

مکتوبات، ملفوظات، نصایح و وصایا

از مطلع انوار طریقه عالیه حضرت شهید شمس الدین حبیب الله

میرزا مظهر جان جانان نقشبندی مجددی رضی الله تعالی عنه



بسم الله الرحمن الرحيم

مکتوب اول برخوردار اکرم التماس تحریر حسب و نسب از فقیر کرده اند چون فائده معتد بها بران مترتب نبود تغافل مینمودم اکنون که سماجت از حد گذشت مجملی محرر میگردد دریابند که در حقیقت سرمایهٔ وجود فقیر در آغاز قطرهٔ آبی و در انجام مشت خاکی ست و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بست و هشت واسطه بتوسط محمد بن حنفیه بشیر بیشهٔ کبریا علی مرتضی علیه التحیة والثنا میرسد امیر کمال الدین نام یکی از اجداد فقیر در هشت صد هجری بتقریبی از بلدهٔ طائف در مملکت ترکستان افتاد و با صبیهٔ یکی از حاکمان آن حدود شد که سردار الوس قاقشالان بود وصلت دست داد چون او را پسری نبود حکومت آن ناحیه تعلق با ولاد ایشان گرفت وقتیکه همایون بادشاه مملکت هندوستان را از دست افاغنهٔ سور مستخلص گردانید از آن خاندان دو برادر محبوب خان و بابا خان نام را که به سه واسطه با میر مذکور میرسند همراه آورد احوال این هردو در تاریخ اکبری مسطور ست و نسبت دختری این بزرگان بخانوادهٔ امیر صاحبقران میرسد و نسب فقیر بچهار واسطه ببابا خان منتهی میگردد و پدرم بحیرم خان مذکور که در عهد اکبری مصدر تیغی شده بود و بعالمگیر منصبی گرفتار بود و عمری در خدمت اورنگ زیب بادشاه گذرانیده آخر بدولت ترک دنیا سعز و مفخر گردید و بخدمت بزرگی

از خلفای طریقه قادریه استفاده نموده در سال هزار و صد و سی هجری انتقال ازین عالم فرموده در هزار و صد و سیزده ولادت فقیر اتفاق افتاد و در عمر شانزده سالگی گرد یتیمی بر رو نشست و در بیست کمر همت بسته دست از دنیا برداشت و پای سعی از سر ساخته در راه فقر گذاشت علوم متعارفه در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت حاجی محمد فضل سیالکوتی تلمیذ شیخ المحدثین شیخ عبد الله ابن سالم مکی گذرانیده و قرآن مجید را از حافظ عبد الرسول دهلوی تلمیذ شیخ القرا شیخ عبد الخالق شوقی سند کرده و ذکر طریقه نقشبندیه با خرقه و اجازت مطلقه از جناب حضرت سید السادات سید نور محمد بداونی رضی الله تعالی عنه که بدو واسطه بحضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه میرسند گرفت و عمری در خدمت ایشان بسر برده بعد وفات ایشان از مشایخ متعدده این طریقه استفاده نموده و آخر بآستانه فیض آشیانه حضرت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سنامی رضی الله تعالی عنه که ایشان نیز بدو واسطه بحضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میرسند جبهه نیاز سوده مدتی خدمت ایشان کرده خرقه اجازت طریقه قادریه و سهروردیه و چشتیه حاصل نمود تا امروز که هزار و صد و هشتاد و پنج هجری ست بحکم این حضرات از سی سال تربیت طالبان خدا مشغول ست خدا خاتمه بخیر کند ببرکت حبیبه صلی الله علیه وسلم

مکتوب دوم مخدوما این بار دو شبهه نوشته اند یکی آنکه خلفای حضرت سرهند دعوی کمالات و مقامات بلند میکنند و آثار آن مثل اولیای متقدمین ازینها بظهور نمیرسد دوم آنکه مریدان خود را بشارتهای عالی میدهند و حالات آنها دلالت بران بشارتها نمیکند و نیز مساوات آن درویشان با اکابر سابقین بلکه فضل برانها لازم می آید و این معنی مستبعد مینماید **جواب شبهه اول** بدانند که بزرگان پیشین هم باوجود تحقق فنا دعوای کمالات علیا کرده اند و کتب قوم ازین مقالات مملوست نهایة ما فی الباب جماعه ازان طائفه باظهار این امور مامور بوده اند و فرقه بحکم غلبه سکر معذور پس در شان ایشان نیز ازین هر دو احتمال یکی را تجویز میتوان کرد و هیچ کمالی غیر از نبوت بالاصالة ختم نگردیده و در مبدأ فیاض بخل دریغ ممکن نیست پس در حق بزرگان حسن ظن را چه مانع است آخر از صلحای مسلمین اند و مراد از ظهور آثار کمال اگر استقامت ست اگر فوق کرامت ست پس این معنی خود از اقویای اینطریقه بقوت ظاهر میگردد ضعفا را اعتباری نیست و اگر مقصود آثار صدور خرق عادات و مکاشفات ست که منظور عوام ست پس این مقدمات باجماع صوفیه نه از شرائط ولایت اند نه از لوازم آن مخفی نیست که صحابه کرام که افضل از جمیع افراد امت مرحومه اند

اکثر مقصد این امور گشته و چون مجاهدات و ریاضات این طریقه بطور صحابه کرام و تابعین باتباع کتاب و
سنت ست اذواق و مواجید اهل اینطریقه نیز مشابه اذواق همان جماعت ست فلا تکن من الممترین

جواب شبهه دوم آنکه دریافتن آثار باطنی اهل کمال امر آسان نیست علی الخصوص ادراک نسبت بی کیف
اینطریقه کار هر عمرو زید نه اما از ارباب فراست صحیحه مخفی نیست و نمیماند و در آثار ظاهری که کثرت طاعت
و ریاضت و افراط اذواق و شوق و تجرد و انقطاع از دنیا باشد اهل اخلاص و ریا و ارباب حق و باطل شریک
اند و از صدور معاصی احیاناً غیر معصومین هیچکس محفوظ نیست و حق انیست که بنا بر بعد زمان نبوت و قرب
قیامت ضعف تمام در امور ظاهر و باطن راه یافته است لیکن این بشارتهای حقیقی نیست و مقصود این
مشائخ از بشارت آنست که مرید از ان مقام نصیبی یافته است نه مثل اولیای مشهور در قوت و رفعت در آن
مقام بهم رسانیده تا مساوات با نها لازم آید و اگر مرد خوش استعداد عمری درین کار جد و جهد بکار برد شریک
دولت آن بزرگان شود استحاله ندارد ع فیض روح القدس ار باز مدد فرماید + دیگران هم بکنند انچه میکرد +
بدانند که نسبت این حضرات انعکاسی ست مثل انطباع نور شمس در مرآت و فرصتی مستوفی میباید که انوار باطن
نیز لازم مرآت گردد و انعکاس مبدل بتحقیق شود و مرید بمرتبه کمال و تکمیل رسد در بعض اوقات عکس مقام
نیز در آئینه باطن مرید می افتد و هنوز آن مقام بتحقیق نرسیده و پیر کشف دقیق و نظر تحقیق را کار نفرموده
آن مرید را بشارت آنمقام میفرماید و بعد مفارقت پیر آن نسبت که بشرط محاذات ظاهر شده بود رو باستتار می
آرد و پس آثار آن اگر ظهور نماید بجاست و این اغلاط درین جزو زمان بسیار رواج یافته است که در پیران
نسبت کشفی کمیاب ست و مریدان بنا بر ضعف همت بالتماس بشارت مقام و اجازت ارشاد در اضطراب اند
والسلام **مکتوب سوم** پرسیده بودند که لفظ نسبت در اصطلاح صوفیه چه معنی دارد - بدانند که نسبت در لغت
عرب عبارتست از علاقه بین الطرفین و در اصطلاح این قوم مراد ست از علاقه که میان حق جلشانه و خلق واقعست
که متکلمین تعبیر میکنند از ان بصانعیت و مصنوعیت چون نسبت کلال با کوزه و از ظاهر کتاب و سنت همین
معلوم میشود و صوفیه اگر وجودیه اند تعبیر ازان نسبت بظهور وحدت در کثرت میکنند مثل ظهور آب در صور موج
و حباب و میگویند که این کثرت مزاحم وحدت حقیقی ما مطلق نیست و حاصل این تعبیر اثبات عینیت تعلق ست
با حق و این معنی را بتاویلات و تمثیلات مشروع و معقول میسازند و اگر شهودیه اند نسبت اصل با ظل چون نسبت

اضواء منبسطه شمس با شمس میفرمایند و ظل اینجا بمعنی تجلی ست یعنی ظهور شی در مرتبه ثانیه و ظاهر ست که این کثرت
وجودات ظلی مخل وحدت وجود حقیقی اصل نمیتواند شد اینقدر فرق ست میان تعبیر اول و ثانی که هرچند ظل را
حقیقتی دیگر غیر از حقیقت اصل او نیست همان اصل در مرتبه ثانی ظهور کرده خود را ظل او نموده است اما حمل مواطاة
یکی بر دیگری اینجا صحیح نیست و در امواج و دریا صحیح ست پس شهودیه باین تعبیر من وجه اثبات غیریت میکنند بطوریکه
در توحید وجود حقیقی خلل نکند و این معنی از کتاب و سنت بآسانی میتوان استنباط کرد و تصویر معنی نسبت بطور
اول از کتب صوفیه وجودیه باید دریافت و بطور شهودیه اینست که نزد ایشان حقائق ممکنات در مرتبه علم
الهی مرکب اند از عدم و وجود باین معنی که اعدام اضافیه یعنی عدم العلم که معبر ست بجهل و عدم القدرة که معبر ست
بعجز وغیرهما که مفهومات متمایزه دارند و ثبوتی در مرتبه علم الهی پیدا کرده اند و مرایای صفات حقیقیه که مقابل
آن عدمات اند گردیده و انوار آن صفات دران مرایا منعکس گشته و این مخلوطها مبادی تعینات عالم
شده اند پس نزد ایشان اعیان ثابته فی العلم مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه و در مرایای
خارج ظلی که ظل خارج حقیقی ست مصدر آثار خارجیه گشته پس اعیان خارجیه نزد ایشان بوجود ظلی موجود اند
نه بوجود حقیقی و در خارج ظلی متحقق اند نه در خارج حقیقی که موطن تحقق وجود حقیقی ست و در عالم هرچه هست
از وجود و توابع آن ظلا و انعکاسا مستفاد است از حضرت وجود جل شانه فلا موجود بالوجود الحقیقی فی الخارج
ف معنی توحید — الحقیقی الا الله فهذا هو التوحید و چون عدم منشا شر و نقص ست و وجود مبدأ خیر و کمال و عالم مرکب ست
از عدم و وجود بلکه عدم ذاتی اوست و وجود عاریتی و وجود حق بسیط و خیر و حسن محض ست و عین عالم نمی تواند شد ناچار عالم مجموعه حسن
و قبح خواهد بود اما وجوه حسن همه مستفاد ست از حضرت وجود و جهات قبح همه حاصل از طرف عدم پس هرگاه سالک بقوت استعداد خود و جذب
مشایخ که ظل جذبه الهی ست بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب قطع مسافت که عبارت ست از خرق حجب ظلمانی
و نورانی که موافق حدیث درمیانه حق و خلق واقع ست فرماید فیوض و برکات آن نسبت محاذاة که
درمیانه ظاهر و مظهر متحقق بوده برفع این حجب که مانع ظهور انوار شمس حقیقی در مرآت تعین سالک بودند
ف نسبت فنا و بقا — تمام بظهور رسد و استیلای آن انوار آن آئینه را مستور میسازد اینحالت را به نسبت فنا تعبیر میکنند و بعد
فنا لازم ست که وجود موهوب از جناب اقدس مناسب هر مقام عطا میفرمایند تا سالک بآن وجود
کارخانه بشریت و احکام شریعت را برپا تواند داشت آنرا نسبت بقاء میگویند پس سالک اگر خرق



حجب ظلمانی ونورانی بتمامها کرده واز تجلیات صفات وشیونات گذشته بتجلی ذات بحبت مشرف شده
فدبان نبوت باقیست نبی میگردد وبدرجه عصمت که عبارت ست از عدم احتمال صدور شر میرسد گرنه
بقدر طی مسافت از امکان بسوی وجوب از عدم که شر صرف ست دورتر می افتد وبوجود حق که خیر محض ست
نزدیکتر میگردد چون ظلمات عدم در استیلای انوار وجود مضمحل گشته است بیشتر مصدر خیر مے شود اما
باحتمال وقوع شر احیانا ولی ونائب نبی میگردد وتربیت واصلاح بنی نوع خود میکند این ست معنی انچه
میگویند که انبیا معصوم اند واولیا محفوظ واین ست معنی ظهور نسبت که در اصطلاح این قوم ست بر سبیل
ایجاز بمشرب صوفیه شهودیه مجددیه رحمهم الله والسلام **مکتوب چهارم** مخدوما سوال شما که بعد
حصول فنا که مستلزم دوام حضور ست گاه غفلتی از جناب حق تعالی رو میدهد سبب چیست **بدانند**
که بناے این شبهه بر اشتباه ست بیانش آنکه علم بر دو قسم ست حضوری وحصولی حضوری
لازم نفس عالم ست یا عین اوست چنانچه علم نفس بخود وعوارض خود وحصولی حصول صور معلومات ست
در مرآت ذهن بتوسط عقل وحواس وسالک که بسیر علمی از حضیض امکان باوج وجوب عروج نماید
این علم از قبیل علم حضوری ست نه حصولی وکیفیت تعلق علم حضوری عارف بجناب الهی آنست که
نزد صوفیه وجود اشیا ظلی ست نه حقیقی یعنی این کثرت که مرئی میگردد ظلال حضرت وجود حقیقی اند ودر خارج
غیر وجود واحد متحقق نیست وتعدد وتکثر شیونات وجود ست وظل تا وقتیکه از اصل خود غافل ست واز
ظلیت خود آگاه نیست وجود مستقل برای خود در پندار ثابت میکند ودر حین تکلم بلفظ انا اشاره بهمان وجود
وهمی مینماید چون قطع این مسافت اصطلاحی قوم که عبارت ست از رفع حجب نورانی وظلمانی بین الحق
والخلق که از حدیث ثابت ست میسر ش میگردد وباصل خود واصل میشود وخود را بیش از ظل آن اصل نمے
بیند ووجود خود وتوابع آنرا مستعار از اصل میداند ودر مییابد که ظل را حقیقتی علیحده نیست بلکه همان اصل
در مرتبه ثانی بتعین ظلی ظهور کرده است واضح میشود که مشار الیه ومرجع انا در نفس الامر اصل ست نه ظل آنگاه
علم حضوری او که لازم این تعین ظلی او بود متعلق باصل میگردد واشاره بلفظ انا اولا راجع میشود باصل
وچون این اعتباری است از اعتبارات اصل ثانیا آن انا رجوع بظل میکند وچون این حالت مستمر میگردد
از او دوام حضور گویند واین حضور را بعد تحقق فنا زوال نیست واگر گاهے فتوری در نیجا رو میدهد

ف فرق معصوم و ولی ۱۲

ف معنی معصومیت انبیا و محفوظیت اولیاء

ع [illegible]

فرق در علم العلم واقع میشود نه در عین علم حضوری و علم حصولی عارف مثل عوام الناس باقی میماند تا
حواس باقیست که تمشیت امور بشری موقوف بر انست و این علم را اصلا در جناب قدس بار نیست که
حواس را در ان بارگاه دخلی نه منشاء این اشتباهات این ست که ذهول علم العلم را فتور علم حضوری دانسته
منکر دوام حضور میشوند حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه که فرموده است اُصَلّی و اُجَهِّز الجیش
اشاره باین هر دو علم ست که تجهیز جیش تعلق بعلم حصولی دارد و حضور در صلوة از قبیل علم حضوری ست
و ظاهر که صلوة آنجناب البته بی حضور نخواهد بود و تدبیر جهاد بی تصور اسباب صورت نمیگیرد پس تا هر دو قسم
علم جمع نشوند این هر دو کار که تداخل عبادتین ست در یک جزو زمان از نفس واحد متمشی نمیتواند گشت
و معنی قول خلیفه ثانی رضی الله عنه صحیح نمیتواند شد فافهم والسلام **مکتوب پنجم** برخوردار از اجوبه
شبهاتے که بر مقالات کرامت آیات قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه بزعم بیخبران وارد می
شوند استفسار کرده اند بمطالعه در آمد دریابند که بنای این اعتراضات بر جهل ست یا بر حسد و این رسم
انکار معمول قدیم ست اهل تعصب در تکفیر شیخ اکبر رحمة الله علیه و اکابر دیگر رساله ها نوشته اند حضرت مجدد
در مکاتیب خود جوابهای همه شبهات بطریق دفع دخل تحریر فرموده و از اولاد امجاد ایشان حضرت
شاه یحیی رحمة الله علیه رساله مفصل درینباب و حضرت مولوی فرخ شاه رحمة الله علیه رساله مسمی
به کشف الغطاء عن وجه الخطاء الطریق اجمال تحریر نموده اند و از مخلصان آنجناب مولانا محمد بیگ ترکی
ثم المکی رساله مسمی به عطیة الوهاب الفاصل بین الخطاء و الصواب مشتمل بر اسوله و اجوبه در رد رساله محمد برزنجی
تلمیذ شیخ ابراهیم کردی ثم المدنی نوشته و بمهرهای علماء مذاهب اربعه دیار عرب مسجّل و مسلّم گردانیده
و ماده حسد ظهور معارف غیر متعارف ست از جناب ایشان که در قرون اولی شیوع داشته و بعد قرون
ثلثه مشهود بالخیر در پرده کمون رفته از خصوصیت طینت مطهره ایشان که بقیه طینت مقدسه جناب رسالت
بوده بروز نموده اند انصاف آنست که اول در شان قائل مقالات نظر کنند اگر متبع کتاب و سنت ست
و اکثر اعمال و اقوال او موزون بمیزان شریعت پس متشابهات کلام او را موافق محکمات کلام او تاویل
کنند یا بعالم السر والعلانیة واگذارند و او را معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند
گاه در غلبه حال عبارات ایشان بر ارادات ایشان مساعدت نمیکنند و گاه در معلومات کشفی بنا بر غلط وهم

وخیال وخطا واقع میشود ودران خطا مثل خطای اجتهادی معذور اند وگاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر
نمی آید پس برعایت این امور ترک اعتراض لازم ست خصوصا اعتراض بر کلام کرامت انتظام حضرت
مجدد محض فضولی ست که بنای طریقه ایشان بر اتباع سنت ومصنفات ایشان مشحون بهمین نصیحت
وموعظت ست وبیشتر سبب هیجان این فتنه انکار توحید وجودی ست واثبات توحید شهودی
چراکه از چهارصد سال یعنی از عهد حضرت شیخ محی الدین ابن عربی رحمة الله علیه تا عهد مبارک ایشان ادعیه
اسماع واذهان مردم از مسئله وحدت وجود مملو بوده است وانکار حضرت مجدد بر توحید وجودی نه مثل
انکار علمای ظاهر ست بلکه از مقامیکه وجودیه تکلم میکنند تصدیق وتسلیم آن می نمایند انیقدر هست که
مقصود اصلی را فوق این مقام میفرمایند وغیریتی فی الجملة بین الحق والخلق بنهجی که مخل وحدت وجود
حقیقی که متحقق در خارج حقیقی ست نگردد ثابت میکنند بخلاف وجودیه که درمیان حق وخلق عینیت اثبات
میکنند وتصویر مسئله وحدت وجود وشهود در دو مکتوبی دیگر نوشته شده والسلام **مکتوب ششم**
بعد حمد وصلوة از فقیر جانجانان مولوی صاحب مهربان سلمه الرحمن مطالعه فرمایند که التفات نامه طولانی
مشتمل بر شبهاتی چند که همه متوجه بمقالات کرامت سمات حضرت قیوم ربانی مجدد الف ثانی رضی الله عنه بود
ورود فرمود مخدوما این شبهات از عدم اطلاع بر مصطلحات آنجناب ناشی شده اگر میسر شود مجلدات
ثلثه مکاتیب حضرت ایشان مطالعه فرمایند خواطر جمع خواهد شد وفقیر امتثالا للامر حرفی چند می نگارد باید دانست
که حضرات صوفیه لفظ وجود را بر سه معنی اطلاق می نمایند- یکی وجود بمعنی کون وحصول که امر انتزاعی ومعقول
ثانوی ست- دوم وجود منبسط که منشا انتزاع معنی اول ومعبر بظاهر وجود وبصادر اول ست وبدیهی ست
که این هردو وجود از حضرت ذات تعالت وتقدست متاخر اند وذات باین هردو وجود مصدر آثار نمیتواند
شد سوم وجودیکه اول الاوائل ومبدأ المبادی ست وبزعم قوم عین ذات ست وذات بآن وجود مصدر
آثار ست وحضرت ایشان میگویند که ذات او تعالی خود مصدر آثار خود ست وهرگاه وجود وذات هردو در حقیقت
یکی باشد صدور آثار را خواه بوجود منسوب باید کرد خواه بذات مطلب واحد ست پس اختلاف راجع بنزاع
لفظی ست تسلسل را اینجا چه دخل ست تسلسل آنگاه لازم آید که وجود حق تعالی مستفاد از موجود دیگر باشد
وبآن وجود مصدر آثار گردد وحال آن موجود نیز همچنین باشد وتحاشی حضرت ایشان از اطلاق لفظ

وجود بر ذات او تعالی و تجنب از حمل بالمواطاة یکی بر دیگری از راه احتیاط ست که در لسان شرع این
اطلاق وارد نشده صفات و اسمار الٰهی توقیفی اند و دو شبه دیگر که در مبحث حقیقت محمدی و فضل حقیقت
کعبه بر حقیقت محمدی ست صلی اللہ علیه وسلم از مکتوبات جلد ثالث رفع میشود و تحریر جواب آنها طولی دارد
وانچه تاویل قول حضرت غوث الثقلین رضی اللہ تعالے عنه قدمی هذه علی رقبة کل ولی اللہ
نوشته اند اگر مخصوص بمعاصرین دارند چه نقصان عائد بجناب آنحضرت می شود و استثنار متقدمین خود
ازین حکم بحکم ادب لازم ست که بعضے از انها اجداد و مشائخ آنحضرت اند و بحکم حدیث لایدری اوله
خیر ام اخره استثنار متاخرین نیز مجوز ست چرا که تقدیم و تاخیر امر نسبی ست و هر متاخری را متاخری ست
پس ممکن ست که متاخر آنحضرت از آنحضرت افضل باشد و کمالی غیر از کمالات نبوت بالاصالة ختم نشده است
فقیر در تفرقه حق و باطل در التفات نامه مامور بودم والمامور معذور اللهم ارنا الحق حقا وارنا الباطل باطلا والسلام
مکتوب هفتم بعد حمد و صلوة از فقیر جانجانان مطالعه نمایند که التفات نامه مشتمبر فضل یکی بر دیگرے
ازین هر دو جناب یعنی جناب قیوم ربانی مجدد الف ثانی و محبوب سبحانی شیخ عبد القادر جیلانی رضی اللہ
تعالی عنهما رسید مخدوما فضل بر دو قسم ست جزئی و کلی ظاهر است که سوال از فضل جزئی نیست و مناط
فضل کلی زیادت قرب الٰهیست و اینمعنی امر باطنی است و عقل را باین مقوله کاری نیست مگر از کثرت
و قلت مناقب مراغی بمطلب می تواند برد اما افاده قطع نمیتواند کرد و نقل عبارت از کتاب و سنت و اجماع
قرن اول است و بدیهی است که وجود مبارک این هر دو از زمان ورود کتاب و سنت و وقوع اجماع متاخر است
و اصول ثلثه شرع ازین امر ساکت کشف محتمل خطاست و بر مخالف حجت نیست و اقوال مریدان که خالی
از غلو محبت پیران نمیباشند از اعتبار ساقط اند و نیز صاحب کشفی که احاطه کمالات این حضرات بکند و حکم
بجزم بر فضل کلے طرفی از طرفین نماید بنظر نمی آید پس طریق اسلم تفویض امر بعلم الٰهی و سکوت ازین فضولیهاست
و مقر فضائل این هر دو بزرگان باید بود و درینباب لب از ادب نباید کشود که این مسئله از ضروریات
دینی نیست که تکلم دران ضرور باشد و از دیوانگیهای عشقی که ما را بجناب حضرت مجدد ست دم زدن مناسب
نیست که حرف از عالم عقل میرود ه هر گز در بیش و کم نمیباید زد + از حد بیرون قدم نمیباید زد + عالم
همه مرآت جمال ازلی است + میباید دید و دم نمیباید زد + والسلام مکتوب هشتم مخدوما نوشته اند

آنکه مکشوف حضرت مجدد در مسئله حقائق ممکنات آنست که در مرتبه واحدیت که عبارت از تفصیل کمالات الهیه در خانه علم الهی ست در مقابله هر صفت کمال عدم اضافی آن صفت ثبوتی و تمایزی پیدا کرده است در مقابله صفت علم عدم العلم که معبر بجهل ست و در مقابله صفت قدرت عدم القدرت که معبر بعجز است وقس علی هذا و آن اعدام متمائزه بنابر مقابله و محاذات مرایا و مجالی انوار و ظلال آن صفات گشته مبادی تعینات عالم و حقائق ممکنات شده اند آن اعدام بجای مواد آن حقائق اند و آن عکوس وظلال بجای صور حاله اند در ان و بنابر همین اعیان خارجیه ممکنات که بر مهبط آن حقائق مصدر آثار شده اند وجود و عدم هر دو قبول میکنند و بهمین وجه مصادر خیر و شر میگردند و نیز مکشوف آنحضرت است که مبادی تعینات انبیا علیهم السلام والصلوة صفات اند که اصول ظلال مذکوره اند و وجود وجوبی دارند پس باید که در حقائق این حضرات عدم داخل نباشد و حال آنکه این حضرات نیز از ممکنات اند و حقیقت ممکن بموافق تحقیق ایشان بی خلط عدم نمیباشد وجه تطبیق چیست **مخدوما** چون مقابله و محاذات در میان اعدام متمائزه و وجودات صفات مقدسه در مرتبه علم الهی مقرر شد پس چنانچه اعدام مجالی صفات گشته اند صفات نیز مرایای آن اعدام گردیده اند اما اینجا معامله بالعکس ست درینجا صفات بجای ماده و اعدام بجای صور حاله اند جهت عدم درینصورت ضعیف واقع شده و جهت وجود قوی و بهمین جهت حضرات انبیا علیهم السلام معصوم اند و مصدر شر نمیگردند اما وجود خارجیه ایشان عدم و وجود هر دو را قبول میکنند و اینقدر دخل عدم در حقائق این حضرات برای ثبوت امکان کافی ست والسلام

مکتوب نهم پرسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند از کافر فرنگ بدتر است این معنی چگونه راست آید که صوفی البته مومن است و گاه عالم و متقی میباشد و در حالت صحو و افاقت علم باوصاف و اعراض خود دارد و مناط فضل فردی بر فرد دیگر از افراد یکنوع همین اوصاف و اعراض اند نه ذات و حقیقت پس صوفی با وجود علم باتصاف کافر فرنگ بکفر و معاصی و علم باتصاف خود بایمان و فضائل دیگر چگونه خود را بدتر از و میتواند دانست و اگر بتکلف چنین بداند آن فضائل را از ان رذائل بدتر دانسته باشد و فساد این عقیده شرعا و عقلا بدیهی است **مخدوما** بمذهب حضرات مجددیه حقائق ممکنات مرکب اند از اعدام اضافیه و ظلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنابر تقابل اسما و صفات در علم الهی

ثبوتی پیدا کرده و مرایای انوار اسماء و صفات گشته مبادی تعینات عالم گردیده اند و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده و بنابرین ترکیب مصدر آثار خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب شر می نمایند و از جهت وجود ظلی کسب خیر و مخفی نیست که در عالم حس شخصی بر مرآت ممتلی از انوار شمس نظر میکند بلا خطا ولی همان انوار را می بیند نه مرآت را چرا که مرآت در شعشان انوار مختفی و مستور گشته است و هر گاه بذات نگاه کند بلحاظ اول همان تعین مرآتی خود را خواهد دید نه انوار را چه اگه نظر او بر مظاهر نسبت پس نظر صوفی بر مظاهر شریفه و خسیسه بر جهت وجود که در آن مظاهر است و مصدر خیر شده است می افتد و چون در خود نظر میکند نگاه او بر جهت عدم که ذاتی اوست و منشاء شر است خواهد افتاد و خود را از خیر و کمال مطلقا عاری خواهد دید و خیر و کمال عاریتی را که از جهت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد یافت ناچار خود را از کافر فرنگ و دیگر اشیای خسیسه بدتر خواهد فهمید ازینجا معلوم شد که مقصود قائل این قول آنست که صوفی کامل خیر و کمال را اصلا بخود منسوب نمینماید و مستعار میداند و همین است معنی فنای تام و حاصل مشهود صحیح و اگر صوفی را نظر بر جهت وجود و انوار مستعاره خود می افتد و جهت مرآتیت او که عدم است مستور میشود از و دعوی انا الشمس سر برمی زند و همین است سر انا الحق گفتن حسین بن منصور رحمه الله اگرچه آنجناب در دید خود معذور بود اما در دید خطا کرد از غلبه سکر و جهت وجود و جهت عدم تمیز نتوانست نمود و بسیاری از سالکان این راه را اینچنین اغلاط واقع میشود الا من عصمه الله تعالی بزرگی بحبیبه صلی الله علیه و آله وسلم مکتوب هم نوشته بودند که بزرگی به بلای شدید مشابه ببلای حضرت ایوب علیه السلام مبتلا بود بزرگی دیگر بعیادت او رفت و پرسید چه حال داری جواب داد که حال ظاهر است و هنوز رب انی مسنی الضر نگفته ام یعنی مثل ایوب علیه السلام لب شکوه نیاده ام و دامان وزیهار نخواسته درینصورت مقام صبر این ولی ارفع از مقام صبر آن نبی معلوم میشود و چون مقام صبر بس رفیع است تفضیل ولی بر نبی لازم می آید و اینمعنی خلاف اجماع است جواب مخدوم ما در بادی النظر این شبه وارد میشود و اگر تامل کنند محل شبه نیست بیانش آنکه حضرت ایوب علیه السلام رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین و نیز رب انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب گفته و این آیات بظاهر دلالت بر بیتابی و بی صبری دارد لیکن او سبحانه جل شانه که عالم السر و الضمائر است میفرماید انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب

پس معلوم شد که این بیصبری آنجناب نیز متضمن لطیفه دیگر از صبر بود وگرنه حقتعالی باوجود ظهور بیصبری اثبات صبر آنحضرت نمیفرمود و سرش انیست که نفس شریف آنحضرت مدت طویل بر انواع بلاها از هلاک اموال و اولاد و شدت مرض و فقر و اهانت و حقارت مردم نسبت بوی و اهل وی صبر نمود چون وقت نزول رحمت رسید و دانست که کشف این کروب والبته بتضرع و زاری است و ادب انوقت بیصبری است ترقی از مقام صبر کرده بمقام رضا که فوق جمیع مقامات قرب است رسید و برعایت بیصبری صبر فرمود و بتضرع و زاری در آمد و در صله این ادب ممدوح به نعم العبد گردید و خلعت منصب انه اواب پوشید که اواب مشتق از اوب است بمعنی رجوع یعنی رجوع بهوای نفس خود که رعایت صبر چندین ساله باشد نکرد بلکه برضای حقتعالی که اظهار بیصبری در انوقت مرضی بود رجوع نمود الحمد لله که حقتعالی بداد آنجناب رسیده و باوجود بیصبری ظاهر حال باطن او را منظور داشته اثبات صبر او فرمود و گفت انا وجدنه صابرا نعم العبد انه اواب و آنچه حضرت شیخ اکبر رحمة الله در فص ایوبی میفرماید الصبر حبس النفس عن الشکوی الی الغیر و حضرت ایوب علیه السلام شکوه بسوی غیر نکرده بجناب خداوندی عرض حال خود نموده پس ترک صبر ننموده جواب این شبه نمیتواند شد چرا که چون این ولی بجناب آلهی نیز درینباب زاری نکرده و وهم تردد زیادت صبر این ولی بر صبر آن نبی هنوز باقیست و اینجا مقصود دفع فضل ولی ست بر نبی و آن ولی بیچاره که از مذاق کمالات نبوت و حقیقت عبودیت و کمال مقام رضا خبر نداشته از غلبه سکر ولایت هرچه گفته در ان معذور بوده والسلام

مکتوب یازدهم

بعد حمد و صلوة مخفی نماند که طائفه از فقهای حنفیه در انکار ذکر جهر غلو نموده فتوی بحرمت داده اند و بعضی از محدثین اثبات مشروعیت ذکر جهر کرده در پی فضل جهر بر خفی افتادند و هر دو فریق براه تفریط و افراط رفتند و از مبحث انصاف سخن نگفتند و این مقام تنقیح میخواهد و محاکمه می طلبد باید دانست که معنی لفظ ذکر که عبارت از یاد کردن است منحصر ست در سه قسم یکی ذکر لسانی بی ضمیمه آگاهی قلب و این معنی از اعتبار ساقط است و داخل اقسام غفلت دوم ذکر قلبی است بی حرکت لسانی و این معنی در اصطلاح معتبرست بذکر خفی و بنای مراقبات این قوم بر انست و معمول است در جمیع طرق و آن بر دو وجه است گاه حضور ذات بحت مذکور است بی ملاحظه حقیقی و یا بملاحظه صفات او و ماخوذ است از آیه کریمه واذکر ربک

فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول بالغدو والاصال دوم اخفار مذکورست
با ملاحظه منسوبات او از آلاء ونعماء واین طریق استدلال است از اثر بموثر و همین معنی در لسان شرع معبر
بفکر است و مفید است زیادت یقین را و کتاب و سنت از فضائل آن مملوست و قسم سوم ازین
اقسام ثلثه ذکر لسانی است با ذکر قلبی معا و این اکمل اقسام ذکر است واین نیز دو وجه دارد یکی اخفار
ذاکر است در ذکر کردن بر اسماع نفس خود و همین ست ذکر خفی در زبان شرع و ماخوذ است از آیه کریمه
ادعوا ربکم تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین دوم با اسماع غیر ست که در شرع مسمے
بجهر است و در مواقع خاص افضل ست از خفی بنا بر حکمتی نه مطلقا چنانچه اذان و اقامه و قراءة بجهر در
صلوة جهریه که ایقاظ نائمین و تنبیه غافلین از ان متصور است و حکمتی که در ذکر خفی است سلامت
نفس عمل ست از فساد سمعه و ریا که مانع است قبول عمل را وفضل ذکر خفی بر ذکر جهر بنصوص کتاب و سنت
ثابت است مطلقا بلکه از فحوای حدیث انکم لا تدعون اصما ولا غائبا منع جهر معلوم میشود و
ذکر جهر با کیفیات مخصوصه و نیز مراقبات با طوار معموله که در قرون متاخره رواج یافته از کتاب و سنت
ماخوذ نیست بلکه حضرات مشائخ بطریق الهام و اعلام از مبداء فیاض اخذ نموده اند و شرع از ان ساکت است
و داخل دائره اباحت و فائده ها دران متحقق و انکار آن ضروری نی و ظاهر ست که انچه از کتاب و سنت ثابت
بود افضل است از غیر آن اگرچه مباح باشد و من وجه مفید بود و تعلیم ذکر کلمه طیبه از انحضرت صلی الله علیه وسلم
حضرت علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه بجهر که از شداد بن اوس ثابت شده است بجهر متوسط خواهد بود
نه بجهر کذائی چراکه در اول این حدیث است که آنحضرت به بستن در امر فرمود و این معنی نیز مشعر ست
باخفار فی الجمله و گفتگو در جواز و عدم جواز جهر نیست بلکه در فضل یکی بر دیگری ست پس دعوی فضل ذکر
جهر مطلقا بر ذکر خفی انکار نصوص ست و انکار جمیع اقسام ذکر جهر نیز همچنین چراکه جهر در بعض مواقع مشروع
و اثبات مسنونیت ذکر خفی بمعنی مراقبات معموله و نیز اثبات مشروعیة ذکر جهری که در متاخرین مروج ست
ممکن نه چه جای اثبات فضل آن و انچه بعضی ابنای بشر مکابره می نمایند از طرفین قبول نیست ولائق
التفات نه و افراط و تفریط در همه امور مستقبح است و اعتدال مستحسن و خیر الکلام ماقل و دل والسلام علی من
اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه التحیة والثنا. **مکتوب دوازدهم** مخدوما در مسئله

سماع در میان ائمه فقها و حضرات صوفیه رحمة الله علیهم اجمعین اختلاف قوی ست فرقه اولی میگویند
که سماع مطلقا حرام است بنابر مصلحت سد باب فتنه و فرقه ثانیه میفرمایند که باطلاق حلال است
باقتضای غلبه ذوق واصل و انصاف آنست که سماع بر دو قسم است یکی آنکه شخصی که محل فتنه
نباشد کلامی موزون بالحنی موزون بی مداخلت محذور شرعی انشاد نماید و فسادی ازان در باطن
مستمعین نزاید بلکه سروری یا حزنی در قلب پدید آید این قسم سماع البته مباح است که مرکب از دو امر
مباح که کلام موزون و نشید موزون باشد و چرا غیر مباح گردد و نیز در قرن اول در تقریبات مشروعه
مثل نکاح و قدوم اکابر معمول بوده و اتقیاء علماء امت احیانا ارتکاب آن نموده اند چنانچه از کتب
احادیث ظاهر میشود اما این عمل ازان بزرگان بر سبیل اتفاق وارد میشد نه بطریق التزام ـ قسم دوم
آنست که غالیان متاخرین رواج داده اند و آنرا بجد گرفته و امور غیر مشروعه را دران خلط نموده اند
اینقسم بقدر مداخلت امور غیر مباح از کراهت بحرمت خواهد رسید و اعتقاد اباحت محرمات متفق
علیها بکفر خواهد رسید و اینکه جماعتی از ارباب کمال رغبت بسماع مباح نیز ندارند از خصوصیات ذوقی
است نه از احکام شرعی مثلا شارب خمر میل بنقل شیرین نمیکند و آنکه معتاد بافیون است رغبت بنقل
تمکین نمی نماید با آنکه یکی نقل دیگری را حرام نمیداند همچنین حضرات سلسله چشتیه که نشاء نسبت اینها
به نشه خمر مشابه است از شور نغمات متلذذ میشوند نه بسکوت و حضرات طریقه نقشبندیه که نشه نسبت شان
بربودگی افیون مناسب است از سکوت حظ بر میدارند نه از شور و هنگامه پس منشاء این خلاف
ذوق و طبع است نه دین و شرع و اکابر جمیع طرق حقه تابع دین و ملت اند نه متبع هوا و طبیعت
و همه در اجتناب از غیر مباح متفق و جهلای هر دو طرف از اعتبار ساقط اند و افراط و تفریط ممنوع است
و تفصیل این مسئله از کتب مبسوط محققین مثل امام حجة الاسلام غزالی و شیخ الشیوخ سهروردی و غیرهما
باید طلبید و الحمد لله که فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و در عقیده اباحت و غیر
اباحت آن تابع کتاب و سنت ست و تکلم از ذوق و وجدان زیاده ازین ضرور نیست از کتب قوم
ظاهر ست که ارباب احوال صحیحه و مقامات سنیه در سماع مباح جانها داده اند و هر که از مذاق علماء صوفیه
واقف ست و عقل سلیم و ذوق صحیح دارد قدر این تحریر میداند و بس خیر الکلام ما قل و دل والسلام

مکتوب سیزدهم مخدوما در مسئله جبر و اختیار علما سخنها گفته اند و هنوز تشویش خاطر باقیست چرا
که عقل در ادراک بعض مقدمات دینی کافی نیست و گرنه در اصلاح امور عباد حاجت بنزول وحی
نمی افتاد باید دانست که ادعای اختیار مستقل و جبر محض هر دو مستلزم انکار کتاب و سنت است
زیراکه اعمال عباد مثل اعیان اینها بحکم نص جلی مخلوق اوست سبحانه و تعالی پس اختیار تام کجا
و نیز مواخذه از مجبور صرف ظلم ست و ظلم بحکم عقل و شرع مسلوب ست از جناب او تعالی شانه پس
جبر محض چرا و بدیهی است که افعال ما مثل حرکات مرتعش نیست بلکه مسبوق بعلم و اراده و قدرت ماست
و همین ست حصه اختیار و معنی فعل اختیاری لیکن ظهور این هر سه قوت باختیار ما نیست هرگاه میخواهند
از مبدء فائض میکنند و همین ست حصه جبر و معنی فعل اضطراری و چون اختیار تام و جبر محض متحقق نشد
پس امریست متوسط چنانچه از جواب مشهور حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه که در مقابل سوال
حسن بصری رحمه الله فرموده مستفاد میگردد لا جبر و لا تفویض و لکن امر بین امرین و همین
امر متوسط بلسان شرع معبر ست بلفظ کسب و این لفظ را جز بر فعل عباد اطلاق نمیکنند پس معلوم
شد که افعال ما مخلوط جبر و اختیار هست و همین قدر اختیار ضعیف مناط تکلیف ست و بس و ظاهرا
بر رعایت ضعف اختیار عباد بنا نهاده اند که رحمت را بر غضب سبقت داده اند باآنکه هیچ صفتی
از صفات الهیه بر صفت دیگر سبقت ندارد و هرگاه افعال او تعالی مسبوق بعلم و اراده و قدرت ست
و بعلاقه مسبوقیت این هر سه صفت افعال عباد مشابهتی من وجه بافعال او تعالی دارند بحرکات
مرتعش که مجبور محض است اصلا مناسبت ندارند اگر محاسبه باین افعال متوجه شود منافی عدالت نیست
و بر طور صوفیه ثبوت حصه اختیار بدین وجه میتوان کرد که نزد ایشان ظهور حضرت وجود در هر ذره از ذرات
کائنات بتمامه هست با کمالات مندمجه او نه ظهور جزویست از اجزای آن چرا که حضرت وجود بسیط حقیقی
متجزی نمیگردد ازین راه میفرمایند کل شیء فیه کل شیء و چون اختیار نیز صفتی و شانی ست
از صفات و شیونات حضرت وجود پس باید که در هر مظهری از مظاهر خصوصا در انسان که مشرف ست
بمنصب خلافت حصه از صفات اختیار هم متحقق باشد و بنای تکلیف امر و نهی بران بود والسلام
علی من اتبع الهدی والصلوة علی خیر الوری مکتوب چهاردهم پرسیده بودند که کفار هند مثل

مشرکان عرب دین بے اصل دارند یا از اصلی بوده است و منسوخ شده و در حق پیشینیان انها چه اعتقاد
باید کرد مختصری از روی تحقیق و انصاف مرقوم میگردد بدانند آنچه از کتب قدیمه اهل هند معلوم میشود
انیست که رحمت الهیه در وقت آغاز پیدایش نوع انسانی برای اصلاح معاش و معاد ایشان
کتابی مسمے به بید که چهار دفتر دارد مشتمل بر احکام امر و نهی و اخبار ماضی و مستقبل بتوسط ملکی برهما نام
که آله و جارحه ایجاد عالم ست فرستاد و مجتهدان انها از ان کتاب شش مذاهب استخراج نموده بنای
اصول عقائد را بران گذاشته این فن را دهرم شاستر نامیده اند یعنی فن ایمانیات که علم کلام باشد
و افراد نوع انسانی را چهار فرقه مقرر نموده و چهار مسلک از ان کتاب بر آورده برای هر فرقه مسلکے قرار داده
بنای فروع اعمال را بران نهاده این فن را کرم شاستر خوانده اند یعنی فن عملیات که علم فقه باشد و چون
نسخ احکام را منکر اند و بحکم عقل مناسب طبائع اهل هر مدت و زمان تجویز تغییر اعمال ضرور است عمر
طولانی عالم را چهار حصه نموده هر یکی را جگ نام کرده برای اهل هر جگ طور عملی از ان هر چهار دفتر اخذ
نموده اند و آنچه متاخرین ایشان تصرفات کرده اند از اعتبار ساقط ست و جمیع فرق انها در توحید باریتعالی
اتفاق دارند و عالم را حادث و مخلوق او میدانند و اقرار بفنائی عالم و حشر جسمانی و جزای اعمال
نیک و بد مینمایند و در علوم عقلی و نقلی و ریاضات و مجاهدات و تحقیق معارف و مکاشفات انها را ید
طولی است و کتاب خانه ها تا امروز موجود و رسم بت پرستی انها نه از راه اشراک در الوهیت ست بلکه
حقیقت دیگر دارد و عقلاء انها فرصت عمر آدمی را چهار حصه نموده حصه اول در تحصیل علوم و آداب
و دوم در تحصیل معاش و اولاد و سوم در تصحیح اعمال و صلاح نفس و چهارم در مشق انقطاع و تجرد
که غایت کمال انسانی است و نجات کبری که از ا مهاتمکت میگویند بران موقوف است صرف
مینمایند و قواعد و ضوابط دین انها نظم و نسق تمام دارد پس معلوم شد که دین مرتبی بوده است
و منسوخ شده و از ادیان منسوخه غیر از دین یهود و نصاری نسخ دین دیگر در شرع مذکور نیست حالانکه
نسخ بسیاری از ادیان واقع شده و دین هاے بسیار در معرض محو و اثبات آمده و باید دانست
که بحکم آیه کریمه و ان من امة الا خلا فیها نذیر و کریمه و لکل امة رسول و آیات دیگر
در ممالک هند نیز بعثت انبیا و رسل واقع شده است و احوال آنها در کتب انها مضبوط است و از آثار

آنها که باقی است ظاهر میشود که مرتبه کمال وتکمیل داشته اند ورحمت عامه رعایت مصالح عباد را درین
مملکت وسیع فرونگذاشته ومشهورست که پیش از بعثت خاتم الرسل صلی الله علیه وسلم درهر قومی پیغمبری
مبعوث شده واطاعت وانقیاد همان پیغمبر بران قوم واجب بوده نه اتباع پیغمبر قوم دیگر وبعد ظهور
پیغمبر ما که خاتم المرسلین است صلی الله علیه وسلم ومبعوث ست بکافه انام ودین او ناسخ ادیان ست
شرقاً وغرباً احدی را تا انقراض زمان مجال عدم انقیاد وی نمانده پس از آغاز بعثت او تا امروز که
دو هزار وصد وهشتاد سال است هر که باوی نگرویده کافرست نه پیشینیان وچون شرع بحکم آیه کریمه
منهم من قصصنا علیک ومنهم من لم نقصص علیک از بیان احوال اکثر انبیا ساکت است ودرشان
آنها سکوت اولیست نه مارا جزم بکفر وهلاک اتباع آنها لازم ست ونه یقین به نجات آنها برما واجب
ومادهٔ حسن ظن متحقق ست بشرط آنکه تعصب درمیان نباشد وودرحق اهل فارس بلکه اهل هر مملکت که
پیش از ظهور خاتم الرسل گذشته اند ولسان شرع از احوال آنها ساکت ست همین عقیده اولی ست وکافر
گفتن کسی را بی دلیل قطعی آسان نباید دانست وحقیقت بت پرستی اینها آنست که بعض ملائکه
بامر الهی در عالم کون وفساد تصرفی دارند یا بعض ارواح کاملان که بعد ترک تعلق اجساد آنها را درین
نشاء تصرفی باقیست یا بعض افراد احیا که بزعم اینها مثل حضرت خضر علیه السلام زنده جاوید اند صور
آنها ساخته متوجه بآن میشوند وبسبب این توجه بعد مدتی مناسبتی بصاحب آن صورت بهم میرسانند
وبنابر آن مناسبت حوائج معاشی ومعادی خود را وا میسازند واین عمل مشابهتی بذکر رابطه دارد که
معمول صوفیه اسلامیه است که صورت پیر را تصور میکنند وفیضها بر میدارند اینقدر فرق است که
درظاهر صورت شیخ نمی تراشند واین معنی مناسبتی بعقیده کفار عرب ندارد که آنها بتان را متصرف وموثر
بالذات میگفتند نه آله تصرف الهی واینها را خدای زمین میدانستند وخدای تعالی را خدای آسمان واین شرک
است در الوهیت وسجده اینها سجده تحیت ست نه سجده عبودیت که درآئین اینها مادر وپدر وپیر واستاد
بجای سلام همین سجده مرسوم ومعمول است که آنرا ڈنڈوت میگویند واعتقاد تناسخ مستلزم کفر نیست
والسلام **مکتوب پانزدهم** نوشته بودند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه در مکتوبی
از مکتوبات خود منع رفع سبابه کرده اند وتو باوجود محبت بجناب ایشان رفع سبابه میکنی ومذهب را اتباع

محبوب لازم است مخدوما او سبحانه جلشانه اتباع کتاب و سنت بر عباد فرض گردانیده میفرماید وماکان لمؤمن ولامؤمنة اذا قضى الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم ورسول علیه السلام میفرماید لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به وحضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه که نائب کامل آنحضرت اند بنای طریقه خود را بر اتباع کتاب و سنت گذاشته اند وعلما در اثبات رفع سبابه رساله ها مشتمل بر احادیث صحیحه وروایات فقهیه حنفیه تصنیف کرده اند تا بجائیکه حضرت شاه یحیی رحمة الله علیه فرزند اصغر حضرت مجدد نیز درین باب رساله تحریر نموده اند و در نفی رفع یک حدیث به ثبوت نرسیده وترک رفع از جناب حضرت مجدد بنا بر اجتهاد واقع شده و سنت محفوظ از نسخ بر اجتهاد مجتهد مقدم ست و بعد ثبوت سنیت رفع ترک آن باین حجت که حضرت مجدد ترک فرموده اند معقول نیست وحضرت مجدد بر ترک سنت تحذیر کثیر فرموده اند وحضرت مجدد هم مذهب حنفی داشتند وامام ابوحنیفه رضی الله عنه گفته اند اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی واترکوا قولی بقول رسول الله صلی الله علیه وسلم پس امید آنست که حضرت مجدد از ترک این امر اجتهادی واخذ باحادیث صحیحه متغیر نشوند واگر گویند که حضرت مجدد با آن علم اوسع ازاحادیث ثبوت رفع سبابه مگر آگاه نبودند گوئیم تا زمان مبارک حضرت ایشان این کتب ورسائل در دیار هند شهرت نیافته بود واز نظر مبارک ایشان نگذشته که ترک نموده اند وگرنه هرگز ترک رفع نمی فرمودند که ایشان حریص ترین اکابر این امت بر اتباع سنت بوده اند واگر گویند عدم رضای حضرت رسالت علیه التحیة را باین عمل از کشف دریافته ترک نموده باشند گوئیم که کشف در امور طریقت معتبر ست و در احکام شریعت حجت نیست معهذا در ان مکتوب احتجاج بکشف نکرده اند وامید آنست که این مخالفت جزئی برعایت قاعده کلی ایشان که بجد تمام ترغیب بر اتباع پیغمبر علیه السلام فرموده اند تسامح گردد والسلام **مکتوب شانزدهم** پرسیده بودند که در مسئله عمل بحدیث وانتقال از مذهبی بمذهبی چه می فرمایند مخدوما در عمل بحدیث شیخ محمد حیات محدث مدنی رساله نوشته ملخص آن بفارسی محرر میشود قال الله تعالی ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله وقال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لما جئت به حدیث صحیح است روایت کرده است آنرا ابوالقاسم ابن اسمعیل بن فضل اصفهانی ودر

کتاب الحجة وذکر کرده در روضة العلما که امام ابوحنیفه رضی الله عنه فرموده اترکوا قولی بخبر الرسول الله صلی الله علیه وسلم وقول الصحابة رضی الله عنهم وقول مشهورست از امام که فرموده اذا صح الحدیث فهو مذهبی پس کسیکه مهارتی در فن حدیث دارد و ناسخ از منسوخ وقوی از ضعیف میشناسد اگر بحدیث ثابت عمل نماید از مذهب امام بر نمی آید چراکه قول امام اذا ثبت الحدیث فهو مذهبی نص ست درین باب اگر باوجود اطلاع بر حدیث ثابت عمل نکند این قول امام را اترکوا قولی بخبر الرسول خلاف کرده باشد مخفی نیست که هیچ یکی از علمای امت جمیع احادیث را احاطه نکرده است چنانچه قول اترکوا قولی بخبر الرسول نص ست بر آن که جمیع احادیث با امام نرسیده بلکه بعض انها فوت شده و چرا فوت نشود که مثل خلفاء راشدین که اعلم اهل امت وملازم صحبت جناب رسالت صلی الله علیه وسلم بودند بعض احادیث از ایشان نیز فوت شده ومیدانند همین را هر که معرفتی بفن حدیث دارد و ظاهر ست که بر افراد امت اتباع پیغمبر واجب ست و اتباع هیچ یکی ازین ائمه واجب نیست و اهل امت مختار اند مذهب هر کدام مجتهدین خواهند اختیار نمایند و هر که میگوید عمل بحدیث از مذهب امام بر می آرد اگر برهانی برین دعوی دارد بیارد واما انتقال از مذهبی بمذهبی ازین مذاهب مشهوره تفصیل میخواهد امام سیوطی رساله مسمی بجزیل المواهب فی انتقال المذاهب تالیف کرده خلاصهٔ آن انیست که انتقال از مذهبی بمذهبی جائز ست وجزم کرده بران امام رافعی و در پی او رفته است امام نووی و در روضه گفته که بعد تدوین مذاهب آیا جائز ست مقلد را که انتقال از مذهبی بمذهبی دیگر بکند- گوئیم که لازم است هر مقلد را که طلب علم باحوال هر دو مجتهد نماید چون غالب شد ظن او که طرف ثانی اعلم است جائز ست او را بلکه واجب واگر مخیر کنیم نیز جائز انتهی ومر مقلد را حالات اند و بحصر عقل از چهار حال خالی نے چراکه مقلد یا عامی ست یا عالم واین هر دو را باعث بر انتقال یا غرض دینی ست یا دنیوی پس اگر عامی و عاری ست از معرفت فقه واز مذهب خود جز اسم نمیداند و انتقال باراده حصول مال وجاه کرده پس امر او اخف ست که بحقیقت انتقال او استیناف ست واگر عالم وفقیه بود و برای دنیا انتقال میکند پس امر او اشد ست زیراکه ملاعب بمذاهب میکند برای غرض دنیوی واینمعنی غیر جائز ست واگر در مذهب خود فقیه ست و باعث انتقال وے سبب دینی ست و مذهب دیگر نزد او ترجیح یافته است بقوت اوله پس برین چنین کس انتقال واجب ست و بروایتی جائز واگر عاری از فقه ست و در مذهب

خود بتفقه مشغول شده وجاهل مانده ومذهب غیر را بر خود سهل و سریع الادراک دانسته وادراک تفقه درین مذهب

مرجوست برین چنین کس نیز انتقال واجب ست زیرا که تفقه در مذهبی بهتر ست از جهل در جمیع مذاهب

که غالباً عبادت جاهل صحیح نبود واگر انتقال را هیچ سبب دینی ودنیوی نیست بلکه از هر دو مذهب قصد مجرد

عمل بود پس جائز ست عامی را وممنوع ست فقیه را زیرا که او در مدتی فقه این مذهب حاصل کرده چون

بمذهب دیگر انتقال کند عمری دیگر باید برای تفقه دران مذهب واز عمل که مقصود ست باز ماند پس اورا

ترک انتقال اولی ست وآنکه گویند که اگر غیر حنفی بمذهب حنفی انتقال کند جائز ست وعکس آن جائز نه محض

تحکم وتعصب ست ودلیلی ندارد زیرا که ائمه کلهم در حقیقت برابر اند واگر در تقدیم مذهب حنفی یا مذهب دیگر

بر مذهبی نصی از آیه وحدیث وارد بودی تقلید آن مذهب بر هر فرد امت واجب شدی وتقلید دیگری جائز

نبودی واینمعنی خلاف اجماع ست وصاحب جامع الفتوی که حنفی مذهب ست گفته که جائز ست مرد

یا زن را انتقال از مذهب شافعی بمذهب حنفی وعکس آن اما باید که بکلیت مذهب اختیار کند نه در بعض

مسائل بسیار کس از خلف وسلف انتقال نموده اند اگر جائز نبودی نکردندی وهر که بر خلاف آن گوید

قول بی دلیل ست وغیر معقول والسلام علی من اتبع الهدی **مکتوب هفتدهم** نوشته بودند که در حق

معاویه بن ابی سفیان اموی صحابی واتباع واعوان او عفا الله عنهم چه اعتقاد باید کرد - **بدانند**

که علماء مذهب اهل سنت منازعات حضرات صحابه را بنا بر حسن ظن که در شان خیر القرون لازم ست

تاویل می کنند واگر قابل تاویل نباشد تفویض بجناب الهی مینمایند وجرات بذم وطعن ممنوع میدانند

چرا که در قرون ثلثه مشهود بالخیر هیچ یکی از علماء ومحدثین ومجتهدین باوجود قرب زمان واطلاع تام بر احوال

ایشان وباوجود اقرار نسبت خطا بمخالفان حضرت علی مرتضی علیه السلام تجویز طعن بر ایشان نکرده واگر

چند روز میان لشکر شام ولشکر کوفه محاربه وملاعنه واقع شده از شدت تعصب بوده نه بنا بر عقیده

کفر همدیگر وماده تعصب در کتب معتبره مذکور ست ومبدا این فتنه شهادت امیر المومنین عثمان ست

رضی الله عنه وطریقه اسلم همین ست زیرا که در وقت تنازع عسکرین حضرات صحابه سه فرقه شده بودند

جماعه جانب جناب خلیفه برحق علی بن ابیطالب رضی الله عنه گرفتند وجماعه دوم بطرف امیر شام

رفتند وفرقه سوم توقف نمودند وشک نیست که محدثان ومجتهدان آن قرون در اخذ حدیث بر مرویات

هر سه فرقه وثوق مساوی داشتند اگر احدی را ازین فرقه ثلثه مطعون بکفر و فسق میدانستند قبول روایات

ازان فرقه نمیکردند و بنای اجتهاد و استنباط بران نمیگذاشتند و اگر طعن ورشان آنها روا دارند ملت دین

اسلام برهم میخورد پس در کف لسان از مطاعن آنها حکمت دینی ست و حرمت صحبت خیر البشر علیه الصلوٰة

والسلام علاوه آن و اگر مخالفان گویند که حفظ حرمت و رعایت قرابت آنحضرت ضرورتر ست قبول ست

لیکن از اهل قرابت تصریح بتکفیر منازعان ثابت نیست و وحشت و نفرت خود لازم نزاع ست معهذا

صدور این چنین خطا از اهل خیر القرون خیلے مستبعد و مستکره ست اگرچه آن خطا خطای اجتهادی باشد

که مودت ذوی القربای آنحضرت واجب ست بر جمیع افراد امت و اگر اشکراه نیز درمیان نباشد رضا

باذیت اهل قرابت رسول الله صلی الله علیه وسلم لازم می آید دیگر بحث ازین مسئله مناسب نیست سکوت

یا افسوس تمام درین مقام اولی ست و فرقه شیعه چون از مسلک اعتدال انحراف ورزیده اند و اعتماد

بر اخبار بے اصل کرده و آن نفوس زکیه را بر نفوس جنبیه خود قیاس نموده رفته رفته بتکفیر اصحاب که مبلغ

تواتر خبر نبوت و ناقلان کتاب و سنت اند مبتلا گردیدند و نفهمیدند که پیغمبری که حقتعالی نبوت بر و

ختم کرده و بکافه انام مبعوث ساخته و دین او ناسخ ادیان و باقی تا انقراض زمان ست وما

ارسلناك الا رحمة للعالمین نازل درشان او جماعه که در طول عهد نبوت او صحبت باو داشته

باشند و دقیقه از بذل ارواح و اموال در خدمت او تا حیات او و در ترویج شریعت او بعد ممات

او فرو نگذاشته بدستگیری او از ورطه کفر هم نرستند و بساحل نجات نه پیوستند طرفه حسن ظنی بخدا

و رسول دارند خدا نخواسته اگر حقیقت کار اینچنین باشد کار عموا فی شان السابقین پس لاحقین

را ازچنین خدا چه امید رحمت ست و از چنان پیغمبری چه توقع شفاعت احوال پیغمبران سابق

و امم ایشان پوشیده نیست و واقعات اولیای این امت نیز نهان نه هرگز نه دیده و نه شنیده که بعد

ارتحال یکی ازین بزرگان همه مخلصان او مرتد و منکر گردیده و با اولاد و آل او عداوت ورزیده

باشند درینصورت بر بعثت پیغمبر که مقصود ازان اصلاح امت است کدام فائده مترتب شد و نیز

باین حساب خیر القرون شر القرون میگردد و خیر الامم شر الامم میشود خدا انصاف نصیب کند والسلام

علی من اتبع الهدی مکتوب هیژدهم حامداً و مصلیاً نوشته بودند که از اختلاف شیعه

وسنی درشان صحابه واهل بیت رضوان الله علیهم اجمعین خاطر جمع نمیشود چرا که بنا اعتقاد اهل ملت براخبار ست و خبر محتمل صدق و کذب ست مگر متواترات که افاده یقین نمایند و این قسم خبرها درین باب کمتر ست پس علاج تحصیل اطمینان چیست مخدوما این مسئله از ضروریات دین و ارکان ایمان نیست توحید الهی و تصدیق نبوت برای نجات کافیست و ایمان مجمل منجی و مضمون کلمه طیبه که بتصدیق و اقرار آن آدمی مسلمان میشود همین ست و درشان صحابه واهل بیت رضوان الله علیهم نیز حسن ظن مجمل و محبت برعایت شرف صحبت و حسن خدمت آنها و قرب قرابت انها با جناب رسالت علیه الصلوة والتحیات بس ست و مطالعه تفصیل احوال آن بزرگان از کتب تاریخ موجب هیجان فتنه ست چرا که منصب عصمت بمذهب اهل سنت مخصوص و مسلم بجناب حضرات انبیا است علیهم التحیة والثنا و ممنوع ست از غیر انها اگرچه صدیقین و اولیا باشند پس گاهی از ایشان در معاملات ظهور بعض مخالفات اتفاق می افتد و آنهم فیما بین خود مقرون بعفو میگردد و از غایت صفای باطن بتصفیه می انجامد تا آنکه ارباب نفوس خبیثه قیاس بر خود کرده اثبات کینه و عداوت بالاستمرار درمیان آن اکابر میکنند و بران تفریعات کرده نقطه را دایره مینمایند از اعتبار ساقط ست و بدانند که انکار آن طبقه مستلزم انکار تاثیر وجود مبارک ست و مستوجب نفی فائده بعثت معهذا فقیر روزی درین مسئله متامل بودم و از مبدا فیاض مسئلت طریق نجات از مهلکه این شکوک می نمودم این عبارت بر باطن فقیر وارد شد قل امنت بالله کما هو عند نفسه و برسول الله کما هو عند الله و باله و اصحابه کما هم عند نبیهم و بدیهیست که این مطالب علیا فوق مراتب جمیع اختلافات است و تفویض امر بجناب الهیت جلشانه که مرتبه نفس الامر ست و هیچ فرقه را درین مقام مجال دم زدن نیست والحمد لله علی نواله والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله

مکتوب نوزدهم نوشته بودند که در حدیث شریف وارد ست که آنحضرت علیه الصلوة والسلام فرموده که بعد من دوازده خلیفه از قریش خواهند بود اهل سنت ازین دوازده تن خلفای اربعه که متصدی خلافت خاصه بودند و هشت تن دیگر از قریش که تسلط بر خلافت عامه یافته اند و جهاد با کفار و اعلاء کلمة الحق کرده اند مراد میدارند و شیعه دوازده امام سلام الله علیهم را میگویند در اعتقاد تو حق درین مسئله کدام جانب ست مخدوما حق بجانب اهل سنت معلوم میشود بدانند که لفظ خلافت اعم ست از انکه

ظاهری باشد یا باطنی و خلفای آنحضرت می باید که جامع خلافتین باشند و خلیفه آنرا میگویند که امر خلافت را متمشی سازد و تمشیت خلافت ظاهر موقوف بر قدرت و استطاعت ست یعنی خزاین و افواج که شرط نفاذ حکم ست و ظاهرست که بعد خلفای اربعه که سی سال خلافت کردند و حضرت امام حسن علیه السلام تا شش ماه از حضرات ائمه اطهار هیچ یکی در هیچ وقتی قادر برین امر نبود و تعبیر آنحضرت علیه الصلوة والسلام که خلفا از قریش باشند نیز مشعر برهمین ست و گرنه از اہل بیت یا از بنی ہاشم میفرمودند و جمع بین المذهبین باین وجه میتوان کرد که ترویج ظاهر دین که موقوف بر اسباب ظاهر ست و بجای قالب اسلام ست از انها وقوع یافته و تقویت باطن دین که حقیقت اسلام بجائے روح آن قالب ست از نفوس مزکاة حضرات آئمه علیهم السلام واقع شده چنانچه صوفیه اہل سنت بر ثبوت قطبیت دوازده امام صلوات الله علیهم متفق اند و در ذات بابرکات خلفای اربعه رضوان الله علیهم و حضرت امام حسن سلام الله علیه هر دو معنی جمع بوده و بعد صلح درمیان امیر شام و حضرت امام حسن علیه السلام تا حضرت امام مهدی صاحب الزمان خلافت باطنی باین حضرات تعلق داشته ہست و در ذات صاحب الزمان نیز هر دو معنی متحقق خواهد بود و خلافت ظاهری بخلفای دیگر اما تعیین عدد اثنا عشر درینصورت تکلفی میخواهد والسلام **مکتوب بستم** نوشته بودند که باحادیث صحیحه ملالت حضرت صدیقه رضی الله عنها از جناب مرتضوی رضی الله عنه در عهد مبارک نبوی صلی الله علیه وسلم و بعد ازان نیز بقطع نظر از واقعه حرب جمل که بواعث دیگر داشت ثابت ہست و این معنی خالی از اشکال نیست که از جناب صدیقه بسیار بعید ست بمراحل که انحراف از حضرت مرتضی علی فرمایند باآنکه حضرت صدیقه خود روایت میکنند که حضرت مرتضی و فاطمه زهرا دوست ترین مردم بودند پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم مجیب و ماگاه در خلاف و نزاع طرفین معذور میباشند و حق هر دو جانب میباشد چنانچه درینمقام ست مخفی نماند که در قضیه افک حضرت مرتضی چون اضطراب جناب رسالت مآب علیه الصلوة والتسلیمات احساس نمود باقتضای استیلای محبت و بفتوای مصلحت وقت بنابر تسکین و تسلیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعض الفاظ که باعث دل سردی آنحضرت علیه السلام از حضرت صدیقه گردد معروض داشت و استماع این خبر حضرت صدیقه را بوحشت آورد و چرا نیارد که تکلم مقربان بارگاه باینچنین کلمات درچنین اوقات موجب سقوط محب از نظر محبوب میگردد و ظاهرست که بالاتر ازین اذیتی نمیباشد

پس انحراف حضرت صدیقه از حضرت مرتضی رضی الله عنهما بحکم غیرت محبت واقتضای بشریت است که
ازان چاره نیست نه از راه دیگر و تا محبت باقیست این وحشت باقیست و تکلم حضرت مرتضی باین کلمات
نیز نه از جهت عداوت حضرت صدیقه بوده است که محبوب محبوب نیز محبوب میباشد بلکه بجهت محبت پیغمبر
بوده است صلی الله علیه وسلم که ازان نیز گزیر نبود پس درینصورت بهر دو طرف حق ثابت است و هر دو معذور اند
بلکه ماجور که بنای هر دو بر محبت پیغمبر ست علیه الصلوة والسلام چنانچه وحشت و ملالت حضرت خیر النسا علیها التحیة
والثنا با جناب صدیق اکبر رضی الله عنه از احادیث صحیحه به ثبوت رسیده و این محل دو شبه است یکی آنکه حضرت
بتول با وجود تبتل و انقطاع از دنیا بقدر قلیلی از مال با وجود استماع جواب معقول از حضرت صدیق چرا ملال
را کار فرمودند دوم آنکه حضرت صدیق در مقام رعایت فرزند رسول صلی الله علیه وسلم درین امر سهل چرا
مسامحت نمودند جواب آنکه طلب مال میراث که حلال تر ازان مالی در عالم نمیباشد منافی ترک دنیا و بعید از
تقوی نیست بلکه قدر مال حلال را متقی بیشتر میشناسد و تا بشریت باقیست از احتیاج چاره نیست و منع حضرت
صدیق بحجت حدیث شریف ست نحن معاشر الانبیاء لا نورث و چون حضرت صدیق از زبان
مبارک نبی معصوم این حدیث را شنیده باشند در حق حضرت صدیق نص قطعی ست و مسامحت در چنین
امور جائز نیست و تسلی نشدن حضرت خیر النسا باین جواب یا بانجهت خواهد بود که ثبوت ارث بآیه توریث
واقع شده و این حدیث تا آنوقت ظاهر بحد شهرت نرسیده باشد تا بر حضرت فاطمه حجت تواند شد یا از راه
نازک مزاجی خواهد بود که لازم صاحبزادگیهاست و بحکم لا تبدیل لخلق الله هیچ کمالی خصوصیات
مزاجی را تغیر نمی تواند داد و شدت غضب حضرت موسی علیه السلام تا دم واپسین زائل نشد و قصه طپانچه
زدن آنحضرت بر روی ملک الموت علیه السلام مشهور است پس درینصورت هر دو معذور اند و بهر دو طرف
حق ثابت میشود و اهل سنت را حسن ظن و تاویل حسن در شان طرفین واجب ست - والسلام علی
من اتبع الهدی **مکتوب بست و یکم** مخدوما آنچه از ضعف اعتقاد طالبان این زمان و طلب کشف
و کرامت انها از درویشان و عدم مبالاة به نسبت اهل قرن اول نوشته اند معلوم شد بدانند که بفهار
مثل مشائخ دیگر مرید گرفتن چه ضرورست و از عقلای مخلصان هر که التماس امور مذکوره نماید تسلی او باین
مطالب باید کرد که او سبحانه جل شانه که حکیم حقیقی ست بمنطوق آیه کریمه قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی

یحبب‌کم الله بنای حب و رضای خود را که مقصود صوفیان جمیع طرق ست بر اتباع پیغمبر ما
علیه السلام والصلوة نهاده وآن طبیب حاذق را با ماموراتی و منهیاتی چند که بجای دوا و پرهیز اند برای
اصلاح است مرجوسه که بعلت غفلت و معصیت مبتلا بودند فرستاده هر که این نسخه بکار بست در صحت و شفا بر روی
خود کشود وآنکه ابا کرد خود را ضائع و تلف نمود و این نسخه را صورتی ست و حقیقتی صورتش نصیب عوام مسلمین ست
وآن بعد تصحیح اعتقادات بر حسب کتاب و سنت استعمال جوارح ست در امتثال امر و نهی و جزا این عقائد
و اعمال تنعیمات حس ست و بس که صورت نجات ست و حقیقت این نسخه حصه خواص ست وآن تنویر قلوب
و تزکیه نفوس ست بریاضات و مجاهدات بارعایت صورت مذکوره و حاصل آن ظهور تجلیات و مکاشفات
ست صورت معبر بایمان و اسلام است و حقیقت عبارت از احسان که در حدیث آمده ان تعبد ربک
کانک تراه و صورت بے حقیقت در مرتبه دوا امراض ظاهر جلد ست از قبیل اورام و جروح
که بطلاء و ضماد ازاله آن کرده میشود و بیفائده نیست مثل ظهور حقیقت بے صورت که غیر مفید ست بلکه
حقیقت نیست استدراج و مکر الهی ست اعاذنا الله منهما و حقیقت بجای تنقیه است که اخراج مواد فاسده
بران موقوف ست تا احتمال نکس مرض باقی نماند و کمال شفا از مرض معهود بجز اجتماع این هر دو میسر نمیشود
ازین بیان باید دریافت که از معالجه آنجناب علیه الصلوة والسلام در طبائع اصحاب کرام چه آثار صحت و شفا
بظهور رسید مخفی نیست که غیر از غلبه محبت حق جل وعلا و بذل مجهود در اتباع و استرضای رسول او علیه التحیة والثنا
و لذت از طاعت و نفرت از معصیت بالطبع و اعراض از دنیا امری دیگر نبوده و ماده ظهور این آثار دوام
حضور قلب و تهذیب نفس بوده است که از برکت صحبت آنحضرت و استعمال نسخه شریعت او حاصل شده بود
و از اذواق و مواجید قرون متاخره تکلم نموده اند و باوجود حصول کمال صورت و حقیقت که زیاده بران
متصور نیست بیشتر اهتمام بحفظ آن صورت که محافظ حقیقت ست و فائده آن شامل خواص و عوام ست
کرده اند و اعتنا بشان کشف و کرامت نفرموده اند و این امور را از لوازم و شرائط کمال ندانسته پس هر مریضی
که طالب صحت کامله یعنی نسبت محمدیه باشد باید که اتباع سنت نبویه را بهتر از جمیع مجاهدات و ریاضات
شناسد و انوار و برکاتی که بران مترتب گردد افضل از همه فیوضات داند و همه اذواق و مواجید متعارفه را
در جنب جمعیت باطن و دوام حضور اعتباری ننهد و در صحبت عزیزی که ازین امور اثری دریابد ادرا

استدراج اندک اندک نزدیک کردن بعذاب ... نعمت و دوام معصیت ۱۲ ... ۱۲

نایب رسول خدا صلی الله علیه وسلم دانسته خدمتش لازم گیرد و بجز و مویز این راه فریفته نشود اگرچه لذیذ باشد والسلام

مکتوب بست و دوم (در جواب شاه ابوالفتح) التفات نامه سامی از خدمت مخدوم زاده گرامی بعد عمری رسید جان تازه رسانید و باعث تجدید و تقویت نسبت اخلاص گردید آنچه از آغاز و انجام سلوک نوشته اند بمطالعه درآمد این اطوار و آثار که بظهور میرسد امید هاست علی الخصوص این امور حاصله را که مادهٔ غرور اکثر مردم می شود قدر و قیمت نهادن و در طلب خدا جل و علا بما فقرا نامراد مراد آوردن و دست بدریوزه کشادن و از تلاطم بحر وحدت وجود برکنار بودن و نسبت حضرات ماکه ریاضات ایشان اتباع سنت سنیه و معارف شان اسرار حقائق شریعت علیه ست آرزو نمودن دلیل طهارت طلب و علو همت ست بارک الله فی برکاتکم و اعلی درجاتکم -

مخدوما آنچه ثمرات افادات حضرت والد ماجد و حضرت میان همت خان صاحب از واردات غریبه و احوالات عجیبه و استیلاء غیب و ظهور وحدت بتحریر آمده همه آثار تلونیات لطیفه قلب ست و مقام تمکین و منتهای این لطیفه از تنگنای امکان برآمده بوسعت آباد مقدمه وجوب رسیدن هست و در دائره ظلال اسماء و صفات که مبادی تعینات عالم ست سیر کردن و در ظل خاص که مبدأ تعین امر ست فانی شدن و بهمان ظل بقا حاصل نمودن ست و این معنی معبر ست در اصطلاح قوم ببقای قلب و ولایت صغری که ولایت اولیاست و معارف وحدت وجود از ولایت ظلی که محل سکر ست ناشی ست و درین مقام در ضمن قلب نفس را هم رنگی از فنا میسر میگردد و از حصول این ولایت دوام حضور ست با حق جل شانه بمرتبه که غفلت عارض نشود و تعلق ماسوا نماند مطلقا و بالا ازین مقامیست که سیر سالک در اصول این ظلال که مسمی باسماء صفات اند واقع میشود و معامله بالطیفه نفس می افتد که از عالم خلق ست چنانچه در مقام سابق با قلب و لطائف اربعه دیگر که از عالم امر اند و عروج آنها تا مرکز ظلال ست کار افتاده بود و درینجا نفس حقیقت فنا حاصل میشود اماره مطمئنه میگردد و عادی مخالف محب موافق میشود و استحقاق دعوت و ارشاد بهم میرساند و چون این مقام فرق بعد الجمع ست تمیز صحیح حاصل کرده سر وحدت شهودی که خبر از غیریت حق از خلق میدهد مفهوم مینماید و وصول باینمقام عالی ملتزم مرضیات محبوب حقیقی جل شانه بودن و اجتناب از مبغوضات او نمودن ست بحدیکه کلفت از میان برخیزد و شریعت مقتضای طبیعت گردد و اعتقاد و عمل بر حسب کتاب و سنت بلا تامل و کلفت میسر آید و این مقام معبر ست ببقای نفس و ولایت کبری که ولایت

انبیاست علیهم الصلوة و به برکت اتباع آنحضرت خواص امت را نیز حاصل ست و درینجا سیر سالک در کمالات اسما و صفات که تعلق باسم هو الظاهر دارند واقع ست و فوق آن ولایت ولایت ملائکه است که معبر بولایت علیاست و درانجا سیر در کمالات متعلقه هو الباطن ست و فائده حصول آن ولایت قابلیت تجلی ذات بهم رسانیدن ست و عالی تر ازین مقام کمالات نبوت و رسالت ست اینجا باوجود عدم جواز انفکاک اسما و صفات از حضرت ذات تعالت و تقدست تجلی مجرد ذات مشهود عارف میگردد و اینجا سروکار بعناصر اربعه که اصول لطیفه نفس انسانی اند یعنی در ولایت علیا بعناصر ثلثه سوای خاک و در کمالات نبوت بعنصر خاک فقط و هرگاه ذات عالیه را اعتبارات و شیونات بسیارست بالاتر ازین کمالات نیز مقامات ثابت اند و در محل خود مذکور و مهم ترین مقاصد درین راه تحصیل فنای قلب و فنای نفس ست و مراتب دیگر مبنی برین هر دو فناست و در هر مقامی ازین مقامات مسطوره عروجی و نزولی ست و فنا و بقا آنچه محرر گردیده موافق تحقیق حضرات مجددیه رضوان الله علیهم اجمعین و مناسب مذاق اکابر متقدمین ست اما مشائخ دیگر احتمالها درینباب دارند که باعث شوق سالکان میگردد و این طور تقدیم جذبه بر سلوک ست و هر چند تاثیر نفس مفید شیخ را در باطن مرید مدخلی تمام ست استعداد مستفید نیز شرط ست و آرزوی صحبتهای بسیارست خدا بداد ما و شما برسد والسلام

مکتوب بست و سوم

برخوردار التصویر مسئله وحدت وجود حسب التماس شما مرقوم میگردد بدانند که در شرح کتاب مراتب سته مینویسد که حقتعالی بعلم قدیم خویش حقائق کلیه و جزئیه را میدانست و علم بشی مستلزم وجود آن شی ست در علم پس باید که اشیا بتمامها موجود بوجود علمی ازلی باشند و ازین راه ست که صوفیه باعیان ثابته فی العلم قائل اند و چون در وجودات اشیا در مرتبه علم که نزد قوم مسمی ست بباطن وجود تقدم و تاخر زمانی نیست بخلاف وجود خارجی که تقدم و تاخر دران بدیهی ست باید که وجود علمی غیر وجود خارجی باشد و باید که مقدم بران بود مانند تقدم اصل بر فرع و تقدم ذی ظل بر ظل و کیفیت صدور وجود خارجی اشیا از وجود علمی آنها آنست که چون حق تعالی میخواهد که صورتی را از صور علمیه در خارج که عبارت ست از وجود منبسط و مسمی ست نزد قوم بظاهر وجود موجود گرداند و آثار مطلوبه آن صورت را از ان صورت بظهور آرد در میانه آن صورت و نور این وجود نسبتی معلوم الانیة مجهول الکیفیة پیدا میکند و مرآت وجود

منبسط بظل و عکس آن صورت منصبغ بنماید بطوریکه آن انصباغ بر هم زن اطلاق وجود نگردد و لله المثل الاعلی
چنانکه عکس رائی در وقت مقابله بمرات در مرات پیدا میشود و نور مرات بدان مسلوب نمیگردد و عقل سلیم بعد
تامل صحیح صورت مرئیه را در آئینه و بر آئینه نمی تواند گفت که آنجا نه دخول ست و نه ارتسام اگرچه بظاهر و فهم عوام
صورت مرئیه و وصف مرئیه در یک طرف ست که مرات باشد و بحسب حقیقت هر یکی از صورت و مرات
آئینه هم دیگر اند یعنی شکل و لون صورت از مرات پیداست و تقعر و تحدب مرات از صورت هویداست مولانای
جامی در مراتب سته میفرماید اگر وجود را مرات اعتبار کنند ظاهر در وی آثار و احکام صور علمیه است لان الاعیان
الثابتة فی العلم ماشمت رائحة الوجود فی الخارج واگر صور علمیه را مرات قرار دهند ظاهر
در وی تجلیات اسما و صفات و شیونات حضرت وجود ست نه وجود بعینه چنانچه شان مرات ست گوئی خزانه
علم بمثابه صفحه منقوشی ست و وجود منبسط بجای آئینه صیقلی در مقابل آن نه نقشی ازان صفحه بر آمده و نه صورتی
در مرات وجود در آمده که خروج صورة علمیه از مرتبه علم مستلزم جهل ست و دخول صورت در مرات وجود موجب
قیام حادث بقدیم و این هر دو محال ست پس در میانه باطن وجود و ظاهر وجود از انعکاس آثار و احکام طرفین
طلسمی ست برپا که معبر ست در اصطلاح قوم بمرتبه وهم و دائره امکان که متضمن تنزلات ثلثه امکانیه است
از تنزلات خمسه مشهوره یعنی تنزل روحی و مثالی و جسدی چنانکه مرتبه علم واجبی متضمن دو تنزل وجوبی ست
یعنی وحدت و واحدیت که عبارت ست از ملاحظه او سبحانه شیونات صفات خود را اجمالاً و تفصیلاً در مرتبه
علم و میگویند که در خارج غیر وجود واحد هیچ شی را تحققی و ثبوتی نیست و این کثرت مرئیه در مرتبه وهم کائن ست
و حکمت بالغه این وهم را اتقانی داده است و بنای آثار ابدی بر آن نهاده نه وهمی ست که برفع واهم مرتفع
گردد و مراد قوم از اطلاق وهم بدین مرتبه آنست که این کثرت را حقیقتی دیگر نیست همان وجود واحد درین
مرات وجود منبسط بتجلیات شده است و منشاء تعدد و تجلیات تکثر شیونات ست که در حضرت وجود مندمج
بوده اند و در مرتبه علم منفتح شده مثل انفتاح شجر از بذر حقائق ممکنات گردیده است و عکوس آن حقائق در
مرات وجود منبسط افتاده و مسمی بعالم شده و چون وجود وهمی اشیا حقیقتی دیگر ندارد بلکه عکس وجود علمی ست
و در نفس الامر بهمان وجود علمی موجود اند از مرتبه علم بر نیامده اند چنانچه مذکور شد و علم صفتی از صفات الهیست
و صفات عین ذات اند بزعم صوفیه وجودیه پس باین تقریر وجود اشیا عین وجود حق باشد چنانچه حضرت شیخ اکبر

رحمة الله علیه میفرمایند ان شئت قلت حق وان شئت قلت خلق و ثابت شد که غیر از وجود
واحد در خارج موجودی نیست وانیست معنی وحدت وجود وانیمعنی مکشوف و مشهود این حضرات است
رحمة الله علیهم

مکتوب بست وچهارم قاصد مستعجل ست استخاره میسر نمی شود استخاره مسنونه باید بعمل آورد
انشاء الله تعالی خیر پیش می آید الحمد لله که با همه توکل و تأمل و مرض دائمی متعلقان و ویرانی شهر و فساد
زمان با کمال جمعیت بسر برده میشود نحمده و نستعینه الله تعالی عزیزان را توفیق اتباع سنت دهاد
و بذکر خود مشغول دارد شیخ احمد مقید کار ست لطیفه قلب او از قید قالب بر آمده ست اما استعداد این مرد
ضعیف ست معهذا اقتان و خیزان براه مقصود میرود خدا بمنزل مقصود برساناد چون سلب امراض قلب
و قالب معمول حضرات مارست رضی الله تعالی عنهم و حق تعالی آن جناب را قوت و قدرت آن عطا
فرموده ست چرا از راه انکسار خود را درین امر خیر معذور میدارند فیض الله خانصاحب را هر روز در پیش
رو نشانیده بقدر پانصد نفس سلب مرض ایشان نمایند تاکید ست و قصد شریف به سفر حجاز بر فاقت
شاه سیف الله صاحب مبارک ست اما بشرط رضای مردم محل که حق شرعی ایشان بذمه سرکار ست
و در غیبت آن مشفق خادمی معتمدی بنظر نمی آید و اسباب هم همراه بردن از علائق مقصود ست اما اندکے
بتأمل این خجسته نیت بعمل باید آورد مبادا که سیئه در زیر پرده داشته باشد از اعزه و احباب و اخوان
طریقه و طلاب سلام نیاز قبول باد والسلام

مکتوب بست و پنجم التفات نامه مشتمل بر تردد خاطر از ممرتی خبر یافتن شیخ احمد رسید و متردد
گردانید و بعد رسیدن او هم بنا بر حقوق اخوت و هم برعایت امتثال امر شریف مورد اشفاق خواهد شد
و اگر طرف دیگر رفته بشرط تاثیر توجه انشاء الله تعالی زود بر می گردد و محفوظ و مصون بمنزل مقصود میرسد
خاطر شریف جمع باید داشت بعزیزان و دوستان و یاران طریقه سلام رسانند و خدا کند که آب و هوای
فرخ آباد بامزاج حالی بسازد و اندیشه از ان ست که بیگانگان طریقه علیه مجددیه در انجا بسیار اند غیر از اعزه
معدود خدا صحبت راست آرد زبانی شیخ احمد که ثانی الحال رسید اراده دو ماهه توقف معلوم میشود بقدر
صحبت و فرصت نصیبی از طریقه می گیرد فقیر از تحریر جواب خطوط صاحبان دکن خود را معذور داشتم که بعد

هزاران سال خطوط همدیگر میرسد توقع زندگی کجاست که رنج تحریر باید کشید وخود را بیاد دوستان باید داد خدا عزیزان یاد آور را سلامت دارد اگر آن مشفق بجید رآباد تشریف خواهند برد اشتیاق فقیر و سلام زبانی خواهند فرمود سوانح اینجا این ست که دو نیم ماه گذشته که هر روز مکروهی تازه برروی کار می آید وحق تعالی رفع میفرماید الله تعالی فتوحات ظاهری و باطنی کرامت فرماید متوقع رحمت الهی باشند والسلام

مکتوب بست و ششم فقیر روز شنبه نهم جمادی الاخری روانه دهلی گردید خدا برساند وداغ جدائی آنجناب باخود همراه می برد خدا قادرست که با این ضعف پیری بهای طرفین باز هم سعادت ملاقات سراپا برکات میسر سازد عنایت نامه مختصری معه ظرف مسی رسید بارک الله فی رزقکم وعمرکم دائم دعای خاتمه وحفظ وامان از آفات ومکروهات وتواتر فتوحات صوری ومعنوی برای آنجناب وخان عزیزتر از جان که با اینهمه ملالتها عروض مرض از خط ایشان معلوم شده واین خبر خیلی مشوش ساخته میقیل می باشم خدا اجابت کند از خوبی فیض الله خانصاحب چه نگارم مناقب ومحاسن تمام عالم در نسخه وجود این نوجوان جمع ساخته اند خدا ایشان باقصی مراتب دین ودنیا برساند از فقیر سلام واشتیاق فراوان فرمایند وبا ولاد ایشان دعا ورفیقان شان نیز نواب ارشاد خان مغفور از اینجا واخر صفر سفر کرده در حدود مرادآباد بادشاه را دریافتند وهمراه لشکر قصد دهلی کردند وسیزدهم ربیع آخر داخل شهر شده بعد توقف دو گهری آب سردی خوردند و سرد شدند وجان بحق سپردند ودر حویلی قدیم بخاک آسودند وداغی بر دل گذاشتند که مرهمی ندارد دو برادران وپسران ایشان بوطن مراجعت کردند ظفر علیخان در حضور ماند وسرداران کسو تعلقات بجال ایشان داشتند در هنگام ماتم وتشویش معاش یاران اینجا را فرصت وفاء وعده یعنی تحریر اشعار انتخابی وغیره کجاست دیگر تشریف فرمودن سید جیون صاحب که از طبقه عالیه اند برای صاحبان آن شهر فتوحست سلام نیاز فقیر رسانند وشیخ احمد دعا خوانند وبا خدا مشغول باشند ومیر مبین در سنین بجهد وجد تمام کار را تا کمالات نبوت رسانید ونسبت ارشادی یافته دیروز اجازت ارشاد وخرقه هم یافت خدا برکت دهاد والسلام ـ

مکتوب بست و هفتم حامداً ومصلیاً ومسلماً حضرت میر صاحب مشفق من هزاران سال سلامت باشی که بعد مرگ ونومیدی وصال بآب حیات نوید قدوم

قدوم برکات لزوم درین مرز و بوم این مردهٔ صد ساله را زنده جاوید ساختی چه کنم از ضعف پیری و کثرت
تعلیم طریقه که روزی صد کس را بل زیاده ازان توجه اتفاق می افتد قوی انقدر تحلیل رفته که طاقت
قیام در نماز فرض مانده است و بس و اگرنه بمجرد استماع این خبر زندگی اثر بسر میدویدم انشاء الله تعالی
در ماه صفر اراده سنبهل دارم که از چندین سال هر سال اتفاق می افتد میرسیم و از ورود خود دران
حدود اطلاع میدهم یقین است که باحیای این مرده خواهند پرداخت و از یاد عهدهای قدیم حالتی
میگذرد و بر تنهای خود ترحمی می آید که در قالب تحریر نمی گنجد در نسخه مبارک نفحات الانس در ذکر استاد
ابو القاسم قشیری رضی الله تعالی عنه این دو بیت در نظر گذشته و درین ایام فقیر را از جا بر بوده
بود مناسب حال دانسته می نگارد ؎ سقی الله وقتا کنت اخلو بوجهکم + و ثغر الهوی فی روضة
الانس ضاحک + اقمنا زمانا والعیون قریرة + واصبحت یوما والجفون سوافک امید آنست
که در مراسلات و مخاطبات موافق رسم قدیم بلفظ میرزا صاحب اکتفا میکرده باشند و از احوال
برکات اشتمال و اراده شریف مطلع سازند والسلام **مکتوب بست و هشتم** الله معکم اینما
بمولوی ثناء الله سنبهلی را
کنتم شما در انجا رفته جای فقیر گرم سازید که در آن ضلع عالمی فهمیده و درویشی صاحب نسبت نیست
بخاطر جمع بکار خود ساعی و سرگرم باید بود و تشویش راه باطن خود راه نباید داد و اوقات در ایصال
منافع دینی ظاهراً و باطناً مصروف دارید که او سبحانه شما را دولتی داده است شکرش همین است
قال الجنید الشکر صرف النعمة فی مرضیات المنعم و هیچ عبادتی برابر این عمل
نمی تواند شد که صلاح است و نیابت نبوت است علی صاحبها الصلوة والسلام انشاء الله تعالی
زود است که ضیق بدل بوسعت می شود ع مشکلی نیست که آسان نشود + و اگر از غیب چیزی
معین گردد بی مضایقه آنرا قبول باید کرد وجه معین بی طلب و سوال منافی توکل نیست اگر اعتماد
بران نباشد خصوصاً درین زمانه باعث رفع تفرقه خاطر است و توکل صرف باعث بی جمعیتی است
و راس المال صوفیه همین جمعیت است انشاء الله او سبحانه جل شانه متبعان سنت نبویه
علیه الصلوة والتحیة و درویشان خانقاه مجددیه را ضایع نخواهد گذاشت خاطر جمع دارید و در
تعلیم طریقه و درس کتب مقید باشید و ختم خواجها رضی الله تعالی عنهم و ختم حضرت مجدد رضی الله عنه

هر روز بعد حلقه صبح لازم گیرید و بجناب او امیدوار و از غیر او نومید باشید و از آشوب کفار مرهته اندیشه نکنید
انشاء الله تعالی دوستان را مضرتی نخواهد رسید و برای دفع بلیه ها در قرات سورهٔ لایلاف هر قدر توانید اکثار
نمائید و در فتح و نصرت لشکر اسلام بر کفار دعا و صرف همت واجب ست غافل نباشید اگرچه احوال
مسلمانان این قوم معلوم اما حق اسلام بر همه امور مقدم ست و ملا روزی را بعد سلام بگوئید که دنیا
فانی ست و آخرت باقی اینقدر انصاف ضرورست که و هم حصه اوقات شریف خود را صرف شغل آخرت
نمائید و اگر توفیق باشد دعا در باب رفاه و جمعیت و صحت و عافیت نواب ارشاد خان بهادر در اوقات
خاص واجب واند اللهم اجعل خیر عمری آخره والسلام **مکتوب بست و نهم** محمد دانش بنگالی
از یاران شاه مراد الله جیو که یکنیم سال در خانقاه مانده بقدر استعداد فیض و برکت طریقه برداشته برای
چند روز رخصت گرفت ظاهرا اراده مراجعت باین طرف دارد بخدمت میرسد مورد الطاف خواهد شد هرچند
مرد ساده ست اما طالب خداست زیاده استقامت بر جادهٔ شریعت و طریقت روزی باد **مکتوب**
سی ام یاران قدیم که آمده بودند همه رفتند خصوصا میان محمد میر صاحب که باکثر وجوه از اکثر یاران طریقه ممتاز بودند
نوزدهم اینماه بمرض ذات الصدر رحلت نمودند و المی سخت بفقیر رسید چون انتقال ما هم نظر العمر طبعی قریب است
تسلی شدیم و ایشان نه فرزندی گذاشتند نه خلیفه تربیت یاران ایشان و تدبیر علائق ایشان بگردن
فقیر افتاد از نوید افادات ایشان که ظاهرا و باطنا به بندگان خدا میرسد سرورها حاصل شد بارک الله فی
برکاتکم وانچه در باب برخوردار ظفر علیخان نوشته اند واقعیست از اخلاق و مناقب و اخلاص دیگر مراتب
هرچه می باید و دل میخواهد او همه دارد و همین خوبیهای او مرا شکار دام محبت کرده وگرنه من از اده را که با خود
کار نیست با دیگری چه کار خدا او را فتوحات صوری و معنوی ارزانی دارد او که مرا در دنیا عزیز تر از و کسی نیست
و در واقع بجای مادر و پدر و بجای پرستار و نفرور در حق او همین فقیرم و او هم آداب ارادت و فرزندی و
غلامی و بندگی بتقدیم میرسد اما چیزی هست که من میدانم در حق برخوردار زیاده بر سابق التفات
باید کرد که جبر نقصان التفات فقیر که در حقیقت هیچ نیست تواند شد و آن برخوردار را بگوئید که هر صباح
متوجه بفقیر شده بنشیند او را توجه دهند انچه از رقت آن برخوردار نوشته اند خیلی الم و اذیت بدل رسانیده
میان غلام محمد خرابی باطن خود ظاهر نمود بقدر طاقت تعمیر آن نموده شد و می گفت که برای این کار سفر

اختیار کردم خدا کند راست باشد فقیر یکبار بعیادت شاه ولی الله صاحب رفته و بدعای صرف همت در ازالهٔ
عوارض ایشان متوجه ست حافظ غلام رسول ملاقات کردند مرد بزرگ اند مولوی ظهور الله جیو سلام
قبول نمایند والسّلام **مکتوب سی و یکم** خبر تمامی مسجد معلوم گردید حق تعالی اساس اسلام را قوی تر
گرداند درین روزگار المی قوی بدل راه یافته در ماه گذشته قلعه تهانیسر را کفار سکهه بغدر متصرف شدند
و قتل و غارت و اسر درمیان آمد مولوی قلندر بخش جیو سلمه به معه زن و فرزند غارت خورده بسلامت
جانها بر آمدند طرفه حالی گذشت انا لله و انا الیه راجعون از غایت بی اسبابی دران نواح متوقف اند تا بما رسیده اند
و از بی استطاعتی با آن خصوصیت امداد و اعانتی از ما بتقدیم نرسید خجالت علاوه این مصیبت گردید
خدای تعالی تلافی فرماید امسال بنا بر موانع حرکت بآن طرف موقوف ماند اول ضعف پیری ست مع الامراض
و عوارض دوم کم فتوحی سیوم تنهائی اندرون که کنیز و پرستاری نمانده دو کنیز از خانه رفتند و اصیلان هم
از ارزانی غله دماغ خدمت ندارند و هم تاب نازک مزاجی مردم محل نمی آرند درین ایام پرستاری خانه
بمناصفه ذمه فقیر و مستورهٔ فقیر ست و طعام از خانه مولوی غلام یحیی جیو بهره در خادم ایشان پخته می آید
جنس از ینجا میرود و همچنین شاه علی با وجود دو منکوحه و سه فرزند یک خادم ندارد و ناتوانی او علاوهٔ آن
الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله محمد و آله انچه از تدبیرات و آدمیت برخوردار ظفر علی اوصله الله تعالی
الی ما تمناه نوشته اند بجاست هنوز قدر او را نشناخته اند و جواهر پاره ایست که قیمت ندارد و فقیر بی سبب
گرفتار او نیستم خوبیهای او را شناخته ام انشاء الله تعالی در کمالات اخروی و فتوحات دنیوی ترقیهای
نمایان نصیب او ست از ضعف بصر رونق در تحریر نمانده و طاقت تحریر هم نه یاران بعد ازین از جواب خطوط
معذور دارند همه دوستان مضمون عذر را رسانند که مرا مقصر بدانند رمضان مبارک بخوبی گذشت
دیاران با وطان رخصت شدند خدا ناصر و معین شما باد اگر بر جادهٔ شریعت و طریقت زندگانی خواهند کرد
حق تعالی در هر دو جهان آبرو نگاه خواهد داشت در امور سلطنت تشفی نمانده خدا خیر کند نه طلبیدن برخوردار
حفیظ الله و حافظ محمدی بیجا واقع شد تسلی باید نمود والسّلام **مکتوب سی و دوم** ما بعافیت ایم
و شما بالتزام شریعت و شغل طریقت مقید باشید و بمردم بخاکساری و بی نفسی معامله نمائید که کمال
نفس و نیستی ست و هستی حقتعالی را مسلم ست و صحبت علما و فقرا را لازم گیرید و بر مکروهات زمانه صبر

گر بینید که دنیا زندان مومنان ست و وعدهٔ راحت در آخرت ست بشرط سلامت ایمان و بر کم و بیش
نعمتهای الهی شکر واجب دانید و به بدخلقی پیران را بدنام نباید ساخت و اگر کسی رجوع بطریقه نماید خدمت او
باید کرد و از وخدمتی نباید خواست مگر بغلبهٔ محبت خود نماید مضائقه ندارد و هر جا باشید با خدا باشید و بر محبت
پیران طریقت باشید میان محمد انوار الحال شکسته حال باز نزد ایشان میرسد حتی المقدور مدارات از ین رنج
ندارید و معلوم ست که طالبان خدا در عالم کم اند اگر کسے بیاید نام خدا او را بیاموزند که اجر بسیار دارد ـ

مکتوب سی و سوم

از نوید دخول یاران در طریقه آلهیه سرور هم سید بارک الله فی کمالکم و تکمیلکم ـ
بمولوی نعیم الله بهرایچی اعظم خلفاء حضرت ایشان

انشاء الله تعالی کثرت مستفیدان و فتوحات هر دو جهان ارزانی خواهد شد خاطر جمع دارید و کتخدائی به نیت
اتباع سنت مبارک ست و در حق برخوردار میان محمد قاسم بدعا و توجه مقید ایم و معلوم شد که شما هم مقید اید
انشاء الله تعالی اثر ظاهر میشود و تقصیری که از ان برخوردار واقع شده بود در ان جرم او نبود معاف کردیم و توهم
باز چرا آمده در خاطر راه میدهد شما هم خاطر جمع سازید و در حق او بدعا و توجه سرگرم باشید و ضعف پیری و از فرزندان
و کثرت یاران و تائید غیبی بقوت مستعاره در توجه دادن نیز روز افزون الحمد لله علی نواله والصلوة علی رسوله
محمد و آله شاه شفیع علیه الرحمة بدرد فتق وفات یافتند و در مقبره حضرت شاه ولی الله صاحب رحمة الله علیه
خلیفه حضرت ایشان ۱۲
مدفون شدند و شاه رحمت الله نیز در دهلی آمده بودند روز رخصت یک منزل از ینجا رفته یکبار افتادند و
مردند بعد تجهیز و تکفین در پهلوی میان محمد منیر مرحوم آسودند یاران حلقه آنجا سلام میخوانند و فقیر را از دعا و توجه
غافل نشناسند و احوال یاران حلقه آنجا مع اسامی آنها نیز مینوشته باشند انتقال از وطن به بلده لکهنؤ بسیار بجا
شد درین حکمتهاست حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره در رساله از رسائل میفرمایند که طالب را باید که خود را
از چهار نوع فساد نگاهدارد یکی از صحبت طائفه که محرم نباشند یعنی در شیوه این شریک نباشند که صحبت غافل
سخت زیان دارد که صحبة الفساق داء و دواءها مفارقتهم دوم از لقمه شبهه سوم از بسیاری
خوردن چهارم لقمه را بغفلت خوردن هر لقمه که سالک بغفلت خورد تخم معصیت شود و هر که بسیار خورد در طاعت
گران شود و هر لقمه که با شبهه خورد نور باطن وی بظلمت مبدل شود و هر که با غافل صحبت دارد هم رنگ او شود و هر که
درین سبق با تو شریک نیست او ترا محرم نیست هر چند که مردم بالغ باشد از رنج کشیدن چاره نبود پس باید که
از کس یا از چیزی که حجاب راه او شود دور باشد و گفته اند که در شریعت مرد وقتی بالغ شود که منی و در طریق

شهوت از وزائل شود و در طریقت وقتی بالغ شود که وی از منی برآید فقیر در شریعت آنست که او را چیزی
نبود و در طریقت فقیر کسی باشد که در باطن او یعنی در دل او غیر از خدای تعالی هیچ چیز نبود این فقر ست که
رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدو فخر کرده است الفقر فخری والسلام

مکتوب سی و چهارم

حال مردم این شهر از روزیکه نجف خان آمده است از شاه تا گدا تباه است و ذکر خلاص مجد الدوله بر زبان
خاص و عام است خدای تعالی زود بظهور آرد و دیروز خط شما رسید و بسیار مشوش گردانید فقیر هم دعا میکند
و بیاران حلقه و بمیان محمد مراد جیو تقید در باب حصول مقاصد شما کرده ایم امید قویست که باجابت رسد
و اثر بخشد خاطر جمع دارید که فقیر از طرف شما هرگز غافل نیست و هرگاه که با آقای خود روبرو شوید یا مقلب
القلوب والابصار سه بار اول و آخر درود یک بار خوانده بر هر دو کف دست دمیده بر روی خود گردانیده
روبرو میشده باشید و سورهٔ لایلاف را یک صد بار با بسم الله هر روز بخوانید اول و آخر درود پنج بار به نیت
دفع شر اعدا هیچ ضرر بشما نخواهد رسید انشاء الله و چاقوی خورد تری که لعب اطفال ست رسید بطفلی داده شد
بعد ازین در هیچ باب برای ما فکر ارسال تحفه نخواهید نمود که از ناسازی آب و هوای آنجا هوش شما بجای
خود نمانده است فقیر از همه ناامیدم میدانید اما امیدواران شما از شعور شما شکایت دارند درین مدت مدید سفر
دراز تحفه ها که با فقرا فرستاده اید همه بدرنگ و بد قماش زر دادن و جنس بد خریدن از شما عجب ست و ملال
فقرا مثل مشت خاشاکی ست بر روی دریا حالا اثر از و نمانده و معذرت که شما درین خط از حد گذرانیده اید
خیلی شست و شوی آن غبار نمود خاطر جمع دارید و رمضان مبارک بر سر رسیده یاران طریقه و حافظان
قرآن مجید این بار درینجا بسیار فراهم آمده انشاء الله تعالی این ماه مبارک را بجمعیت و برکات گذرانیده بعد
عید میرسم - والسلام -

مکتوب سی و پنجم

خط شما که طومار ملال بود ملول گردانید - برادر من مکرر نوشته ام
که فقیر در دعای خیر شما تقصیری نمی کنم تاثیر موقوف بر وقت ست انهمه ضعف و ناتوانی که همیشه در خطوط
شما مرقوم میگردد مرا مشوش میسازد که نقصان شدید دارم سورهٔ لایلاف که برای دفع شر به از نسخه نیست
دو دعای حزب البحر همچنین بخوانند و مولوی نعیم الله صاحب و فقیر بدعا مقیدایم تا حال که از شر مردم محفوظ مانده اند
اثر همین سبب ست و بعد ازین هم متوقع حفظ و امان باشند جزئیات را نوشتن که فلانی با شما چنین سلوک
بد نمود و فلان چنان گرچه ضرور ست و تحریر جواب خطوط از ضعف نمی توانم نمود حالا بدوستان نوشته ام

که امیدوار و منتظر جوابها نباشند که معذورم و مرده ام و مرا طاقت رفتن بمسجد جامع بروز جمعه نمانده است و بنجانه نمیروم قوت آن کجاست که متوجه بعلم الهی شوم و دریابم که در حق فلان کس چه مناسب است شما اگر درین ایام حاضر میبودید حال مرا دریافته متصدع نمی شدید فردا پس فردا خبر رحلت فقیر خواهید شنید هرچه بخاطر شما برسد بعمل آرید اما اول استخاره که در حدیث است بکنید بعد هرچه پیش خواهد آمد در آن خیر است ضعف و ناتوانی از حد گذشته است و امراض متعدده مستولی شده نماز فرض ایستاده میخوانم و بس در حلقه هر دو وقت قریب صد کس حاضر میشوند حیرانم که قوت توجه از کجا می آید غذا بقدر چهار دام باقیست و رفتن تا بیت الخلا حکم سفر دارد و درین سال سقوط قوت بسیار شده مرا از جهد خود این توقع نبود و در خدمت مولوی نعیم الله صاحب بگوئید که خطوط طولانی ایشان رسید و مطالب معلوم گردید بیاران حلقه سلام مهار رسانند و طاقت تحریر جواب نیست دعای خیر خاتمه نمایند والسلام

مکتوب سی و ششم

باعث تحریر این است که لاله برج لال نام جوانی از دوستان متقربی که در حسن سلیقه متصدیگری و صحبت داری بزعم فقیر نظیر ندارد و عمده زاده و عمده روزگار بوده است درین ایام از وطن خود که اکبرآباد است بتلاش معاش درینجا وارد شده است منتظر بودیم که زود بیاید تا این نسخه صحیحه آدمیت را بآقای خود برخوراند و احسان دست بسته در حق آقا که مرد فهمیده و دولت خواه باو رفیق شود و هم در حق خود که اینچنین زور بازوی شما باشد و هم در حق فقیر که مخلص مستعد کذائی بتقریب روزگار از ما دور تر نرود کرده باشید و باید که پیش از رسیدن بتقریبات مستحسن خداوند نعمت خود را مشتاق او سازید و از نیمعنی ما را اطلاع دهید تا مسرور باشم معلوم شماست که ذکر کسی باین اهتمام با شما نکرده ایم و عادت بمبالغه نداریم الله تعالی خاطر شما را در همه امور دینی و دنیوی جمع دارد و صحبت های خاص ایام گذشته اکثر یاد می آید خدا باز میسر آرد و فقیر را از خود غافل ندانید هر روز هر وقت دل متوجه بشماست حاجت تاکید نوشتن نیست کس از جان خود غافل نمی باشد من شما را برابر جان دوست میدارم انشاء الله تعالی محظوظ و محفوظ خواهید بود و معامله با مردم محل خوب است خدا خاتمه بخیر کند و کوزه های پیرهای متهرا که از کهیر فرستاده بودند سر بمهر رسید نوزده دانه بر آمد بسیار بذائقه راست آمد خدای تعالی جزای خیر دهد و هر دو تهان سفید یکی لک دو دو می تنک هر دو در عالم خود خوب اند فقیر حالا جامه کم قیمت استعمال میکند لیکن برعایت خاطر شما که سماجت بسیار نوشته اید و در صورت عدم قبول

برای محبت خود خادم فرموده است و دوست میدارد که ایشان از علی الدوام توجه بجناب او باشند زیرا که درین حال ایشان را بواسطه نشر دین توجهی با کمال و نشر باد و مسکن و لباس واقع میشود و درینحال ایشان بمقدار تعلق اخبار از [illegible] ... ایشان رجوع [illegible]

از خاطر شما تشویش نخواهد رفت نگاه داشته ایم جا به وار سیر و نیم سیر که برای مردم اندرون نوشته اید ضرور نیست
و در خانهٔ شما خیرست والسلام **مکتوب سی و هفتم** ظهور اثر توجه بر قلب مستوره شما در اوائل که ترقی قوم
بود معلوم شد بعد ازین اتفاق توجه نیفتاد که فقیر نسیان مفرط دارد کسی یاد نمی دهد بهر حال تخمی پاک در
خاک آن عفیفه کاشته ایم بر وقت مقدر سر سبز خواهد شد باید که آن برخوردار بظاهر مقید بشرع و در باطن
مشغول بذکر طریقه باشد که فلاح دو جهان درین کار منحصرست والشان نیز باید که بذکر قلبی مقید باشند
والتزام شریعت و محبت مشائخ و دوام شغل باطن واجب دانند و از صحبت مردم نااهل و اشغال نامناسب
احتراز لازم شناسند و خدمت علما و مشائخ متدین و متشرع غنیمت شمرند و آنچه از قصد خود و مردم خانه
بجانب شاهجهان آباد نوشته اند بشرط امن مبارک هست و تا رسیدن شما فقیر انشاء الله تعالی بعد نماز
یکدو گهڑی روز بر آمده پیش از حلقه یا بعد آن بجانب مستوره شما متوجه خواهد شد باید که هر روز منتظر و
متوقع فیض رو باینطرف کرده بعد نماز صبح بنشینید که محبت این عفیفه که فرزند ماست در دل فقیر تاثیر
کرده هست و استعداد خوب دارد هرگاه توجه میشود ترقی معلوم میگردد الله تعالی هر جا که دارد محفوظ و
محظوظ دارد اخلاص شما برمن ثابت ست و داغ واقعه مولوی غلام یحیی مرحوم ندارد والسلام۔
مکتوب سی و هشتم فقیر در معامله معلوم کردم که والدهٔ شما در باطن ناخوش اند ناخوشی والده
موجب خسارت دنیا و آخرت ست خصوصاً والدهٔ مشفقه انمعنی را استفسار نموده اگر اصلی داشته
باشد کفارت و مکافات بعمل آرند الله تعالی عواقب امور شان مقرون بخیر گرداند و از دعا غافل نیم
اما ملاقاتها موقوف بر وقت مقدرست و عمر اخیرست اگر در زندگی میسر نشد انشاء الله تعالی بشرط سلامت
ایمان در بهشت برخوردهای خاطر خواه خواهیم کرد بدعای خیر خاتمه یاد دارند و باوجود بی سامانی در فصل
برشکال برآمدن شما برای تفحص احوال فرزند مفقود الخبر غیر از رنج فائده ندارد بامید رحمت الهی منتظر
باید بود اگر عمر ایشان باقیست دیر یا شتاب می آیند ـ والسلام ـ **مکتوب سی و نهم** او سبحانه جل شانه
مهربان صاحب ما را از مکروهات دارین محفوظ و از مرغوبات کونین محظوظ دارد و اخلاق کریمه ایشان
بر فقیر افسونی دمیده هست که دل از استیلای شوق بجان رسیده ؎ کردی نگهی سویم حیران تو
گردیدم ٭ ای کاش نمیدیدی ای کاش نمیدیدم ٭ مشکل اینکه طرفین را موانع حرکت بسیارست

ازان طرف شغل ملک داری وازین سو غلبه ناتوانی و نزاری خدا بداد دلها برسد تا برخورد ها میسر شود اگر
رسم مراسلات که نیمه ملاقات ست مسلوک باشد غنیمت ست زیاده عمر و مزه عمر ارزانی باد **مکتوب**
چهلم بجذب قسمت و جاذبه احباب فقیر از دهلی بسنبهل رسید وامروهه و مرادآباد را هم دید تا با تحاف وارد
که رخت اقامت در کجا انداز و متعلقان را طلبیده نگاهدارد که از تشویشات هر روزه دهلی تنگ آمده ام
و دهلی و شاهجهانپور خود دو دست آخر اینجا رسیدم مردم سنبهل و مرادآباد و امروهه که سه بلاد سماجت نموده اند
که اینجا باید بود جاذبه وحقوق نواب ارشاد خان بهادر سلمه ربه نگذاشت که قصد جای دیگر کنم و طالبان
طریقه نیز درین شهر بسیار اند عزم اقامت نموده آدم برای طلب متعلقان فرستادم آنها عذرهای مسموع
نوشتند ناچار بمراجعت دهلی اتفاق افتاد ه‍ می باقی ماهتاب باقی + مارا تو صد حساب باقی +
وقت کشف کروب قریب است حزب البحر خود پیش ایشان خواهد بود اجازت ست برای حل مشکلات
بخوانند و طور خواندن آن حضرت میر سلمان صاحب سند کنند اگر این دعا آنجا نباشد نبویسند که از نوشته
مع طور دعوت آن ارسال دارم و شعر مناسب حال از محمد قلی سلیم آمده ه‍ منصوبه وصال میسر نشد دریغ
به شطرنج عشقبازی ما غائبانه ماند + والسّلام **مکتوب چهل و یکم** الحمد لله علی نواله او سبحانه
تعالی شما را از مهلکه بسلامت آورد توسل بپادشاه حال که نمودند مآل آن خوب نیست واحوال این
دنیاداران ماکور باطنان را کی مفصل معلوم میشود اگر شود تحریر آن موجب فساد ست اینقدر رهم بر عادت
خاطر شما گاه می نویسیم و خوبی میان عظیم الدین زیاده از آنست که نوشته آید بقطع نظر از رسم طریقه فقیر او را
شناخته آشنا گرفته ام که مردیست مردانه در هر میدان معامله دینی باشد یا دنیاوی خدا او را زنده دارد
و بمقصودش برساند پس آمدن ما در ان حدود اگرچه برای ترویج طریقه است که طالبان درین شهر ویران
نمانده و آنجا بسیار ند و مهماندار و غمگسار شما ئید اگر شما در آنجا نباشید وحشت خواهم کرد + هرچند فرزندان
و رفقای شما خدمت مینمائید لیکن شما بدیل و نظیر ندارید که کسی قائم مقام شما تواند شد فتوح حکم عنقا
دارد درین شهر قرض حکم کیمیا بهر حال هرچه تقاضای وقت کند زود بعمل باید آورد یا اطلاع زود باید داد
که خار خار سیر و سفر از سینه بدر کرده شود و دلجوئی حضرت مولوی ثناء الله صاحب که یادگار فقیر اند ضرور
دانید والسلام **مکتوب چهل و دوم** جان من سلامت باشی درین مدت مفارقت دو رقعه شما

رسید و حرز جان گردید و روح تازه در تن ناتوان دمید بهر حال با همه بدمعاملگی با فقیر با آن همه حقوق و
خصوصیت و تغیر دادن شما با فقیر در اوضاع قدیم که بیان آن طول دارد مناسب حال فقیر غیر از دفا و عقود و دعا هیچ نیست
باید دید که انتظار با ما چه میکند شما را با خدا سپردیم و ما را بخدا سپارید و از احوال سفر نجیب آباد و حال یاران سنبهل
و اخوان و اخوة و اعمام و والدات و صاحبان انصاری و حال حضرت مولوی صاحب از اسباب معیشت ایشان
بنویسید و هر صبح بعد نماز متوجه بفقیر بنشینید بی ناغه توجه میدهم از کسی توجه نگیرید و اطاعت والدین واجب دانید
و کیفیت معامله با بزرگان و حال معیشت خود برنگارید و اشتیاق از شرط صفائی دل مخفی نیست و خدا حافظ دین و
دنیای شماست زیاده عمر و مزه عمر باد. **مکتوب چهل و سوم** مخدوما فقیر را بیش از مرده تصور نباید نمود
و مرده بر سلام سبقت نمی تواند کرد مگر موافق خبر صحیح جواب سلام تواند داد و بشنوند یا نه اکنون که رسم مراسلات
تازه کرده اند فقیر نیز خود را در ادای رسم دوستی ها مقصر نخواهد داشت و حقوق صحبتها فرو نخواهد گذاشت و این بی سواد
دبستان تحقیق استعداد تصنیف کتاب ندارد بعض مسائل شریعت و طریقت بطریق جواب که احباب سوال
کرده اند بطور مکاتیب مرقوم شده عزیزان آنها را فراهم آورده اند بعض اجزای آن متعاقب مرسل میشود
خدا کند بقبول رسد و هنر بر علی خان صاحب که بجای برادر و فرزند فقیر و از خاندان عمده و با وصاف حمیده
متحلی اند بتقریبی قصد بیلی بهیت نموده اند معرفتی با مردم آن بلده ندارند بوسیلهٔ رقعه فقیر اگر بخدمت برسند
مورد مراحم خواهند شد و اشفاق و عنایتی که بایشان مبذول خواهد شد بعینه عائد بفقیر خواهد گشت ملاقات
که نظر باسباب خیلی متعذر می نماید خدا آسان فرماید ع ولله الرحمن الطاف خفیه * مستفیدان مجلس شریف
سلام قبول نمایند **مکتوب چهل و چهارم** باعث تحریر آنکه ظفر علی خان سلمه ربه خلف نواب اعتضاد الدوله
ارشاد خان بهادر نبیرهٔ نواب امین الدوله مغفور ست از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام عبدالله انصاری
رضی الله تعالی عنه و تربیت ظاهری و باطنی از فقیر یافته نسخه سراپای او صورةً و معنیً بصحت رسیده
موافق وعدهٔ حافظ رحمت خان صاحب که در بسولی در مجلس کتخدائی صبیه دوندیخان در باب رفاقت
روزگار این خان برخوردار داده بودند قصد بیلی بهیت کرده بنا برین بخدمت تصدیع میدهم که بحق
دوستی های قدیم و التفاتی که بر فقیر مبذول ست شفقتی که لائق بزرگیهای آن مهربان باشد در حق این
جگر گوشه که مرا عزیزتر از جان ست بذل فرمایند و اگر احتیاجی بکلمة الخیر باشد مرتبه خودداری منظور نداشته

بطوری بقرمایند که مستمع متاثر گردد و گرنه خود را معذور دارند که سپارشهای سرسری فائده ندارد و تنها عنایت
ایشان کافی ست و فقیر را در دو در یلی بهیت گاهی بخیال نگذشته بتقریب بودن این نور چشم دران محروسه
احتمال صورت نمیعنی قوی ست والسلام **مکتوب چهل و پنجم** اشتیاق و شفقت ما بحال شما همان ست که
بود خاطر جمع دارید میر اسد الله صاحب پیرزاده ما و شما و عیالمند و بے معاش دران شهر واقع شده اند بشرط
مقدور و استطاعت و توفیق خدمت ایشان غنیمت دانید الله تعالی شما را بر اعداء منصور و بر احبا مسرور دارد و
دنیا زشما رسید و بوقت رسید خانه آباد خدا قبول کند و از از سال رقائم که حکم نصف الملاقات دارد دریغ نباید کرد و
و هر جا که باشید با خدا باشید ضعف مستولی ست خدا خاتمه بخیر کند والسلام **مکتوب چهل و ششم**
الحمد لله حمداً کثیراً امید قوی ست که او سبحانه جل شانه صاحبان و دوستان ما را مع جمیع ساکنان آن شهر
محفوظ از آفات دارد تلاوت سورهٔ لایلاف صبح و شام لازم گیرند همه دوستان و متوسلان را بفرمایند
و از آشوب و هنگامه که درین حدود بسبب غلبه افواج جنوبی و فرار قوم روهیله واقع شده و قصبات و دیهات
بتاراج رفته چه نویسید مفصل از خطوط عزیزان معلوم خواهد شد الحمد لله که از اولیای خان صاحب ازین مهلکه نجات
یافته تا اینجا رسیده اند انشاء الله تعالی بوطن و بخدمت نیز میرسند و التفات نامه رسید و ممنون گردانید و از
اخبار صاحبان آنجا اطمینان بهم رسید الله تعالی همه را سلامت دارد و سرداران انجمد و درا توفیق نیک کرامت
فرماید و اشتیاق از دل صفا منزل خود دریابند و خبر جانکاه واقعه حضرت مولوی غلام یحیی صاحب رحمه الله سینه
آتش زد و زهره را آب گردانیده انا لله و انا الیه راجعون و سرمایه تسلی این ست که فردا ما هم میرویم والسلام ۸۶
مکتوب چهل و هفتم صاحب من برخوردار عزیز الله مع والدهٔ خود در قید فرنگ ست و آرزومند این
وصلت و عبید خان حرف کسی را گوش نمیکند و درمیان فقیر و آن عزیز ربطی نمانده و از مدتی بجانب جایداد
خود رفته اثری و خبری از و از اینجا نیست فقیر در تدبیر آوردن و طلبیدن والدهٔ آن برخوردار بدهلی معذور ست
اگر بدها حل این مشکل شود و از دها دریغ نخواهم نمود و آن مستوره در مصیبتی مبتلاست که تحریر راست نمی آید
اگر باختیار خود می بود برآورده تا شما میرسانید - والسلام - **مکتوب چهل و هشتم** معلوم ست
که برادر بدستخط خود خط نمی نویسند بنویسنده که مینویسید بگویند که لقب مبتذل حقائق و معارف آگاه موقوف
دارد که در خصوصیت ما و شما این لفظ گنجایش ندارد و سلیقه تحریر مردم آنجا معلوم تکلف بیهوده را دخل ندهند

له صاحب حاشیه رساله میرزاهد و رساله ... مولوی ... الله داز ... اعظم خفاجی ... مرزا صاحب

بعد ازین باینطور نبویسند که از میرزا جنبی میرزا جانجانان مطالعه نمایند پس مطلب نبویسند باعث تحریر آنکه میر بهو صاحب از فرزندان خواجه احرار قدس الله سره هم پیرزاده فقیر و هم قرابت با فقیر دارند و مرا بجای فرزند اند همیشه بجمعیت بوده اند از گردش روزگار قصد پورب کرده اند بخدمت خواهند رسید ورود ایشان را مغتنم دانسته بقدر مقدور در تلاش روزگار و معاش ایشان توجه خواهند نمود. والسلام

مکتوب چهل و نهم

یاران طریقه را الله تعالی در یاد خود مشغول و در بیان نعت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مستغرق دارد حامل رقیمه محمد شاه از یاران حلقه است و کسب کمال کرده اگرچه بظاهر از علم و فضل خالیست اما از انوار طریقه باطن او معمور ست و باوجود عیالمندی وجه معیشتی ندارد میخواهد که درین حدود اقامت نماید اگر وجه معاش قلیلی که دران مقدار زندگانی مع علائق تواند کرد از سرکار دنیاداران این مملکت بسعی شما میسر آید هم موجب اجر عظیم و هم سبب رضامندی درویشانست و خدمت و سعی وظیفه معاش صاحبزاده عالی قدر میان مرید حسین صاحب فرزند حضرت مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد نقشبندی سرهندی رضی الله تعالی عنه که با علائق بسیار علاقه روزگار و وجه معیشتی ندارند و سعه متعلقان در شاهجهانآباد تقریبی میباشند موجب خوشنودی پیران ست و تا رسیدن فقیر یاران طریقه که در دهلی بجمعیت اند بخدمت مولوی عبد الرزاق که بظاهر و باطن لیاقت ارشاد و تعلیم طریقه دارند رجوع نمایند و صحبت ایشان را غنیمت دانند عزیزان دیگر که از فقیر استفاده کرده اند و اجازت یافته صحبت آنها هم خالی از فائده نیست اما مشیخت را مصالح بسیار در کار ست و اگر فقیر در حق شخصی سفارشی نبویسد بقدر طاقت سعی دران امر می نموده باشند که برای شما مفید خواهد شد و تاثیر از تقدیر ست والسلام.

مکتوب پنجاهم

کاری غیر از ترویج شریعت و طریقت از زندگی مقصود نیست برادران طریقه بیش فقیر از برادران نسبتی عزیز اند حق تعالی ما و شما را باتباع سنت نبویه علیه الصلوة والتحیة استقامت روزی کند باعث تحریر آنکه از ظلم و ستم کافران سکهه خذلهم الله تعالی بلده متبرکه سرهند ویران شد و مزارات حضرات علیهم الرضوان بشهادت رسید و صاحبزادها آواره هر شهر و دیار شدند جماعة قصد آن طرفها کرده اند خصوصاً حضرت میر اسد الله صاحب که با فقیر خصوصیت بسیار دارند تشریف می آرند اگرچه احوال آن ملک و مردم آنجا مخفی نیست لیکن بضرورت مرقوم میگردد که اهل طریقه را بقدر مقدور بدست و زبان در خدمت ایشان مقصر نمی باید بود خصوصاً درینوقت که صدمه غارت و جلاء وطن باین بزرگان

رسیده است زیاده زیاده است والسلام **مکتوب پنجاه ویکم** میان محمد اکبر از یاران طریقه بتقریبی آنجا میرسند تا نصف دائرهٔ امکان رسیده اند اگر التماس توجه از شما بکنند البته توجه بدهند و در امور موجوده دنیوی ایشان نیز سعی نمایند واز کلمهٔ الخیر تا مقدور دریغ نفرمایند و دعای حسن خاتمه در حق فقیر لازم دانند که وقت رحلت نزدیک رسیده عمر از هشتاد تجاوز نموده و توقع ملاقات نیست که مرا طاقت سیر سفر نمانده و شما را فرصت نه والسلام **مکتوب پنجاه ودوم** فقیر از سیر امروهه و مراد آباد فارغ شده است و قصد تماشای شاهجهان آباد دارد انشاء الله تعالی عنقریب میرسد دو سه مقام در بریلی کرده روانه پیشتر میشود و پنج و شش مقام در شاهجهانپور نموده مراجعت بسنبهل مینماید بعد ازان بدهلی میرود و باوجود ضعف پیری این حرکت عنیف را بر خود پسندیدن بنا بر اغراض صحیحهٔ اخرویه است که خدا امید اند اشتیاق بقدر اشتیاق صاحبان ست از عزیزان مشتاق هر که در بریلی باشد او را اطلاع اینمعنی باید داد که فقیر را بعد ورود آنجا باعزهٔ خبر کردن مقدور نیست که از مساکن احباب واقف نه مبادا که ملاقات میسر نگردد والسلام **مکتوب پنجاه وسوم** حال مردم اینحدود تباه ست خدا رحمی بر امت محمدیه فرماید علی صاحبها الصلوة والسلام باعث تحریر آنست که حضرت میر مسلمان صاحب بارک الله فی برکاتهم باهمه ناتوانی و بی سامانی تحریک همت قوی قصد سفر حج با جماعهٔ فقرا فرموده اند اگر عبور ایشان دران حدود واقع شود و بصاحب اطلاع رسد استدراک دولت ملاقات سراپا برکات این بزرگ را البته دریابند و خود را از خدمت هیچ چه معذور ندارند که ذات شریف ایشان جامع کمالات ظاهری و باطنی ست و کسب مقامات از حضرت سید السادات پیر فقیر و تتمیم سلوک از جناب شیخ الشیوخ مرشد فقیر نموده اند و ازین مضمون بخدمت نواب صاحب یعنی قاسم علی خان اوصلهم الله تعالی الی غایة ماتمیناه اطلاع باید کرد بلکه رقعه فقیر از نظر باید گذرانید که تحریر علیحده درین باب درچنین وقت مناسب ننمود والسلام **مکتوب پنجاه وچهارم** آنچه از عالم تدبیر معاش نوشته اند بجاست اما فقیر را طاقت حرکت و دماغ سیر و سیاحت هرگز نمانده برای پرداخت یاران طریقه که از اطراف هجوم کرده اند آمده ام بعد دو ماه بدهلی میروم که متعلقان در انجا هستند و از هر طرف فتنه قصد دهلی میکند با این همه دنیا داران این حدود با فقیر معرفتی ندارند عقیدت معلوم شما یاد ندارید که روز ملاقات این قصه را با شما مفصل گفته ام که خانه سامان و بخشی یعنی فتح خان و سردار خان را در تمام عمر

خود گاهی ندیده ام دوندیخان را که اراده ملاقات فقیر داشت منع کردم که نیاید و حافظ رحمت خان که پیش فقیر
حاضر شده بود صحبت او با فقیر نادرست افتاد و پسران علی محمد خان را نمی شناسم ربط کجا سپارش معلوم
و میدانم که شما درین دیار بیگانه و بی معاش و عیالمند واقع شده اید بقطع نظر از حقوق آشنائی سعی در حق
چنین شخصی عبادت است اما حقیقت این ست آنچه نوشته ام و دنیا داران تعلق سنبهل بحال خود ها
درمانده اند و گرنه این خانه خانه شما بود والسلام **مکتوب پنجاه و پنجم** از خبر جانگداز رحلت میر سلمان
صاحب چه نویسیم که برمن گذشت ه یار رفت و ما چو نقش پا بخاک افتاده ایم * سایه میگردید
کاش این نارسا افتادگی * الحمدلله ما هم برسر راهیم و خبر فوت مغفوره مرحومه مغلانی بیگم از خط میر لکهو
و میر محمد معین خان صاحب سلمه الله تعالی پیش ازین دل را داغ و جان را بی دماغ کرده بود و اندیشه
علالت بیگم جان صاحب زهره آب میکند بهر حال همه مصیبتها میگذرد و ما هم خواهیم گذشت نفسی که
در یاد خدا میگذرد غنیمت است انه نوید بحالی آنچه از طرف سردار خان بخشی برای خرج صوفیان خانقاه سید
و از روزی چند در توقف افتاده بود مسرت حاصل شد که درین آخر زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی
میشود و راس المال صوفیه همین جمعیت است و ناسازی و بی وفائی یاران زمانه محل شکایت نیست
ماده بی تشویشی قطع امید است عدم و وجود احباب را یکی باید دانست و آنچه در خدمت احباب سعی
بتقدیم میرسد اجر آن از جناب حضرت حق سبحانه باید طلبید و کیفیت واقعه میر سلمان صاحب که بچه عارضه
رحلت نمودند و در کجا آسودند بنویسید چند نفس که باقی ست حق تعالی در رضای خود بگذراند و داغ رحلت
باقی ماندها بدل و درد منزل نرساند و فتوحات باطنی روزافزون ست درین بقعه هم قریب صد کس را
صبح و شام توجه میشود شما را بلکه همه را خدا کافی ست و رزق و فتوح موقوف بر آبادی ملک نیست خاطر جمع
دارید که خدا کارساز ست و درین مملکت خیر نیست منتظر لطیفه غیبی باشید خدای تعالی شما را معز و غنی
خواهد داشت و اگر حرکتی واقع شود باقتضای وقت و حال بعد استخاره مسنونه هر طرف که میسر شود باید رفت
و باید که طرفین از دعای خیر بهمدیگر غافل نباشند میر محمد از چندر و ز آنجا آمده التزام حضور حلقه کرده فتح
باب فیض او خوب نمی شود و معلوم شده که آن برادر از وزیر بار ماند برای عذر تقصیر بوثیقه رقعه فقیر
میرسد معاف فرماید که عفو کار کریمان ست و زود رخصت نماید که عزم سفر دارد و نواب ارشاد خان

مغفور رحلت نمودند و آدمیت را بخاک بردند خدا بیامرزد و تنهائی ما را تماشا باید کرد ۰ آنچه ما را جان و دل مے
سوخت در هجر بود ۰ آخر از ناسازی طالع با آن هم ساختیم - **مکتوب پنجاه و ششم** فقیر مع
متعلقان بعافیت ست و بدعای دوستان مشغول اما اجابت دعا در گرو وقت ست کار شما را خدا خاطر خواه
می سازد که از مدتی رنج می کشید اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا و عواقب امور شما بخیر میگرداند خاطر جمع باد ضعف در
مرتبه ایست که حلقه در حالت اضطجاع اتفاق می افتد اگرچه حظی از زندگی نمانده اما حیات صوفی غنیمت ست هم
از بهر وجود او و هم از برای دیگران و مردم محل شما را بقاعدهٔ طفره تا ولایت کبری خدا تعالی رسانیده طرفه
عفیفه خوش استعدادی ست و در عالم عقیدت و اخلاص پیش رو مردان ست میر لکهو تا مبادی کمالات
نبوت رسیده اند و میان جگن قریب تمامی دائره امکان و میر مبین خود شیخ مقرری ست و حلقه درین ایام
صبح و شام خوب میشود و مردم خوش استعداد فراهم آمده اند حق تعالی فرصت دهد که بسیر سلوک اصطلاحی
بتمامی رسانند جای شما خالی ست درین آخر عمر هجوم فیض و برکات بمرتبه ایست که در تحریر نمی آید الحمد لله
علی نواله والصلوة علی رسوله وآله از اشتیاق دیدن برخوردار و رین کامیاب نشاتین فرزند ارجمند میر
عبد العلی آنچه نویسیم کم ست خدا او را بمقاصد اقصی در دین و دنیا رساناد و از فرط محبت او خجالت میکشم ادای
حقوق اخلاص او از ما نمی آید خدا کند که با لشکر پادشاهی وارد شهر شود که بعد ازین از خود جدا نکنم قدر لعل
میداند آداب آدمیت که از شما بظهور میرسد دیگری را شریک شما کردن ظلمی ست نمایان حق تعالی نسخه وجود
شما را ازین هم صحیح تر گرداند و فقیر امروز که دهم شوال ست بتقریب تعزیت حضرت خانصاحب یعنی والد
بزرگوار شما که جامع هزاران مناقب بودند و از انتقال ازین عالم داغی بیادگار گذاشتند در آنوله حاضر ام
و بعد توقف سه شبانه روز فردا مراجعت بسنبهل خواهم نمود تحریر عبارت عزاپرسی خالی از تکلف نیست که ما
وایشان بعلاقه هم عمری در وقت قدوم باین خاکدان بتقدیم و تاخیر چند قدم همسفر بودیم حالانکه وقت
رجوع بوطن اصلی ست نیز بفاصله چند نفس هم قافله ایم ۵ امروز گر از رفته حریفان خبری نیست +
فرداست درین بزم ز ما هم اثری نیست - والسلام - **مکتوب پنجاه و هفتم** عمر آخرست و ضعف
پیری از حد زیاده خدا خاتمه بخیر گرداند توقع ملاقاتها ضعیف ست اما از قوت الهی امید قوی ست دهم
درین ماه خط آن فرزند مع یک مجلد کتاب که مرا از جان عزیزست رسید خدای تعالی جزای خیر دهد و واقعه

میر محمد تمکین خان صاحب مرحوم پیشتر شنیده بودم خدا هر سه برادران را بیامرزد داغهای پی در پی بر دل ما یادگار گذاشتند و رفتند اولاد آنها را خدا توفیق نیک دهد و محمد امین بسیار یاد می آید و در حق مستوره میر علی اصغر خدایش بیامرزد ختمها گذرانیده خواهد شد باید که باقی عمر را در یاد الهی صرف نمایند که اعتماد بر حیات نیست و فقیر مع توابع باکمال ضعف و ناتوانی زنده است و هنوز قریب صد کس را هر دو وقت توجه میسر می آید و ما توفیقی الا بالله والسلام

مکتوب پنجاه و هشتم ذوق سخن از یاد رفته بعد عمری غزل تازه بر زبان رفت دو سه بیتی مرقوم شد باین فرصت چه حظ باشد ز سیر گلستان ما را + که رفتن لازم افتاد ست چون آب روان ما را + قفس وا نیم و بس راه چمن از ما چه می پرسی + که بیش از بال و پر برداشتند از آشیان ما را + نفس تا میکشم از سینه صد جا بگسلد تارش + چه زار و ناتوان کردست آن موی میان ما را + والسلام

مکتوب پنجاه و نهم الله تعالی بی عرض حاجت امور سرکار بسر انجام رساند میدهد یزدان مراد متقی + آنچه از تحریر فقیر بجانب نواب مذکور مرقوم شده بود این حرکت باین ربط ضعیف غیر مفید دانسته اقدام نمود معاف فرمایند چرا که آن بزرگ خریدار جنس درویشی ما نیست رجوع او بطریقه دیگر ست و اخلاص او ببزرگان دیگر یک ایمای آنها به از صد دفتر فقیر ست و آن بزرگان را بخدمت آن مهربان هم معرفتی ست و آنچه از تائیدات مقالات حضرات از آن مهربان بتقدیم میرسد اجر غزا و جهاد دارد تقبل الله منکم و جزاکم خیر الجزاء والسلام

مکتوب شصتم ایام بکام صاحبان باد این هیچ کاره از بس تنهائی و گمنامی که خوش دارد خود را بیاد صاحبان نمیدهد چنانچه باین روابط قدیم گاهی تکلیف امری یا ایمای ملاقاتی یا اظهار اشتیاقی بخدمت گرامی نکرده مگر امروز یعنی فقیر همشیر زاده ها دارم هر چند کمالاتی ندارند خالی از آدمیت نیستند اما باقتضای زمانه پریشان روزگار واقع شده اند خصوصاً یکی از آنها بحالت اضطرار گرفتار ست تفصیل احوال آنها بتوسط صاحب عزیز تر از جان ارشاد خان بهادر بعرض خواهد رسید فردا این برخوردار را که تمنای جاگیر سرکار بسیار در سر دارد بخدمت خواهم فرستاد اگر تقدیر مساعدت باین تدبیر خواهد فرمود یقین ست که دستخط مناسب بلا توقف خواهند نمود و گرنه نه سماجتی در میان ست و نه شکایتی یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اینقدر هست که رفاقت این نوجوان که باعث امداد و اعانت درویشان ست تعویذ بازوی فتح و نصرت خواهند فهمید والسلام ۔



مکتوب شصت و یکم امرای این جهان را باید که با سلاطین آنجهان یعنی فقرا با ادب باشند خصوصاً در اوقات استمداد و استعانت که دل فقرا ملتفت گردد در چنین اوقات بی پروائی کردن و تحریر مطالب بعهده بی ادبان گذاشتن ضرر دارد اگر حسن ظنی در میانست ادب واجب ست و اگر نیست رجوع و انابت چه ضرورست باندیشه همین امور اختلاط و رسم مراسلات ترک نموده ایم و دعا گفته ایم ع زخلق گنده دماغی چگونه بردارم * باین دماغ که از بوی گل زکام کند * و میدانند که فقیر به بشارت و استخاره مناسبتی ندارم اما تفاؤل امر مسنون ست اگرچه از مصحف مجید فال زدن در حدیث شریف نیامده اما ممنوع هم نیست اگر کسی زند مضائقه ندارد و اشعار آبدار سرکار از نظر گذشت درست و بامزه است و فارسی بهتر از هندی حاجت اصلاح نداشت محمد باقر چاکر مخلص قدیمی صمیمی سرکار بنابر عذرهای مسموع دور و مهجور از خدمت ست امادر کفارت آن تقصیر اضطراری همیشه در خدمت فقرا حاضر بوده برای دوام عمر و دولت ایشان بوکالت ملتمس بدعا و توجه میباشد والسلام

مکتوب شصت و دوم معلوم کرده ام که بعض از کلانان انجا با ایشان موافق اند و بعض نه یعنی ظهور امر معهود ست بضرورت آنها استمالت ساخته بازی را از پیش باید برد و با حریفان رنگ مصالحه ریخته نقش مراد بدست باید آورد و مطالب عمده که بدستخط رسیده در اخفای آن باید کوشید ورنه بر حوصله مخالفان گران خواهد آمد و از سبک سری عرق حسد آنها خواهد جنبید و تخلل در بنای تدبیر راه خواهد یافت و فقیر برخلاف طبع و وضع مکرر نوشتم که از رشته تدبیر خود آگاه سازند تا بناهای مفید و قوی گذاشته شود احتیاطی محل را کار فرمودند و اخفا نمودند ع مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز * ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست * اسد یار خان که نصرتی ایشانست اگر بحرکت اضطراری روزی چند از خدمت جدا شده حقوق دیرینه او فراموش کردن و بیک جرمی که هزار عذر داشته باشد انتقام بعقوبت بی التفاتی کشیدن دور از شان کریمانست بلکه بعید از انصاف و مرادوستی سرکار برین آورد که دو سه حرفی درینباب رقم کردم اگر تقویت بنای دولت و اساس نیکنامی منظورست همراه جواب این خط بنام خان مسطور عنایت نامه مشتمل بر حسن طلب مرسل شود زیاده توفیق مهربانی رفیق باد والسلام

مکتوب شصت و سوم میر مبین خانصاحب خلف رشید سید حشمت خانصاحب که نسخه وجود ایشان بصحت اصول و فروع رسیده است و رساله استعداد شان باتمام و اکمال انجامیده باقتضای بشریت

ف این مکتوب بنواب خانخانان خلف نواب قمرالدین خان وزیرست ۱۲
ف توبه کردن یعنی بازگردیدن بسوی خدا و بازگشتن از گناه ... ۱۲
نوشتن ۱۲ ... ۱۲
ع ... ۱۲ ... ۱۲ وارد شده ۱۲

که اهل کمال راهم ازان گزیر نیست خصوصاً ارباب عیال را باهمه ناتوانی و بی سامانی حرکتی کرده اند و نظر بر حقوق خصوصیت قدیم رو بخدمت ایشان آورده یقین ست که بملاحظه مراتب عنایات موروثی و مطالعه حیثیات شخصی در علم ترمیم و تعمیر دل شکسته و جزای آنکه بهیچ سو التفات نکرده احرام آن سدهٔ علیه بسته اند هم باکرام و احترام و هم بتعمیم و انعام دریغ نخواهد رفت و این آثار اگرچه از راه قدردانی که لازم بزرگی ست بظهور خواهد رسید فقیر را هم باین عمل بزر خواهند خرید و در باب خانصاحب مشفق مهربان والد بزرگوار این نوجوان نوشتن فضولی ست ظاهراً مفصل احوال این خاندان عالیشان بسمع ملازمان نرسیده ورنه باین روابط قدیم بندگی و خداوندی این همه بی پروائی نمیشد اگرچه درین ایام حال ملازمان سرکار هم معلوم ست والسلام -

مکتوب شصت و چهارم مخدوم زاده کمالات دستگاه میان احسان الله احمدی را رخصت کردیم که بارعایت آداب رفاقت بودن در خدمت ارباب نسبت موجب جلب فتوحات و دفع مضرات ست دانند یا ندانند باید که با مخصوصان ما چه در امر معاش و چه التفات زبانی توجه احسن مرعی داشته باشند که همین باعث خوشنودی فقیر ست و رضای این قوم سبب ترقی در دین و دنیا بشرط حسن ظن و صدق عقیدت ست یقین ست که میر مبین خان که بعلاقه محبت و هم بملاحظه کمال نسبت طریقه ما را عزیز تر از جان ست مشمول الطاف خاص خواهد بود و معلوم نیست که قدر میرزا محمد علی بیگ معلوم ملازمان شده است یا نه و میر شرف الدین که بجان مخلص ایشان است و مرا عزیز تر از جان و در صفات شریف از حیا و وفاداری و صدق و صفا و حسن فراست و پاکی طینت نظیر ندارد تا آنکه حاکمان زمان کارهای عمده بسماجت تفویض او مینمودند نظر بر وفای عهد و اخلاص و عقیدت قاصد ملازمت گردیده است یقین ست که از مراتب قدردانی و حق شناسی دقیقه فرو نخواهند گذاشت انشاء الله تعالی زود این سید بزرگ مفتاح ابواب فتوحات خواهد شد بهم تدبیر و هم بتاثیر چون میر مسطور غارتهای مکرر دیده و خسارتهای بسیار کشیده مطلقاً استطاعت ندارد در خبر گیریش تاخیر ظلم ست والسلام

مکتوب شصت و پنجم فقیر بنابر نیت صالحه تکلمی در امر معهود کرده با آنکه خلاف طور من بود اکنون تکمله و تتمیم آن ضرور افتاد اگرچه میدانم که ایشان باهمه شعور و فراست بقبول مشورت ارباب اغراض خو کرده اند بشنوی یا نشنوی من گفتگوی میکنم + معلوم شده است که اقران و امثال آن بزرگ یعنی سلاطین دیگر بتوسط اعزه مراسلات در امر معهود یعنی در امر خلافت با ایشان دارند بنابر مصلحت

در جواب هر یکی بقبول و اجابت پیش می آیند در عالم دنیاداری مضائقه نیست یقین ست که از استحقاق امر و عدم آن غافل نخواهند بود و نسخه بندگی که ایشان مناسب زندگی خود دانسته بقبول مطالب ما لایطاق آقا را تکلیف میکنند اقبال بآن نمی تواند کرد مگر دو کس یکی سفیه که بحکم نفس بهیمی خور و خواب چند روزه را غنیمت دانسته تنگ محکومی با وجود تهمت حکومت بر بندد هویداست که از چنین کس چه توقع هست فرداست که باغوای سفها بنای نفاق محکم شده و عهد و پیمان برهم خورده هست بعد ازان اگر تدارک بعمل خواهد آمد همان بدنامی سابق در پیش ست و اگر از حیا و وفا تغافل خواهند نمود نجات متصور نه دوم اینمعنی را تلقی بقبول خواهد کرد شخصی که موصوف بعلم و دیانت و بعقل و فراست باشد و ترحم بر خلق خدا منظور داشته و قدر مثل شما امیر کبیر شناخته با خود یکی ساخته باقتضای نفس ملکی مقاصد نفسانی را یکسو داشته در اصلاح عالم و عالمیان کوشیدن عبادت و سعادت دانسته بهر مطلبی که تکلیف کنند بملاحظه این مراتب اقبال بقبول فرماید اگرچه جمعیت بر نتابد و این خصوصیات امروز درین فرد خاص مجتمع ست و منهم و فقیر با همه بیگانگی از حال یکی مطلع ست پس وفای عهد ازین بزرگ توقع باید داشت و کم خدمت اینچنین عزیزی باید جست والسلام

مکتوب شصت و ششم

فقیر از روی آرزوی نواب یعنی عماد الملک انجالتی جوارم بخاطر ست که وقت مراجعت بخانه از راه متهرا بگذرم و در متهرا توقف نموده خبر ورود خود برسانم و ایشان در متهرا بیایند و بیک دو روز ملاقات نموده فقیر را رخصت نمایند بشرط آنکه فقیر در قلعات جات هرگز داخل نخواهم شد و شرط دیگر آنست که تا دم آب مدارای نواب قبول نخواهم نمود راضی باشند یا نه اگر شما را میسر شود نواب را باین شرط راضی ساخته اطلاع دهید تا حرکت بالغو واقع نشود و از بعض آثار توقع ملاقات ضعیف ست خدا بر طریقه حضرات شما را مستقیم دارد که اشتغال دنیاداری و صحبت بیگانگان طریقه بلای عظیم ست و افسوس آنست که برای معاش معاد را دعا گفته آید و بدست نمی آید اگرچه بروجه معاش بنای معاد ست اگر میسر شود و مسموع شد که نواب وظائف قلیل رفیقان خود را که وجود هر یکی ازینها فائده دیگر دارد بنا بر غیر حاضری موقوف مینمایند چنانچه وظیفه شاه محمد که از یاران طریقه است داخل ذیل موقوفان شده اگر توانید بگوئید که بنا بر دولت خواهی این قاعده را موقوف نمایند که ضرر دارد و اندیشه آنست که وظیفه محمد احسان احمدی نیز موقوف خواهد شد قس علی هذا والسلام ـ

مکتوب شصت و هفتم

بسمع میرسد که مقربان نواب تقریب اشخاص دیگر از اقران و امثال آن بزرگ

معهود که با او عهد و پیمان موکد بقسم در میانست با نواب در میان می آرند در وقت خاص نواب را ازین معنی
متنبه ساخته جواب گرفته بنویسید اگرچه بر جواب دنیاداران اعتمادی نیست که اینها آنچه دران صرفه خود می بینند
اگرچه آخر کار مضر باشد بعمل می آرند و عهد و پیمان بر طاق نسیان میگذارند و بنواب باید گفت که مسموع شده
که بارها جا رفع کدورت واقع شده است اگر نفس امر اینچنین ست این معنی را فتوح دانند و کارها ازان هند و گیرند
که بازو درین عرصه کسی بنظر نمی آید و با زاده را آزرده نسازند و از گفته درغگویان غرض پرست دهان دریده
کار را ضایع نکنند و بر عهد و پیمان تا استقامت نخواهند کرد و مردم همراهی تا چیزی نخواهند داد حصول مطلب
محال ست و نیز بگویید که تدبیری کنند که مردم را اعتمادی بر قول و فعل شان پیدا شود تا بامید و بیم رجوعی
با ایشان نمایند و نیز بگویید که درین ایام عهد موکد با خدا بندند که بعد ازین بدین و دیانت و بداد و عدالت
با خلق خدا پیش آیند از برکت این اگر از سر صدق باشند زود گره از کار وا شود و هر امری گرو در وقت ست
از تاخیر مایوس نشوند و از قلت خرج و خزانه نا امید نگردند و قاضی القضاة حالی و مجید الدین خان که در علم
کمال دارد و در دیانت و عدالت نظیر ندارد با فقیر ربط از برادری گذشته و پیش ازین هم درباب ایشان
بنواب خبرها گفته ام بعد تصرف بر مملکت بحالی ایشان اگر نخواهد شد بودن فقیر در شهر نخواهد شد که وجود قاضی
آب رحمت است و این معنی از نفسانیت ننوشته ام بلکه بمحض للهیت ست اگرچه بظن غالب بعد تصرف بر ملک
صحبت ما و ایشان بر آر نخواهد شد که مناسبت مزاجی در میان نیست لیکن کامیابی ایشان بشرط آنکه وجود
شان از برای خلائق مفید باشد مقصود ماست والسلام **مکتوب شصت و هشتم** خط شما
رسید و از مضامین وحشت آیین گذشت بر من آنچه گذشت چون غرض نفسانی نداریم و بنای عمل ما بر
نیت صالحه است صبر کردیم و از جا نرفتیم و گرنه این بی اعتنائی که نواب با شما کرده اند گویی با فقیر ست می
بایستی که هر دو سر دینار آتش میکشیدم خوب شد آنچه شد حالا لطفی نمانده گذشتیم ازین قصه ما را هوس در سر
نیست خدا میداند که بچه اراده بر خلاف طور خود درین مقدمه تکلم کردم حالا بی اتمام دست ازین کار دو سه روز
دیگر هم نباید کشید و دندان بر جگر افشرده مکروهات را باید دید شاید که اصلاح عالم درین صورت گیرد و اگر
آزردگی نواب تا اینجا کشد که روزمره شما همه موقوف شود بودن آنجا عبادت ست ان الله هو الرزاق
ذو القوة المتین بقدر وسعت حوصله کار باید فرمود و باندک حرکت نادانان از جا نباید رفت

انشاء الله تعالی الحق یعلو وظیفه حزب البحر را معه همه برادران میخوانده باشند و متوسلان مولوی صاحب از
فقیر احتراز دارند سبب آن معلوم نیست و الیشان ملاقاتی داشتند از سالها موقوف ست و همیشه سلام و اشتیاق
و معذرت از طرف شان میشد سر این سلوک نیز نمی فهمم و فقیر کذاب از روزیکه دوای معهود از خانه فقیر برده
روی زر دخور انموده و خدا نماید که بهمان فلاکت و افلاس گرفتار ست والسلام **مکتوب شصت و نهم**
از خط شما که مشتمل بر احوال نگاهداشت بود و کم قراریها و از دیگر اخبار معتبر بی وصولی مطلقا معلوم شد عجب کار ست
دفع دشمنان قوی در پیش ست و حفظ جان و آبرو مع حصول مقصود منظور در چنین وقت بی صرف مبالغ
توقع جانفشانی از رفیقان تازه دور از اندازهٔ عقل ست اگر مبلغ گران در خزانه نباشد بقدر مقدور و بمقدار ضرور
بمردم زرمی باید داد که رفاقت نواب از بهر آخرت نیست رفاه یکطرف رفع فاقه خود باید نمود از ینجا مخالفان
رعایتی بمردم میکنند و بسماجت رفیق میسازند و عزیزانی که بگفته فقیر با همه بی سامانی این فتوح را گذاشته
رنج سفر کشند و نیم نانی و دم آبی نیابند بمن آفرین نخواهند کرد اگر زر میداشتم سردار مایوس را که از هر قوم با ما ربطی
دارند صرفی میدادم و میفرستادم چکنم س۵ بی زری کرد بمن انچه بقارون زر کرد + ارشادخان با آن خوبیها و نجابت و جان
آن دلیر بهادر محمد خان آفریدی شخصی ست که باندک سعی سرداران لشکر روهیله را نجود میکشند و هنگامه آنها را برهم
میزنند انها همه فاقهای پی در پی میکشند استطاعت سفر کجا دارند تا امدادی نشود و وعدهٔ موکد وصول روزمره
بمیان نیاید کار مشکل ست و از قرابتیان خود چه نویسم که باین ربط قوی گاهی از دولت خانه الیشان متمتع نشده
بومکان افتاده اند این هر دو مکتوب از طرف خود از نظر نواب بگذرانند باندیشه تاخیر جواب بنواب ننوشتیم ورنه
روی سخن بجانب نواب ست سعادت خان را شاه ولیخان بزور همراه خود برده هنوز مراجعت ننموده که
مژدهٔ عفو تقصیر ناکرده رسانیده شود والسلام **مکتوب هفتادم** اینجا از آوازه صلح نواب و جاٹ
با نجیب خان گوشها پرست و انچه از رازداران معتبر طرفین معلوم شد جاٹ با روهیله بنابر مصلحت خود بتوسط
راجه بهادر سنگه و دلیر سنگه آشتی میکند و ذکر نواب برای تنبیه ست چراکه نواب خواه از بی سامانی واقعی و خواه
از امساک موهوم را جدا ساخت و در نظرها سبک شد و از بد معاملگی کس را بر نواب اعتمادی نماند و دیگر بکدام ضرورت کسی طرف نواب
بگیرد باید که نواب از فریب دوستان آگاه باشد چه جای دشمنان و دیگر هر چه از طرف نواب شد بنجا می آید لول اغراض خود را مقدم دارد اعتمادی
درینوقت بر کسی نیست که بسعایت عزیزان بنویسیم دل تنگ شدم که اینقدر نوشتم و احوال شهر تا اخبار محل از فقیر پنهان نمی ماند

وانچه واقعیست بفقیر میرسد هر چند مکرر ایما و اشارت کردم که نواب از تدبیر خود مر انشان بدهند نداد ند و گز
بنائی میگذاشتم که یاران تماشا میکردند مشکل آنکه اهل مشورت نواب همه سفها و همه غرض پرست اکثر
از قوم سهل وانچه از شرفا اند منافق و بیخ فساد اینهمه از بی اعتمادی آقاست که نه بر خیر او امیدی بقیین دارند
و نه از شر او بیمی بقطع ما کجا و او بید او کنم آشنائی و آشنا زادگی برین دلسوزی آورد و گرنه مرا با دنیا و اهل آن
چه کارست و درویشان شهر هم خوش نیستند آنها را که خریطه های زر داده اند امروز با مخالفان ساخته حریف شده
اند و آنها که فائده بآنها نرسیده دل را چرا العبث بسوزند و چرا با ضطراب قلبی توجه و دعا کنند که باجابت
برسد و نواب از فرقه درویشان با هر کافر و مومن رجوع دارد و خود را بدامن یکدو کس نه بسته است که بر ذمه
او افتند و عامه خلق در عهد ایشان آزار کشیده اند باید دید چه میشود خدا او بر سد ظالمان را مقهور و مظلومان
راضی گرداند۔ والسّلام **مکتوب هفتاد و یکم** شاه[1] ابدالی در پیشاور رخت اقامت انداخته
و تیمور مرزا پسر کلان خود را با فواج بیکران برای بندوبست ممالک خراسان رخصت کرده اندیشه
اصلاح ممالک پنجاب و ملتان که هر دو درین ایام از نسق افتاده در سر دارد و غالب آنست که این کار
از افواج خود بگیرد و اگر حاجت بحرکت خود او خواهد افتاد تا لاهور و ملتان خواهد رسید آخر ملک ا دست سر هندو ستان
ندارد و الوسات[2] فراهم نیاورده فوج قدیم همراه دارد و بس مردم دهلی که عادت بفرار دارند بی اختیار
دست پاچه میشوند و انجا مزاحمت بسیارست و همین مناسب ست که فتنه از لاهور قصد دهلی نکند
آبروی ما و شما یکیست پای گریز نداریم عمل برین آیت کرده ایم فَفِرُّوْٓا اِلَی اللّٰهِ بردن متعلقان به
بهرت پور بالفعل خوب ست اما برای آینده خوب نیست که آخر در ان حدود رفته معلوم میشود من خود کور سواد
نسخه فقرم از معتبران معتمد چنین معلوم میشود ما نواب را خوب شناخته ایم پس درینصورت شکر و شکایت چرا
و عزیزان بقدر فهم خود در می یابند شخصی از بعض آثار ما راضی از نواب گمان میکند و دیگری بنا بر بعض علامات
ناراضی تصور مینماید و هر دو از حقیقت کار غافل فقرا مثل آئینه اند گاهی که نواب بهر نیتی که باشد ملتفت میشود
عکس آن درین آئینه منعکس میگردد و گاهی که اعراض مینماید گو بضرورتی و عذری باشد درین آئینه صورتی
نمی نماید و مردم در گفتگو ها معذور اند این میزان بیاد دارند انشاء الله حرکت ما را بعد ازین موزون باین
میزان خواهند یافت اگر نواب سلیقه ما ادرمی یافت و اعتمادی بر سلامت عقل ما میکرد و استفسار مصالح

[1] شاه ابدالی مراد از احمد شاه درانی است و ابدالی صفتی است در قوم
[2] الوسات فوج جدید



ومفاسد و استعانت و استمداد میمود و توجه قوی و تدبیر مفید برای خلق الله بکار می بردیم اما مشکل ست که آنجا

حرف عقلاو شرفا را اعتبار نیست الحمد لله که آنچه لائق شان ما نبود یعنی توجه در امور ملکی و مالی از ما بوقوع نیامد

اینقدر که برعایت خاطر اعزه زبان را باین کلمات آلودیم انفعال کشیدیم والسلام **مکتوب هفتاد و دوم**

آنچه از احوال و شهود نوشته اند که در هر ذره ظهور ذات تعالی و تقدس معلوم میشود و این را توحید

متعارف دانسته اند غلط ست توحید که پیش ارباب وحدت وجود ست از مرتبه صفات بالا نیست خواه

بزعم خود آن را توحید ذات دانند و ظهور واحد حقیقی در مرتبه کثرت انکارند چنانچه پیر ما حضرت مجدد رضی الله

تعالی عنه در مکتوبی فرموده صوفی از کمالات نبوت بهره دارد تجلی ذات بلا حیلولت صفات مشرف شده

او را اگر شهود توحید میسر شود از عالم دیگر ست شکر خدا باید کرد که مثل ما و شما ناکاره ها را باین دولت مشرف

سازند اما اصل تر از آن شهود عبدیت خود و معبودیت حق ست که مطابق ظاهر شریعت است و مناسب

معرفت حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام **مکتوب هفتاد و سوم** داخل نمودن حافظ

سرور خان جیو در طریقه مضائقه ندارد که دست شما دست فقیر ست و آنچه از اراده کسب طریقه و التزام

صحبت درویشان کرده حق تعالی میسر گرداند دل فقیر هم بسیار بطرف این عزیز میکشد ظاهر انصیبی قوی

دارد اگرچه فیض صحبت شما هم کافیست دیگر آنچه از التماس در استخلاص از حبس این عزیز از سرکار احمد خان

نوشته اید فقیر درینباب چند بار قصد دعا و توجه کرده ام هر بار همین معلوم میشود که در حق مالک حبس

محبوس بودن این حبس مفید ست دعا نباید کرد معلوم نیست چه حکمت درین خواهد بود آخر ظاهر خواهد شد

تسلی آنعزیز باید کرد ﴿ بعد نومیدی بسی امید هاست ٭ در پس ظلمت بسی خورشید هاست ٭ از فقیر

دعا رخانه آباد رسانید و از حال خانهٔ ایشان نوشتن تحفه ملال ارسال داشتن است و بی خبری از حال

ذوی الحقوق معصیت ست والدهٔ غلام عسکری خان وغیره از فاقه کشی عزم فرخ آباد دارند خدا بحفظ و

امان خواهد رسانید و راست خواهد آورد که رزق هر کسی همراه او ست والسلام **مکتوب هفتاد**

و چهارم ایشان غم زن و فرزند نخورند خدا رزاق ست هجوم روهیله ها برای اخذ طریقه بحد یست که تمام

روز از توجه فرصت نیست طاقت طاق شده ست اما سعادت خود میدانند و زیاده ازین عبادتی

نه احوال عجیب و غریب درین قوم معائنه میشود و آثار غریبه بظهور می آید این حرکت ما لبسیار بجا واقع شده

واز دور رود را زاین مردم باستماع خبور رود فقیر احرام بسته می آیند از آدمیت عرفی کمتر آگاه اند و علوم علما را نیها زیاده هر دو نسخه نفقه نه بالجمله حرکت باین طرفها از برای مردم اینجد و مفید واقع شده از سنبهل وامروهه تا شاهجهانپور در جمیع منازل دسته دسته وجماعه جماعه مردم از قوم روهیله اکثر واز مردم هندی کمتر اخذ طریقه علیه نمودند و منور و متاثر گردیدند و جماعه از انها همراه آمده اند بقصد رفاقت بدهلی برای کسب مقامات میروند و اکثر علما اینجد و دمشرف به نسبت طریقه شدند و برای آنها که همراه فقیر نمی توانستند بدهلی رفت میر مبین خان را که از مقامات مصطلحه گذشته واجازت مطلقه یافته و در توجه گرمی بسیار دارد و اتفاقاً درین ایام از شهر برای دیدن فقیر رسیده بودند بجای خود درین بلاد گذاشته ام مردم از صحبت این بزرگ زاده بسیار فیض میگیرند وخیلی رجوع کرده اند اما کاریک کس نیست که از عهدهٔ این قافله برآید بخاطر دارم که شما را هم طلبیده بعض شهر را به شما و بعض را بمیر مبین خان تفویض نمایم ما را طاقت نمانده باهمه بی طاقتی هر روز بشیار توجه می افتد زهی سعادت و حافظ سرور خان را خدا توفیق دهد که روزی چند با ما باشد که محبت او حق بسیار بر ما ثابت کرده ثمره ونتیجه برگیرد ـ والسلام **مکتوب هفتاد و پنجم** بعد حمد وصلوٰة از فقیر جانجانان جناب فضیلت وولایت مآب مولوی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که حق تعالی آن مروج شریعت و منور طریقت ونور مجسم دین ودیانت کثر الله امثالکم دیسر آمالکم را سلامت دارد نیک و بد شما بعینه نیک و بد فقیر ست و وجود شما باعتقاد فقیر عزیز ترین موجودات ست و مصدر چندین انوار فیوض و برکات در ذکور از شما عزیز تر و در اناث از بهو جیو یعنی از اهل بیت شما مخلص تر نداریم و ما را درین اواخر فقیری تجرد مفرطی که صحبت کسی خوش نمی آید بهم رسیده با یاران حلقه هم بقدر توجه می نشینم و بس از یاران زمانه توقعی نیست بر سبیل تفوه چیزی میگویند و در صورت ایفای وعده بار منت بسیار بگردن میگذارند و جنگها بکار می برند من دیوانه تاب این مکروه ندارم خبر دلگداز دوست دلنواز انچه بدل درد منزل رسانید نصیب کس مبادو علامت سعادت زیاده برین چه خواهد بود که مثل شما صاحب کمال متکفل امور اخروی او گردید و از مرعارضه برخوردار احمد الله فقیر سخت تشویش دارد عمر طبعی فقیر اخیر شده وگرنه از عمر خود باین برخوردار می بخشیدم که بمحنت بسیار این نسخه بصحت رسیده است خدا او را عمر روزی کند و پیر علی دنیا در حصه او نیست هر چند سر بسنگ زند علی رضا خان چون طریقه را از فقیر گرفته اند و ذکر لطائف خمسه جاری شده

۵۷
پانی پتی ،، ،، مولوی ثناء الله

در مجلدی جمع نمایند و تغافل نکنید و چهار مجلد سیر نبوی که طلبیده اید سه مجلد ازان حواله محمد عظیم کردم و مجلد
ثالث را بعاریت روزی چند نزد خود نگاه داشته ام درین ایام بر خاطر نسق اتباع سنت بسیار مستولی ست
و برای وزن اعمال بمیزان سنت به ازین کتابی نیست بوقت ملاقات حواله نموده می شود بشرط آنکه انتخاب
بعضی اموارت آن بفارسی برداشته بمن بدهید که اتباع سنت را به ازو وسیله نیست اگر ارادهٔ تحریر تکملهٔ شرح
خلاصة السیر دارید نظر بر شان علم خود نموده سعی تمام بکار باید برد تا درازی جلد اول پیچیده شود نسخهٔ شرح
سفر السعادت موجود ست اما میان ما و شما وعدهٔ آن نبود هرگاه شما طلبیدید مستحق تری از شما کیست ازاهم
حواله محمد عظیم کردم این نسخه از درس مصنف گذشته و حواشی بدستخط مصنف دارد خط شیخ عبد الحق رامی شناسم
قدر آنرا بدانید و بآب و تاب نگاه دارید چنانچه هست هر چند رخصت مولوی نعیم الله قریب نیست نسخهٔ
سیف المسلول را امروز حوالهٔ ایشان کردم و رسالهٔ خلاصة السیر مع ترجمه شاه ولی الله صاحب که هر دو پیش
فقیر بود نیز مرسل شده خدا برساند والسلام **مکتوب هشتادم** برخوردار احمد الله و محمد جمیل رسیدند و
برعایت حرارت هوا چند مقام کرده بعد نزول باران بست و چهارم محرم رخصت مردم محل قرار یافت
سواری و باربردار و مردم بدرقه شام یکشنبه که بست و سوم این ماه بود بر دروازه فراهم آمده بودند که آثار
ولادت در کارخانهٔ پیر علی ظاهر شد و ورق تدبیر برگشت کوچ موقوف شد صبح که دوشنبه بود احمد الله را
رخصت نمودیم چون باحمد گنج رسید قریب بست سوار روهیله ازان طرف می آمدند یکبار ریختند برین هر دو
جوان چون اینها مستعد جنگ شدند دست از یراق اینها برداشتند و بقچه پارچه ها را از محمد جمیل گرفته گریختند
احمد الله بنابر ننگ و عار در قفای آنها روان شد هر چند محمد جمیل مانع آمده فائده نکرد بعد قطع مسافت
بسیار در جائیکه آن سواران توقف کردند این برخوردار بر سر آنها رسید بقچه طلب نمود آخر کار بجنگ رسید
و احمد الله مجروح گردید اما حق تعالی جان و آبروی او نگاهداشت و بخاطر سواران انداخت که بر دلیری این
آفرین کرده پارچه را که فیما بین قسمت کرده بودند فراهم آورده حواله نمودند و رفتند و این برخوردار باوجود
شدت آفتاب و جراحت مسافت شش کروه طی کرده وقت عصر بفقیر خانه مراجعت نمود و دیک زخم
شمشیر بر شانه رسیده هفت بخیه دوخته اند مزاج خوب ست و فقیر رفتن خود تا غسل صحت این برخوردار
موقوف داشته انشاء الله تعالی در یک هفته به می شود زخم عمیق نیست خاطر جمع دارند کار رستمانه کرده

هزار آفرین و هزار شکر که جان و آبروی او خدا سلامت داشت والسّلام **مکتوب هشتاد و یکم** سانحه
(بقاضی ثناء الله ۱۲)
درین ایام انیست که امروز که بست و نهم جمادی الاولی ست بعد زوال بیکهی صاحب یعنی والده شما رحلت
نمودند همین وقت یک سر یه آمد و خبر داد حکیم شریف خان صاحب تدبیر تکفین و تجهیز نموده روانه پانی پت
خواهند نمود اگر میسر شود فقیر برای نماز جنازه خواهم رفت و اینوقت هر چه از ختمهای تهلیل و قرآن مجید
و استغفار حاضر بود بنام آن مرحومه گذرانیده شد خدای تعالی رحمت کناد با وجود ضعف ربط بآن مرحومه
حالتی بر من گذشت که در تحریر نمی آید انا لله و انا الیه راجعون اکنون تمنا این ست که خدا بهو جیو یعنی
متعلقان ایشانرا زنده دارد که مستوره بزرگ تر از ایشان دران خاندان نمانده و در فقیر نیز حالتی نمانده
فردا پس فردا خبر انتقال ایشان بسمع خواهد رسید شیخ عین الدین بخدمت حاضر خواهد شد از توجه طریقه محروم نماند
در قلب او تنویر حاصل شده قطع مسافت هنوز شروع نکرده مرد شکسته دلی ست و مورد رحم و مرد و محل
از غلبه نسبت طریقه که از مدتی در اخذ توجه هر دو وقت التزام کرده اند مزاج ایشان تغیر یافته در انقطاع
از دنیا و اقبال بآخرت و محبت خدا و رسول او صلی الله علیه وسلم ترقیات نمایان معلوم میشود و زندگی
صوفیانه در کمال متابعت میکنند و آثار غدر و فریب معلوم نمیشود والسّلام **مکتوب هشتاد و دوم**
هر چه بما مردم آزار و اذیت میرسد جزای اعمال ماست ع انچه بر تو آید از ظلمات غم ÷ هم ز بی باکی و گستاخیست هم
÷ اگر با بزرگان با ادب و با خوردان بمهر و شفقت زندگی نمایند هیچ کس بدی با شما نمی تواند کرد و در اطاعت و
خدمت شوهر که فلاح دین و دنیا و رضای او تعالی موقوف بران ست باید کوشید و غضب و غصه را باید
خورد و زبان را از کلمات نالائق باز باید داشت و تقید در نماز هم باید کرد و بعد ازین کسی چه قدرت دارد که
شما را برنجاند و از سفر حج کدام مسلمان مسلمان را منع خواهد کرد بشرط آنکه فرض شود و بر شما فرض نیست و اگر
مستورات توفیق یابند و از شما توجه خواهند البته توجه بدهید اجازت ست تاثیر خواهد شد از جناب پیران
امید قوی ست و بذکر الهی جل شانه و اتباع رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم مقید باشید و رعایت
ذوی الحقوق و اخلاق حسنه ملازم گیرید موجب نیکنامی و کامیابی دارین خواهد شد والسّلام۔
مکتوب هشتاد و سوم معلوم شد که اراده حج کرده اید از دینداری ظاهر و نسبت باطن بعید نمود
(بمولوی احمد الله فرزند اصغر قاضی صاحب ۱۲)
که با وجود عدم فرصت حج حقوق والدین و اتلاف حق زوجه که بچندین غم و الم مبتلا ست اختیار کردن

ومرتکب کبائر برای ادای مستجی گردیدن از مثل شما باکمال مستبعدست باید که بر مکروهات زمانه صبر نموده

مانند ارباب مقامات عالیه رضا بقضا را کار فرموده این خطره را از دل برآرید که فقیر را آثار بسیار بدل خواهد

رسید و آزار درویشان ذی حق خوب نیست وانچه از دم محبت غیر حق می باید نوشت شما خود نوشته آید حاجت

تحریر فقیر نیست با خدا مشغول باید بود که بقطع نظر از فائدهٔ اجر سعادت اخروی راحت دنیوی نیز درین ست

ع هیچ گنجی بے دد و بے دام نیست * جز بخلوت گاه حق آرام نیست * واز فقیر در تحریر رسم عزا پرسی

تاخیر از برای آن واقع شده که در غلبه حزن واندوه تعزیت کردن باعث هیجان غم میگردد که تذکیر محاسن

متوفی را متضمن ست در حق آن مرحومه توجه کرده بودیم مشمول فضل وکرم الهی یافتیم وختمها نیز کردیم خاطر جمع

دارید وتهلیل هر قدر میسر آید بنام او خوانید واز شکر ترقیات باطن که نوشته اید بجاست فقیر هم معلوم

می نماید هر روز در حلقه صبح اول توجه بشما مے شود و در مساوات کمالات نبوت دخول ظاهر میگردد واز خوبی

استعداد شماست وتقسیم اوقات بر طاعات وتقید توجه بیاران لازم گیرید انشاء الله فتوحات متواتر

میسر میشود وشکایتهای نایاد آوری گلبازیهای دوستی ست رقعه مشتمل بر عذر عدم مراسلات رسید

وتقصیر بعفو انجامید وچون این بے پروائیها خبر از بی اهتمامی اخلاص میدهد حوصله خصوصیت آنرا

برنمی تابد بعد ازین آگاه باشید وامیدوار فتوحات دوجهانی از درگاه والسّلام

مکتوب هشتاد وچهارم

انچه نوشته اید که درین تنگدستی تصدیع نکشند چه معنی وارد در تنگی اندک وفراخی بسیار هر چه

(بوبوی ولی الله فرزند اصغر قاضی صاحب ۱۲)

میسر خواهد شد خواهم فرستاد خدای تعالی فقیر را از خجالت نجات دهد که توقع شفقت واعتماد دارید ومن

از ناسازی زمانه معذورم اگر فتوح مساعدت میکند وزندگی وفا مینماید انشاء الله تعالی رعایتها خواهم

کرد که شما را اشفاق والدین فراموش خواهد شد باید که در اخلاص پیران وتقید سبق کتاب وتوجه خدمت

والد بزرگوار خود ورضای والدین وجده شریفه بکوشید تا شما سواد خط بهم رسانید یک شخص معتمد را مقرر

نمائید که جواب بما را بنویسانید با هر کس راز خانه گفتن مناسب نیست والسّلام

مکتوب هشتاد وپنجم

خدا شما را هزار سال زنده دارد که بدسلوکی مردم محل بپاس خاطر فقیر تحمل میکنید ومقدمه ها را باصلاح

می آرید باید که از نیک وبد اندرون غافل نباشید تا فقیر بخاطر جمع درینجا تربیت طالبان خدا مشغول باشم

وشما نیز درین اجر شریک باشید ودر خدمت مردم محل در رعایت خاطر میرزا شاه علی بکوشید خدا شما را زنده

دارد که بسبب شما خاطر فقیر از طرف خانه جمع ست و فقیر قریب خوش آمد مردم محل خورده راضی بسفر حج برفاقت
ایشان شده ام دوستان هندوستان را بخدا سپردم و فیض طریقه بطریق قسمت در هر جا خواهم بود خواهم
رسانید اگر خدا او را باز داشت فتوحست وگرنه هر چه باد اباد آخر سفر طاعت ست و از غایت تجرد جدائی
احباب آسان شده است و اکثر یاران مانوس خود رفتند و توفیق خدمت یاران دهلی خود معلوم ست
در بیمار شدن فقیر در پانی پت حکمت بود که جماعۂ از مردم اینجا و جماعۂ از صوفیان شب و روز خدمت
میکردند و تمام خانه مولوی صاحب در تدبیر دوا و غذا مشغول بود و تا کجا شکر اینها بگویم بفضل الٰہی
طبیب و دوا همه میسر شد عمر باقی بود ورنه توقعی نمانده بود خدا ملاقات روزی کند **مکتوب ہشتاد**
(بحکیم محمد فاروق)
و ششم احوال مردم شهر از بیماری عام و نا ایمنی تا کجا نویسد خدا ازین بلده مورد غضب الٰہی
برآورد که نسقی در امور سلطنت نمانده خدا خیر کند و از زیارات مشائخ فراغ حاصل نموده بتعلیم طریقه پرداخت
احوال یاران حلقه صبح و شام مشغول ست که ازین حرکت همین مقصود بود الحمد للہ علی احسانہ باید که شما
موافق گفتۂ فقیر بر سر ڈیوڑھی حاضر شده تسکین و تسلی میکرده باشید و خدمتی اگر فرمایند که ضروری باشد ست
نظر بحقوق فرزندی بتقدیم خواهید رسانید زیاده برین از شما امید ست و بر اعتماد آن برخوردار خاطر جمع
دارد والسّلام ـ **مکتوب ہشتاد و ہفتم** معلوم شد که تجهیز جنازه پادشا بیگم یعنی والده حضرت مولوی
(بحکیم شریف خان)
ثناء اللہ صاحب کرده روانه پانی پت خواهند نمود اطلاع باید داد که نماز جنازه کجا خواهند خواند اگر در
مسجد جامع بیارند این ضعیف هم داخل ثواب نماز گردد که از شدت حرارت هوا تاب حرکت ندارد و جماعۂ
کثیر درین مسجد داخل این حسنه خواهد شد والسلام **مکتوب ہشتاد و ہشتم** بعد حمد و صلوٰة از ہیچکاره
ہیچمدان فقیر جانجانان صاحبان آنجا خصوصاً میان بدر علی صاحب سلمه الرحمن مطالعه نمایند که بمجرد
ملاحظۂ خط مشتمل بر تاکید طلب مولوی نعیم اللہ صاحب اوصله اللہ الی منتهی منیته رخصت مراجعت
بوطن دادم او سبحانه جل شانه آنچه در حق ایشان بهبودی داند بظهور آرد بوالدۂ ماجدۂ ایشان نوید
این رخصت و سلام رسانند والسّلام ـ **برحاشیه رساله مولوی غلام یحییٰ** نحمده و نصلی
علی رسوله سرکردۂ علمای فحول جامع معقول و منقول سید غلام یحییٰ اوصله اللہ الی ما یتمنی که نسبت
اخوت طریقت باین ہیچمدان یعنی جانجانان دارند بحسب ایمای فقیر رساله مختصری در تصویر مسئله

وحدت وجود و وحدت شهود تحریر نموده از نظر گذرانیدند حق انیست که باین همه ایجاز قدر کافیست به بیانی وافی جزاهم الله تعالی خیر الجزاء اما تعرض بمسئلۀ تطبیق ضرورتی نداشت که این توفیق بین المکشوفین اگرچه خالی از تکلفی نیست لیکن متضمن مصلحت عمده است ای الاصلاح بین الفئتین العظیمتین فرحم الله عبداً انصف ولم یتعسف والسلام علی من اتبع الهدی ـ

ملفوظات

ایمان مجمل که ایمان آوردم بخدا و رسول وآنچه پیغمبر از خدا آورده است دوست دارم دوستان خدا و رسول را و بیزارم از دشمنان خدا و رسول بجهت نجات کافی ست و هر مقدمه را بدلیل ثابت نمودن عهدۀ علماء متبحر است و عامۀ مسلمانان بان مکلف نیند ـ محبت ائمۀ اهل بیت اطهار و تعظیم اصحاب کبار رضی الله تعالی عنهم برابر ضرورست وانیست صراط مستقیم که فردا بصورت پل صراط ظهور نماید هر گاه درین جا میلے واعوجاجی از ان صراط مستقیم نیست فردا از انجا باستقامت خواهد گذشت ـ یکبار رافضی بے ادب در جناب امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه زبان طعن کشاد و مارا حمیت دین و احترام اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه وسلم بغضب آورد بر سر آن بی ادب خنجر برکشیدم باضطرار تمام فریاد برآورد که بحرمت امام حسن رضی الله عنه از سر من درگذرید بمجرد شنیدن اسم مبارک حضرت امام غضب فرو نشست وآن بی ادبی را معاف فرمودیم تعظیم جمیع اولیاء الله و محبت عامه مشائخ رحمة الله علیهم لازم ست و در حق پیر خود اگر از راه نفع و استفاده عقیدۀ فضلیت نماید از فرط محبت مستبعد نمی شاید در حق حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که طریقه نو بیان نموده اند و مقامات و کمالات طریقه خود بسیار تحریر فرموده و زبدۀ اصحاب آن طریقه بآن مقامات و واردات رسیده از الوف هم زیاده شده اند و دران مقامات هیچ شبه نیست که باقرار هزاران علماء و عقلاء بتواتر رسیده عقیدۀ تساوی با اولیاء یا افضلیت ایشان بران اکابر رحمة الله علیهم نباید نمود که آن کبراء دین از مشائخ ایشانند ـ عمل بعزیمت نمودن و تقوی گزیدن درینوقت سخت متعذر ست که معاملات تباه شده و عمل موافق شرع گویا موقوف گردیده اگر بر طبق روایت فقه و ظاهر فتوی عمل نموده آید و از محدثات امور و بدعت اجتناب کرده شود بسیار غنیمت است



السماع یورث الرقة والرقة تجلب الرحمة پس آنچه موجب رحمت الهی باشد چرا حرام بود و در حرمت مزامیر
اختلافی نیست مگر دف در اعراس مباح گفته اند و نی را مکروه روزی رسول خدا صلی الله علیه وسلم در راهی
میرفتند و آواز نی بسمع مبارک رسید گوش خود بند فرمودند و عبدالله بن عمر همراه بود او را بعدم استماع امر
نکردند پس معلوم شد که کمال تقوی در احتراز از چنین آواز ست بزرگان نقشبندیه که عمل بعزیمت معمول
دارند و از رخصت اجتناب از سماع پرهیز می نمایند که در جواز غنا علما را اختلاف ست و ترک مختلف فیه
اولی همچنین از کمال تقوی ذکر خفی اختیار نموده ذکر جهر موقوف داشته اند۔ مسئلهٔ توحید وجودی از ضروریات
دین نیست لسان شرع ازان ساکت ست صوفیه علیه از روی کشف و وجدان بیان آن نموده از غلبه
احوال محبت معذورند و بممارست رسائل توحید و تخییل معنی لاموجود الا الله توحید حاصل نمودن نزد
ارباب معرفت وقعی ندارد یکی از علما در منامی دید که علمای صوفیه بحضور سرور عالم صلی الله علیه وسلم حاضر اند
علما از صوفیه شکایت ها نمودند که یا رسول الله این عزیزان مسئله وحدت وجود شائع نمودند و در شرع خللے
پیدا شد بی باکان مداهنت اختیار کردند رسول خدا صلی الله علیه وسلم این اکابر را از غلبه محبت که بجناب
حق سبحانه دارند معذور دانسته سکوت داشتند۔ یکبار فقیر را عروجی واقع شد و نور منبسط منکشف گشت نقوش
تمام کائنات دران منتقش بود قول حضرت شیخ اکبر رحمة الله علیه یاد آمد الاشیاء اعراض مجتمعة
في عين واحد دریافتم که عکوس اسماء و صفات در مرتبه علم که باطن وجود ست امتیازی پیدا نموده
در ظاهر وجود منعکس شده مصدر آثار مقصود گشته و در نفس الامر و خارج همان وجود واحد متحقق ست ناگاه
متنبه ساختند که فوق این مرتبه مرتبه دیگر ست چنانکه کبرائی صوفیه فرموده اند فوق عالم الوجود
عالم الملك الودود پس معارف توحید در اثنای سلوک پیش می آید و علومی که بی تاویل موافق
ظاهر شرع ست بعد ازان واضح میگردد و از اکابر اولیا که این علوم منقول ست یقین ست که ازان ترقیات
فرموده باشند الله تعالی هرگاه میخواهد که مخلصان را در اخلاص ثبات و ازدیاد کرامت فرماید افاضهٔ فیوض
و حل مشکلات بصورت پیر و مرشد انها در واقعات مینماید و گاهی بعض لطائف آن بزرگ بصورتش
متمثل گشته واسطه برآمد کارها می شوند و آن بزرگ را گاهی اطلاع این معامله هم نمی شود شخصی نزد فقیر
گفت که شما از مکه معظمه کے آمدید گفتم من بکعبه گاهی نرفته ام گفت من بشما در مکه شریف ملاقات

نسخه می شود



اگر ده ام و مصرع بیتی که از یاد من رفته بود مرا ارشاد گردید پس باید که اینچنین واقعات موجب عُجب و مباہات
نگردد از ما و شما بہانہ بر ساختہ اند و در حقیقت وکیل امور او تعالی ست ۵ او بد الہامی نماید خویش را *
او بدوزد خرقہ درویش را * پیری و مریدی درین طریقہ محض بہ بیعت و شجرہ و کلاہ نیست تعلیم ذکر قلبی
و حصول جمعیت و توجہ الی اللہ در صحبت مرشد ضرورست ۔ اختیار اشتغال طریقہ بجہت حصول غلبہ محبت
الہی ست گاہی فرط محبت بمحض موہبت بود و الا دوام ذکر شرائط آن فرض طریقہ دوستان خداست
ترک جمیع مرادات کثرت ذکر می باید دل بی ذکر کثیر نمیکشاید ہرگاہ در ذکر کیفیتی و بیخودی دست دہد بحفظ
آن باید پرداخت و اگر رو بخفا آرد باز ذکر بتضرع و افتقار تمام باید نمود ہمچنین التزام اشتغال باید کرد تا کیفیت
دوام پذیرد ۔ اوقات را بذکر و عبادت معمور داشتہ مدرکہ خود را از التفات بما سوا پاک باید داشت توجہ
و ہمت جز بمفہوم اسم مبارک اللہ کہ بران ایمان آوردہ ایم ہیچ نباید گذاشت تا ملکہ حضور راسخ گردد
و دین کامل کہ اسلام و ایمان و احسان ست حاصل شود ہر وقتی کہ بدل متوجہ شود دل را بحق سبحانہ
جمع باید درین اثنا اگر ذوق و شوق و کیفیات دیگر دست دہد مزید عنایت الٰہی ست و الاصل کار
حصول مرتبہ حضور و آگاہی ہست ۔ دل سلیم از توجہ بغیر پیدا باید نمود واقعات و مناجات چندان
اعتبار را نشاید درین باب اشتباہ بسیار واقع میشود گاہی نور اتباع سنت گاہی نور ذکر گاہی نسبت
مرشد گاہی کثرت درود گاہی خدمت سادات گاہی درس حدیث گاہی تصدیق و اخلاص بصورت
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در واقعات نمودار میشود و ہمچنین روابط مناسبت بخدمت اولیا بصور
آن اکابر متصور میگردد گاہی اخبار مشہورہ و مقررات رائی صورت واقعہ پیدا میکند اینہمہ شعبدہ ہا
دل را سرور می بخشند و در حقیقت ہیچ نیست مگر بزیارت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و دیدن
اولیا احوال و انوار باطن و توفیق طاعت زیادہ گردد و واقعات مطابق نفس الامر باشد البتہ فوز
عظیم ست ۔ دیدن رسول خدا و رویت الٰہی کہ آنرا تجلی صوری گفتہ اند نعمت خدای عز و جل ست
بہر قسمیکہ باشد از مناسبت راسخہ بشارت رسان است ھنیئا لارباب النعیم نعیمھا *
در وقت غلبہ خواطر التجا و تضرع بجناب الٰہی باید نمود و صورت مرشد نصب العین داشتہ بواسطہ او
التماس ازالہ امراض باطنی باید فرمود ۔ صفت افتقار را انکسار لازم باید گرفت و بر جفا و قفای

خلق تحمل و صبر عادت باید ساخت ؎ چیست معراج فنا این نیستی * عاشقان را مذهب و دین نیستی * نظر
بلند باید داشت و مجازی امور از تقدیر دانسته لب بچون و چرا نباید کشود حضرت انس رضی الله تعالی عنه خادم
رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در خدمتی تقصیر مینمود و اهل بیت او را ملامت می نمودند رسول خدا صلی الله
علیه وسلم میفرمودند هیچ نگوئید اگر مقدور بودی چنان کردی حاصل اینهمه تکلفات تهذیب اخلاق ست
بر طبق مکارم صفات رسول کریم فانه لعلی خلق عظیم صلی الله علیه وسلم در حدیث شریف ست
بعثت لاتمم مکارم الاخلاق از ورزش ذکر نفی و اثبات صفات بشریت کم شود و طریقش
آنست که هر ذمیمه را جدا جدا در تکرار کلمه طیبه بکلمه لا چند روز نفی باید کرد و بجای آن حب خدا ثابت باید نمود
تا آن ذمیمه زائل گردد و بر خلاف هوای نفس کسب مقامات سلوک باید کرد و غالب ست که ذمائم بمحامد
مبدل گردد حق اینست که رزائل صفات بعد تصفیه و تزکیه منکسر میشود استیصال ذمائم ممکن نیست و در حدیث
وارد ست اگر بشنوید کوه از جا منقلع گشته تصدیق نمائید و اگر بشنوید که کسی از جبلت خود برگشته باور نکنید
لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ امیر المومنین عمر فاروق رضی الله تعالی عنه میفرمودند غضب من رفت
نگر بیش ازین در کفر صرف میشد حالا در حمایت اسلام ظهور می نماید - بعد فنا و اطمینان نفس تسلیم و رضا
وصف سالک میگردد و در فنای قلب از غلبه محبت نسبت افعال از عباد مسلوب میشود و جز فاعل
حقیقی در شهود سالک نیماند - توسط و حد اعتدال در اکل و شرب و نوم و یقظه و اعمال و عبادت کاری
بس مشکل ست جهد باید کرد که اوقات موافق سنن خیر البشر صلی الله علیه وسلم مضبوط گردد و تبعیت انبیا
علیهم السلام بجهت تحصیل حد اعتدال ست در هر امر لیقوم الناس بالقسط نص قاطع ست
درینباب از دوام توجه مبدأ فیاض آنقدر فیوض و برکات فائض میگردد که باطن از انوار و کیفیت محبت
لبریز گردیده ریزان میگردد - قصور اعمال خود پیش نظر داشتن و سابقه عنایت بعلت را دیدن کارگذار
رونده راه ست هر چند عمل بسیار کند از صفت استغنا و کبریا خائف بود و عذر تقصیر و امید واثق وسیله
قبول سازد گناه اندک را بسیار داند و نعمت قلیل را بیشمار و دوام شکر و رضا لازم گیرد - کثرت درود هر اربا بیان عبد
واستغفار لازم حال روندگان راه است بر درس مکتوبات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه که محتوی ست
بر مسائل شریعت و اسرار طریقت و معارف حقیقت و نکات سلوک و دقائق تصوف و انوار نسبت



مع الله بعد عصر مداومت باید نمود که درین امر کشاد ابواب سعادت ست و دعای حزب البحر وظیفه صبح
و شام و ختم حضرات خواجگان قدس الله اسرارهم هر روز بجهت حل مشکلات باید خواند نماز تهجد دوازده
رکعت هر قدر که آسان باشد بقرارت سورهٔ اخلاص یا سورهٔ یٰس و نماز اشراق چهار رکعت و چاشت چهار یا
شش رکعت و فی زوال چهار رکعت بیک سلام و شش یا بیست رکعت بعد سنت مغرب و چهار رکعت
بعد سنت عشا و سنت عصر و تحیة وضو لازم باید گرفت تلاوت قران مجید یکدو جزو و کلمهٔ تمجید و کلمهٔ توحید صد
صد بار و سبحان الله و بحمده وقت صبح و وقت خواب صد بار و ادعیه فوقیه که در حدیث صحیح ثابت ست معین باید نمود
اما درین اعمال حضور قلبی ضرورست - حصول فنا که علامت آن بی شعوری از ماسوا و دوام توجه بخداست
اگرچه درین طریقه زود میشود اما تحقق و تثبت آن مرتبه عالی که نسیان ماسوا و قطع علاقه علمی و حبی از دل گردد
بعد مدت دراز دست میدهد سی سال از خدمت مشایخ کرام رحمة الله علیهم کسب مقامات طریقه کردیم و زیاده
از سی سال ست که بطالبان حق عز و جل طریقه تلقین می نمائیم شصت سال شده باشد که بتوجهات حضرت
سید رضی الله تعالی عنه بفنا قلبی مشرف شده ایم درین مدت شغل باطن بجهد تمام داشته حالا آثار فنا قلبی
چنانچه باید ظاهر میشود - از ظهور کمال فنا بارها یقین میشود که ما ازین جهان انتقال کرده ایم و اگر دران وقت
کسی آمده سلام میگوید معلوم میشود گویا بر قبر آمده تحیه سلام گفته است یکبار از آن حالت افاقت میشود
گمان می بریم که هنوز زنده ایم و از ینجا رخت سفر بربسته - در وقت ظهور فنا آنقدر دید قصور غالب می آید که
خدمت و تعظیم مردم موجب تعجب میگردد چنانچه فقیر روزی در حضور حضرت شیخ مروحه جنبانی میکرد بخشونت
تمام منع کردند روز دیگر هم خود امر نمودند که برخیزید مروحه بجنبانید و فرمودند دیروز نسبت فنائیه ظهور میداشت
پنداشتم که شما از روی استهزا یاد می نمائید پس بخشونت منع نمودم درینوقت نسبت بقائیه ظاهر ست و تجلی
عظمت و کبریاء الهی بر باطن جلوه گر گشته اگر تمام عالم بتعظیم برخیزد حق این مرتبه ادا نکرده باشد - شناخت
تجلیات الهیه که متصل بر بواطن ارباب محبت و معرفت وارد می شود امری دشوار ست نظر بصیرت تیزی باید
تا کیفیات و تجلیات جدا جدا معلوم گردد - بعد حصول مقامات طریقه احوال سالک مثل مرقع تصویرات
مختلف میگردد گاهی نسبت مقامی ظهور نموده در کیفیات خودش محظوظ میدارد و گاهی نسبت مقامی
دیگر پرتو انداز گردیده حالتی دیگر بر روی وقت می آرد اما چون نسبت متوسلان خاندان احمدیه بکمالات

وفوق آن میرسد از لطافت وبیرنگی تجلی ذاتی ادراک حالات متعذر میگردد که لطافت وصفا در جمیع مقامات
سافله موثر گردیده کیفیات را مستور می سازد وواقعات ومنامات که دل خوش کن اطفال طریقه بود
نیز کم میشود آنجا جهالت در جهالت ونکارت محض ست در خلوتی نشسته بحفظ نسبت باطنی ودوام توجه بمبدأ
فیاض باید پرداخت واوقات باداى اعمال ظاهری معمور باید داشت که نور اعمال سبب جمعیت وصفا
نسبت وحضور وآگاهی ست - از دوام مراقبه قوت در نسبت باطن واشراف ملک وملکوت ونظر توجهات
دلها را نواختن دست میدهد واز کثرت ذکر تهلیل فنای صفات بشریت واز کثرت درود واقعات نیک واز
کثرت نوافل انکسار وشکست دلی واز کثرت تلاوت نور وصفا بهم میرسد ذکر تهلیل بلحاظ معنی مفید ست
در طریقه ومحض تکرار لفظ سرمایهٔ ثواب آخرت ومکفر سیئات ست - ذکر نفی واثبات بحبس نفس کم از سه
صدبار فائده نمی بخشد وزیاده هرقدر باشد مفیدتر ست حضرت خواجه نقشبند حبس نفس را شرط ذکر نمیفرمودند
مفید میگفتند اما دوام ذکر وقوف قلبی وتوجه بمبدأ فیاض رکن طریقه خود مقرر کرده اند رضی الله تعالی عنه
هوش در دم اول بذکر دل ضرورست چون ذکر قوت گیرد آواز اسم ذات بسمع خیال رسد پس در هر نفس
توجه وآگهی بذات الهی باید داشت باحفظ خواطر از باطن وبمجرد خطور خطره دل را باید گرفت تا وساوس وحدیث
نفس هنگامه برپا نکند مانع از ورود فیض هجوم خواطر ست کثرت اسم ذات مثمر نسبت جذبه الهی ست
ونفی واثبات جهت سلوک وقطع مسافت راه فائده دارد - ادراک کیفیات حالات باطنی در مرتبه
ولایت محظوظ می نماید ودر کمالات نبوت یافت جز نکارت وجهالت وصف باطن نیست اما در مقامات
فوق اگرچه لطافت وبیرنگی لازم ست فی الجمله دست ادراک میرسد - لطافت وبیرنگی نسبت مجددیه
سبب انکار مردم میشود لهذا چون سیر سالک بکمالات میرسد مرا تردد بخاطر می آید که مبادا ترک طریقه نماید
انشاء الله تعالی اگر عمر وفا میکند سالکان را از مقامات سافله بمقامات عالیه بخواهیم رسانید مقصود باخدا
بودن واتباع سنت نمودن ست وآن در هر مقام حاصل ست بر دیقین وطمانیت از پیش طلب
که در مقامات عالیه مجددیه نقد وقت می شود اتصال بی کیف بمقصود پیدا می شود ۵ اتصالی بے
تکیف بی قیاس ٭ هست رب الناس را با جان ناس ٭ هیچ ذوقی شوقی وحضوری بآن نمیرسد - راه
وصول بکمالات قریب ست که مسدود گردیده طریق ولایات مسلوک ماند درین آخر زمان استعدادها

از سلوک مقامات کوتاهی نموده بمقصود رسیدن اینها متعذر گردیده پیش ازین قریب سی سال شده باشد که سیر طالبان بسرعت بود و کشف و وجدان نیک داشتند فی الحال اگر طالبی صادق از اصحاب فقیر باخلاص وقدم سعی کسب فیوض طریقه نماید بعد مدت دراز بولایت قلبی یا فوق ان فائز گردد و بمقامات عالیه مجددیه رسیدن سخت تعذر دارد کشف صحیح که سیر سالکان در مقامات مطابق واقع معلوم میشود بسیار نادرست پس بگفتن بشارات بر خدا افتراست و سالک را مغرور نباید نمود تغیر حالات و ورود واردات و دوام توجه الی الله وجمعیت خاطر و تعمیر اوقات بوظائف عبادات عمده نعمای الهی ست نسبت ارباب شوق و ذوق تاثیر گرم وتیز دارد و اهل قلب را بسیار محظوظ می نماید و در جمیع طرق اهل الله کیفیات و تصرفات همان نسبت شریفه جذب فرمای ارباب طلب ست لیکن از نسبت اهل اطمینان و جمعیت که بمرتبه کمالات نبوت وفوق آن رسیده اند و آن خاصه طریقه مجددیه است انوار بسیار می آید و سالک زود تر ترقی می نماید تاثیر گرم که بیتابی شوق می بخشد بسیار مفید ست اما در قرن اول ظهور جمعیت و طمانینت بود کما لا یخفی لهذا اصحاب را از حرکات بی تابانه منع میکردند که صیحه و نعره بعد زمان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وسلم پیدا شده - علم مسائل ضروری خواندن یا در صحبت علما باستماع آموختن بجهت صحت عمل لازم ست - علم حدیث جامع تفسیر و فقه و دقائق سلوک ست از برکات این علم نور ایمان می افزاید و توفیق عمل نیک و اخلاق حسن پیدا می شود عجب ست که حدیث صحیح غیر منسوخ که محدثین بیان آن نموده اند و احوال رواة آن معلوم وبچند واسطه میرسد به نبی معصوم که خطا بران راه نیست بعمل نمی آرند و روایت فقه که ناقلان آن قضاة ومفتیان اند و احوال ضبط و عدل آنها معلوم نیست و بزیاده از ده واسطه میرسد بمجتهد که خطا و صواب از شان اوست معمول گردیده است رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا نکاح سنت انبیاست علیهم الصلوة اما درینوقت که حلال مفقود ست و جهل شیوع یافته اکثر اولاد از حلیه علم و ادب معری میباشند و بسبب رواج بدعت در عقد نکاح خللها می آید عزوبت[ع] و تجرید در حق سالکان راه دولت باندکی از رزق ساختن و بعبادات مولی پرداختن و در شهر شهرت نداشتن و هیچ ارث و وارث نگذاشتن دولتی ست بس بزرگ و شریف و در حدیث ست قال النبی صلی الله علیه وسلم ان اغبط اولیائی عندی المؤمن خفیف الحاذ ذو حظ من الصلوة احسن عبادة ربه واطاعه

[ع] عزوبت و غیره بعین بهم دور از صحبت زنان و بچه شدن و انجام او و زنان نیست ۱۲

فی السرو کان فی الناس لا یشار الیه بالاصابع و کان رزقه کفافا فصبر علی ذلک ثم نفض بیده فقال عجلت منیته قلت بواکیه قل تراثه رواه احمد والترمذی و ابن ماجة

بارها شرف زیارت حبیب خدا صلی اللہ علیہ وسلم دریافتہ ایم و عنایات کثیرہ بحال خود دیدہ در مرتبہ اخیر کہ سعادت زیارت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم حاصل شد بر فیل سوار بودند فرود آمدہ فرمودند بیائید کہ ما و شما شانہای خود را باہم چسپانیم تعبیر این خواب ہیچ بخاطر نمی آید یکبار بجمال جہان آرای سرور کائنات علیہ افضل الصلوۃ والتحیات مشرف شدم گویا در کنار آنحضرت برابر دراز کشیدہ ام و راحت نفس مبارک بمن میرسد درین اثنا من تشنہ شدم و پیرزادگان سرہندی در انجا حاضر اند آنحضرت یکی را امر باوردن آب نمودند بندہ عرض کردم یا رسول اللہ آنہا پیرزادہای من اند فرمودند امتثال امر مامی نمایند پس عزیزے از انہا آب آورد و من سیر خوردم عرض کردم یا رسول اللہ حضرت در حق مجدد الف ثانی چہ میفرمایند فرمودند مثل ایشان در امت من دیگر کیست عرض کردم یا رسول اللہ مکتوبات ایشان بنظر مبارک گذشتہ است فرمودند اگر چیزی یاد است بخوانید بندہ این عبارت بعضے مکتوب ایشان انه تعالی وراء الوراء ثم وراء الوراء خواندم بسیار پسند نمودند و حظہا فرمودند۔ فرمودند باز بخوانید باز این عبارت عرض نمودم زیادہ تر تحسین نمودند و این حالت امتداد کشید وقت صبح یکی از عزیزان پگاہ آمدہ گفت من امشب خوابی دیدہ ام کہ شما رویای خوابی دیدہ اید آن رویا کدام ست فقیر این رویا پیش او گفتم بسیار متعجب شد از نفس مبارک صحبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم من خود را سراپا نور و حضور دریافتم و از کیفیت ہای این خواب کہ بہتر از امر بیداری ست تا چند روز ہیچ عطش و اشتہا نبود۔ در منامی دیدم کہ در صحرای وسیع چبوترہ ایست کلان و اولیا بسیار در آنجا حلقہ مراقبہ دارند و در وسط حلقہ حضرت خواجہ نقشبند دوزانو و حضرت جنید قدس اللہ اسرارہما محتبی نشستہ اند و آثار استغنا از ماسوا و کیفیات حالات فنا بر سید الطائفہ ظاہر ست ہمہ کس از انجا برخاستند گفتم کجا میروند کسی گفت باستقبال امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہ پس حضرت امیر تشریف فرما شدند شخصی گلیم پوش سر و پا برہنہ ژولیدہ مو ہمراہ حضرت امیر نمودار گشت آنحضرت دستش در دست خود بکمال تواضع و تعظیم گرفتہ اند گفتم این کیست کسی گفت خیر التابعین اویس قرنی ست انجا حجرہ مصفا در کمال نورانیت ظاہر شد ہمہ عزیزان

عوجعو - اصفیاء و شہداء ز او صلعم بحروہ شش من ۱۲ صح

در آن حجره در آمدند گفتم کجا رفتند کسی گفت امروز عرس حضرت غوث الثقلین ست تقریب عرس تشریف

بردند- وقتیکه فنا و نیستی بر نسبت باطن ظهوری و سالک بوصف بیخودی و استغراق موصوف میگردد جهان

خود را در واقعات مرده می بیند و نسیان و بی شعوری لازم حال او میشود در ایامی که فقیر را فنای قلبی بتوجه

حضرت سید رضی الله تعالی عنه دست داد و قطع علائق و زوال هوا از دل گشت در واقعه می بینیم که سر من

از تن جدا شد اما کلمه طیبه بر زبان جاریست و نیز دیدم گویا من مرده ام تجهیز و تکفین من می نمایند پس جنازه

برداشته بطرف مزار حضرت خواجه قطب الدین رحمة الله علیه برای دفن بردند و روح من همراه ایشانست

تا آنکه جنازه را در قبر نهاده قبر را بخاک انباشتند و من بر سر دیواری نشسته ام منکر و نکیر بوضعی که در حدیث

ثابت ست آمده وندانی بر زمین زده درون قبر در آمدند و جان مرا با نعش علاقه پیدا شد جواب و سوال کرده

رفتند و من در قبر بآرام تمام بخواب رفتم و نیز دیدم که من ازین جهان در گذشتم و مردم بعد تجهیز و تکفین میخواهند

که جنازه را بردارند ناگهان جنازه در هوا پرواز نموده روان شد و مردم در قفای جنازه میروند و روح من

با ایشانست درینوقت رباعی خود بیاد آمد **رباعی** مظهر تشویش چشم و گوشی نشوی ❊ سرمایهٔ جوش و خروشی

نشوی ❊ باید که بپای خود روی تا سر گور ❊ ای جوهر پاک بار دوشی نشوی ❊ از فرط محبت که فقیر را بجناب

امیر المومنین حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه ثابت ست و سر منشا نسبت علیه نقشبندیه ایشان اند

اگر بمقتضای بشریت غشاوه پردهٔ بر نسبت باطنی عارض میشود خود بخود رجوع بآنجناب پیدا گشته بالتفات ایشان

رفع کدورت میشود و یکبار قصیده در مدح ایشان گفته بودم عنایت بسیار بحال فقیر نموده از روی تواضع

فرمودند ما لائق اینهمه ستایش نیستم- نسبت ما بجناب امیر المومنین حضرت علی کرم الله وجهه میرسد و فقیر

را نیازی خاص بآنجناب ثابت ست در وقت عروض عارضه جسمانی توجه بآنحضرت واقع میشود و سبب

حصول شفا میگردد و یکبار قصیده که مطلعش اینست ؎ فروغ چشم آگاهی امیر المومنین حیدر ❊ ز انگشت

ید اللهی امیر المومنین حیدر ❊ بجناب ایشان عرض نمودم نوازشها فرمودند- محبت ائمه اهل بیت اطهار رضی الله

تعالی عنهم موجب ایمان و سرمایه بقای تصدیق و ایقان ست هیچ عملی بجز محبت این اکابر رضی الله تعالی عنهم

وسیله نجات نداریم ؎ نکرد مظهر ما طاعتی و رفت بخاک ❊ بنجات خود تولای بوتراب گذاشت ❊ معارف

حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه موافق کتاب و سنت مست و جائی که اعتراضات وارد نموده اند ایشان خو

جواب آنرا تحریر فرموده اند نزد انصاف کافیست و لیکن کلمات که ارباب ظاهر بر آن گرفتهامی نمایند از اولیاء کرام صادر شده بی تاویل درست نمی شود پس هر تاویلی که در چنین سخنها کرده میشود از غلبهٔ احوال یا از عدم مساعدت الفاظ بمعانی مقصوده یا امر الهی باظهار آن در کلام ایشان نیز جاریست و شیخ عبد الحق محدث رحمة الله علیه اگرچه در اوائل حال بر بعض معارف ایشان اعتراضات نوشته اما در آخر از آن باز آمده بخدمت خواجه حسام الدین خلیفهٔ حضرت خواجه باقی بالله رحمة الله علیهما نوشته که درین ایام صفائی فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد متجاوز ست و اصلا پردهٔ بشریت و غشاوهٔ جبلت بمیان نمانده قطع نظر از رعایت طریقه و انصاف و حکم عقل که با چنین عزیزان و بزرگان بد نباید بود هر باطن بطریق ذوق و وجدان و غلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست سبحان الله مقلب القلوب و مبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست و بچه منوال ست انتهی و رسیدن آزار از بادشاه بایشان دلیل کمال متابعت ایشانست انبیاء کرام را علیهم السلام یوسف علیه السلام در زندان اعتکاف داشتند و سید المرسلین علیه افضل الصلوة در محصب انزوا فرمودند مخلصان در دفع اعتراضات و شبهات رسائل نوشته اند و بهترین رسائل رد شبهات رسالهٔ مرزا محمد بیگ بدخشی ست که در مکه شریف تحریر نموده بمهر مفتیان چار مذهب رسانیده. فیض الهی بی نهایت ست و بمقتضای استعداد هر یکی از اولیا ظهور یافته الله تعالی متاخران را باقتضای حکمت بالغه خود کمالاتی عنایت فرموده که از متقدمان آن همه علوم و فیوض سروی نیست در انبیا علیهم السلام تفاضل ثابت ست و در اولیا نیز فضل یکی بر دیگری ثابت مقاماتی که حضرت مجدد بآن امتیاز دارند از بسکه مستفیدان طریقهٔ ایشان بآن درجات و حالات رسیده اند و اقرار آن علوم و کیفیات نموده در آن مقام اشتباهی نمانده که خبر متواتر مفید صدق و یقین ست کسیکه بآن مقامات نرسید استبعاد آن مینماید از جهل خود معذور ست ظهور خرق عادات شرط علو کمالات نیست اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم باوجود علو درجات که هیچ ولی بآن نتواند رسید مصدر کثرت خوارق عادات و اشتهار شوق و ذوق وجذبه و استغراق نبودند. حضرت حافظ محمد محسن پیر حضرت سید نزد حضرت ایشان محمد معصوم رحمة الله علیهم بجهت استفاده رفتند ایشان فرمودند که بزرگان شما انکار بزرگان ما میکردند شما بانکار آمدید یا باقرار گفتند بجهت استغفار از انکار پس بالتزام صحبت ایشان بکمال و تکمیل رسیدند. حضرت شیخ عبد الاحد استفاده

از پدر و عم خود نموده نسبت حضرتین را برابر میدانستند رحمة الله علیهم و در نسبت سعیدی و معصومی فرقی
نمیکردند میفرمودند که در نظر من هر دو بزرگ برابر اند چنانچه دو دانه تسبیح متصل امام واقع میشود اما الله تعالی
ما را امتیازی در نسبتهای حضرتین بخشیده است که در نسبت سعیدی اضمحلال و بیخودی که لائق مقام خلت است
بسیار است و در نسبت معصومی صفا و لمعان که مناسب مقام محبوبیت است بسیار در کمالات نبوت
و دیگر مقامات در نسبت سعیدی قوت زیاده است و در ولایات نسبت معصومی قوت بیشتر دارد بمقامات
مخصوصه حضرت مجدد غیر ازین هر دو صاحبزاده دیگر مشرف نگشته رحمة الله علیهم - در اول که تلقین توبه بطالبان
مینمودم بر توبه نصوح تاکید و مبالغه میکردم - شبی حضرت شیخ پیر خود را رضی الله تعالی عنه در خواب دیدم بحال
فقیر عنایت نمودند در آنجا قوالی حاضر شد او را نیز توجه دادند وی را حالت عجب رو داد برخاسته مزامیر را شکست
و از نامشروع توبه کرد فرمودند طریقه توبه اینست یعنی چون نسبت باطن بر طالب غالب می آید کار خود مینماید
ازان روز تعرض از استیفار حق توبه بگذاشتم که توبه مجمل کافیست و توبه نصوح بوقت حاصل میشود -
گروهی از دانشمندان از فقیر پرسیدند که طریقه نقشبندیه را بر دیگر طرق چه مزیت یافتید که آنرا اختیار
کردید گفتم این طریقه منطبق بر کتاب و سنت است که ثبوت آن قطعی است و آنچه منطبق بر قطعی است
نیز قطعی است از ممارست اشغال این طریقه توفیق اتباع سنت حاصل میشود و از متابعت شریعت انوار
این طریقه می افزاید - همچنین ابلیس بصورت ملای خشک متمثل شده از فقیر پرسید که بر مزاج شما شورش
عشق غالب است و طبیعت باشعار عاشقانه راغب انچنین طریقه بی کیفیت که در آنجا سماع را بار نیست
و بآواز جهر و غیره کار نه چرا اختیار نمودید گفتم عقیدت و محبت بمقتضای حکمت بالغه جناب باریست سبحانه
گفت درینصورت ناچاریست مرا از سوال متعنتانه او غضب آمد میخواستم که ریشش گرفته بر سنگی زنم نعقبته
غائب شد - شبی حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید رحمة الله علیهما برای تهجد برخاستند آواز نی
بگوش ایشان رسید و بی تابانه بیخود افتادند ضربه بدست مبارک ایشان آمده فرمودند مردم ما را بید رد
میگویند بیدرد ایشانند که بر تاثیر سماع صبر می نمایند - بزرگی ازین طریقه در راهی میرفت آواز سماع
بگوشش رسید تاب نیاورده به نشست و شورش را ضبط می نمود حدت گرمی کاسه سر را بشگافت
گفت سماع مهلک است ازین سبب حرام گردیده - در خانقاه حضرت شیخ سیف الدین پیر حضرت سید

رحمة الله علیهما هر روز چهار صد کس درویش بجهت استفاده جمع می آمدند و موافق فرمایش طعام مهیا پخته میشد
و با وجود اینهمه تنعم سالکان بمقام بلند میرسیدند که مدار این طریقه بر همت و توجه مرشد است یکی از ارباب این
طریقه خواست که تقلیل غذا نماید پیرش فرمود در حصول فیوض طریقه حاجت باینچنین اعمال نیست که
بزرگان ما بنای کار بر دوام وقوف قلبی و صحبت مرشد نهاده اند ثمرهٔ زهد و مجاهدات شاقه خرق عادات
و تصرفات ست و حاصل دوام ذکر توجه الی الله و اتباع سنت کثرت انوار و برکات عوام ظاهر بین را
نظر بر ظهور خرق عادات بود و خواص معنی آگاه را مراد تصفیهٔ قلبی و نسبت مع الله باشد حضرت محمد صدیق
پیر حضرت حافظ سعد الله رحمة الله علیهما بدیدن یکی از اولاد امجاد حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه
رفتند وی از عجب صاحبزادگی و حشمت ظاهری خود بتعظیم ایشان بر نخاست اصحاب ایشان ازین بے
ادبی ناخوش شده بخدمت ایشان التماس و الحاح نمودند تا بصرف همت ایشان طریقه نقشبندیه از ایشان
گرفت و بحالات نیک رسید اقربای او از رجوع باین طریقه ناپسند آمد گفتند طریقه آبا و کرام خود گذاشته
طریقه دیگران اختیار کردید گفت خدا نه قادری است و نه چشتی هر کجا مقصود یافتم بطلب آن شتافتم
جنازه حضرت محمد صدیق رحمة الله علیه بسهرندبرده دفن کردند در راه وقت اذان جواب اذان از جنازه
ایشان مسموع گشت ـ یکبار زنی بی ادب بخدمت حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه ناسزا گفت ایشان
صبر کردند معلوم نمودند که غیرت الهی در صدد انتقام او بحرکت می آید یکی را از حاضران فرمودند که آن بے ادب
را سر جنگی زند وی توقف نمود ناگهان آن زن بیفتاد و بمرد بآن متوقف خطاب نموده عتاب کردند که
خون او بر گردن تو شد اگر امتثال امر ما میکردی آن بے ادب جان نمیداد و بسلامت میماند ـ امتثال
امر مشائخ بے توقف باید نمود که در ضمن آن حکمتها مضمر باشد ـ شاه گلشن از خلفای حضرت شیخ عبد الاحد
رحمة الله علیهما بکمال زهد و ریاضت موصوف بودند میتوان گفت که محل غبط سالکان خانقاه حضرت
جنید اند رحمة الله علیه میگفتند که مرا بعد سه روز اندیشه خوردن در طبیعت پیدا میشود در وقت شدت
جوع برگ درختان یا آنچه از پوست خیار و خربزه می یافتند در آب پاک کرده میخوردند کهنه گلیمی بود که تا
سی سال بر دوش مبارک خود داشتند یکبار برای افطار روزه در شدت گرما آب حوض طلبیدند کسی
عرض نمود که درینجا چاه ہست آب سرد و شیرین دارد فرمودند نه چندین سال ما درین مسجد سکونت

داریم هرگز در وهم ما هم نیامده که درینجا چاه هست وقت شدت تشنگی آب حوض خورده میشود یکبار شخصی صرّه دینار بهدیه ایشان فرستاد فوراً برخاستند که بر ما حج فرض شد ساعتی نگذشته بود که باز آمد گفتند سائلی سوال کرد آن صرّه باو دادم فرضیت حج از ذمه ساقط گشت یکبار خواستند که ادا زکوة نمایند که در ادا هر فرض الهی قرب خاص حاصل میشود هرگاه نصاب و زکوة فراهم گشت زکوة و نصاب هر دو در راه خدا دادند که مقصود حاصل شد نصاب زریچه کار می آید که خزینه فقرا رباب الله الله ست سبحانه جماعه از فقرا مداری رقص و شغب داشتند در دل یکی از اهل تماشا گذشت که درین بدعتیان کسی از اهل کمال خواهد بود یکی ازانها نزدیک آمده گفت ع خاکساران جهان را بحقارت منگر ✤ تو چه دانی که درین گرد سواری باشد ✤ انکار هیچکس نباید نمود درین صور معانی حقیقت جلوه گرست - نواب مکرم خان رحمة الله علیه از حضرت ایشان محمد معصوم رضی الله تعالی عنه استفادهٔ کمالات باطنی دارند - روزی عالمگیر بادشاه ازیشان پرسید که عمر شما چیست گفتند چهار سال هر قدر که بخدمت پیر بزرگوار بسر برده ام عمر همانست باقی وبال آخرت بیت اوقات همان بود که با یار بسر رفت ✤ باقی همه بیحاصلی و بیخبری بود ✤ در طعام نواب مکرم خان تکلفات بسیار بود بحد اسراف رسیده باشد اما حضرت سید رضی الله تعالی عنه بانهمه احتیاط و کمال تقوی گاهی طعام ایشان میخوردند میفرمودند از برکات طعام ایشان آنقدر نور باطن می افزاید گویا طعام نخورده ایم دوگانه نماز ادا کرده شده از غلبه محبت حضرت ایشان محمد معصوم و ظهور انوار نسبت تمام اشیا ایشان نور شده بود مثنوی از محبت تلخها شیرین شود ✤ از محبت مسها زرین شود ✤ از محبت سرکه ها مل میشود ✤ از محبت خارها گل میشود ✤ ایشان بجناب پیر خود نوشتند که محبت شما بر محبت خدا و رسول صلی الله علیه وسلم غالب ست و موجب انفعال میشود در جواب برنگاشتند که محبت پیر همین محبت خدا و رسول ست و سبب جذب کمالات الهیه که در باطن پیر ثابت ست می شود فرد چون دیده عقل آمد احوال ✤ معبود تو سر نیست اول وقت انتقال نواب مکرم خان تبرک کلاه حضرت خواجه احرار بر سر ایشان نهادند ایشان بنور فراست دریافته چشم بکشادند که تبرک کلاه پیر من بیارید وسیله من بدرگاه الهی ذات ایشانست در انوار نسبت قدمای نقشبندیه و انوار نسبت احمدیه فرقهاست و در کیفیات نیز تفاوتهاست و اتفاقی که بیر بحال مستفید خود دارد ازان پیران کم ظاهر میشود

که انجا بسبب قرب ابدان معیتی قوی متحقق ست - روزی حضرت شیخ بزیارت مزار حضرت سید و نواب
مکرم خان که در یکجا واقع ست رحمة الله علیهم رفتند بعد توجه بهر دو مزار فرمودند نسبت هر دو بزرگ یکی ست
اما نسبت فقر و ورع مزار حضرت سید در نورانیت و لمعان امتیاز تمام دارد و از حضرت شیخ عبد الاحد رحمة الله علیه
دو کس طریقه گرفتند یکی طریقه قادری اخذ کرد دیگری طریقه نقشبندیه اختیار نمود ایشان فرمودند که
روح مبارک حضرت غوث الاعظم تشریف آورده صورت مثالی مرید خاندان خود را همراه بردند و
حضرت خواجه نقشبند تشریف فرما شده صورت مثالی معتقد خود را باخود بردند رحمة الله علیهم - در توسل
بجناب الهی هر یکی از مشایخ طریقه حبل المتین ست که بمراتب قرب فائز میگرداند مستفید اگر فیضی حاصل
نمود زهی سعادت و یکی از ایشان گردید التفات غوث الثقلین بحال متوسلان طریقه علیه ایشان
بسیار معلوم شد با هیچکس از اهل این طریقه ملاقات نشده که توجه مبارک آنحضرت بحالش مبذول
نیست همچنین عنایت حضرت خواجه نقشبند بحال معتقدان خود مصروف ست مشغلان در صحرا یا وقت
خواب اسباب و اسپان خود بحمایت حضرت خواجه می سپارند و تائیدات از غیب همراه ایشان مے شود
درینباب حکایات بسیار ست تحریر آن باطالت می رساند سلطان المشایخ نظام الدین اولیا رحمة الله علیه
بحال زائران مزار خود عنایت بسیار میفرمایند همچنین شیخ جلال پانی پتی التفات تمامی نمایند حضرت خواجه
قطب الدین را در شهود شان استغراق بسیار ست حضرت خواجه شمس الدین را هیچ التفات بماسوی الله نیست
رحمة الله علیهم غرض وقوف نسبت این اکابر بمرتبه الیست که زبان از تقریر آن لال ست بلکه در مقابل
نسبتهای باطنی این عزیزان و قدمای صوفیه علیه میتوان گفت که ماموم را ازین راه بهره نیست - سر
مزار امام بدر الدین رحمة الله علیه در پانی پت مراقبه نمودیم چندانکه غور و توجه کردیم اثری از نسبت ظاهر
نشد بعد از امتداد بسیار دفعةً نسبت ایشان در غایت لطافت ظاهر گشت معلوم شد که سلوک ایشان
بطریقه معهوده صوفیه نیست در راه خدا بشهادت رسیدند دفعةً در مراتب قرب بطریق اصطفا فائز
گردیدند همچنین ست احوال شهیدان که در راه حق دفعةً جان فدا نمودند دفعةً جذبات عنایات الهی ایشانرا
بمقامات قرب فائز گردانید - حضرت شاه ولی الله محدث رحمة الله طریقه جدیده بیان نموده اند و در
تحقیق اسرار معرفت و غوامض علوم طرز خاص دارند با اینهمه علوم و کمالات از علماء ربانی اند مثل

ایشان و در محققان صوفیه که جامع اند در علم ظاهر و باطن و علم نو بیان کرده اند چند کس گذشته باشند - اولیا
خدمت را امامی شناسیم و با نها ملاقات میشود اما اظهار اینها مرضی الهی نیست - با قطب لشکر نادر شاه ملاقات
شده بود در یک معامله مهر قاضی لاهوری بایست با وی گفتم در پاسی از روز کاغذ را بمهر قاضی آنجا مسجل کرده
آورده گفت - قاضی را شغلی بود لهذا دیر آمد والا در یکساعت رفتن و آمدن من می شود - یکبار مبلغی از زر
برای نکاح دختر فقیری در کار بود در نیم شب او در قلعه رفته از بالین محمد شاه بادشاه که هر شب صره هزار روپیه
برای صرف ساکین خلوت نشین زیر سر خود میداشت آن صره گرفته برداشت بادشاه را خبر شد پنداشت
که دزد ست گفت من آنم که بواسطه من از جان محفوظ مانده اید گفت زر دیگر طلب نمایم فرمود همین قدر
کافی است - ارجی اعمال ما از غیر دوام توجه بمبدأ فیض و محبت مشایخ کرام رحمة الله علیهم نیست هر عمل را
کیفیتی دیگر ست و جامع کیفیات نماز ست که متضمن انواع اذکار از تلاوت و تسبیح و درود و استغفار ست و صحیح
و اصیل ترین حالات که با حوال قرن اول مشابه باشد در نماز حاصل میشود اگر آداب آن کما حقه بجا آورده
شود - تلاوت قرآن مجید موجب صفائی باطن و رفع فیض قلبی ست ترتیل حروف و تحسین صوت خود می
باید نمود و در جهر متوسط که در تلاوت قرآن مجید کرده میشود ذوقها دست میدهد - در رمضان المبارک ترقیات
نسبت باطنی بسیار واقع میشود و احتیاط صیام از غیبت و کذب واجب ست والا روزه جز فاقه کشی نیست
جهد باید نمود تا رضای این ماه و ادای حق صوم حاصل گردد یکی از بزرگان این ماه را بصورت مردی
پارسا دید پرسید شما از اهل صیام راضی میروید گفت با ضاعت حق صوم مرا ناخوش نمودند مگر خواجه نقشبند
رحمة الله علیه که بعذر مرض روزه نتوانستند گرفت اما از جهت انفعال داشتند انفعال ایشان از صوم
مردم مرا پسندیده آمد - انوار و برکات این ماه متبرک از غره شعبان ظهور می نماید گویا هلال فیوض این شهر
طلوع نموده از نصف شعبان چنان معلوم میشود که آن هلال بدر تابان گردیده و انوار آن ماه متبرک جهان را
منور گردانیده و از شب غره آن شهر چنان دریافت می شود که آفتاب فیوض الهی از حجاب سحاب درخشان
گشت - شب قدر بر سبیل بدلیت در شبی از شبهای او تار می شود بیست و هفتم معین نیست مگر درین شب
بسبب کثرت دعا و نماز که در مردم احیای این شب معمول ست برکات بسیار دریافت میشود و گاهی
شب قدر درین تاریخ نیز میشود جمعیت و حضور این ایام ذخیره تمام سال می شود از مجربات ست که اگر درین ماه

قصوری و فتوری راه یافته و در تمام سال اثر آن میماند بنده شنیدم ز زبانی استاد خود که از حدیث شریف استفاده
میگردد که اگر این ماه بجمعیت و طاعت بگذرد و در سائر سال بتوفیق نیک و جمعیت محظوظ میدارد حضرت
شیخ رحمة الله علیه در هر سال اعتکاف در عشره اخیره ماه رمضان میفرمودند کسانی که بمقامات اجازت
طریقه میرسیدند درین ایام بعطای خرقه تبرک آنها را سرفراز می نمودند و تاکید میکردند که درین اوقات
مردم در حلقه مراقبه البته حاضر شوند تا از ترقیات باطنی بهره یاب گردند بعد انقضای رمضان میفرمودند که
از برکات صیام نسبت های عزیزان کثیر الانوار و پر از لمعان گردیده - افسوس که تمام سال چرا رمضان
نشده اگرچه در صوم هر وقتی که باشد صفا حاصل است و از برکات این وعده انا اجزی به خالی نیست -
لیکن کیفیات صیام رمضان شریف ندارد حضرت شیخ ارشاد می نمودند که معلومات و وجدانیات شما تمام
صحیح ست و سر مو خلافی ندارد کشف و وجدان فقیر با پیران کبار خود همیشه مطابق می افتاد مگر یکبار از فقیر خطائی
واقع شد که حضرت شیخ در حق بزرگی فرمودند نسبت شما تا بکمالات رسیده است بنده خلاف آن عرض نمود
فرمودند در دید شما خطا رفته است آنچه ما گفتیم صحیح ست الهی چند روز بحال بنده عنایت نموده فرمودند که دید
شما صحیح بود ما خطا کردیم فقیر در گفتن بشارت مقامات بسیار تامل مینماید و الا انوار آن مقام در باطن سالک
عیان می بیند باز متوقع الهام میشود و باز استفسار تعبیرات حالات او میکند اگر درین معامله الهام موافق گردید
و حالات کیفیات در باطن او جدیده رو داد پس بشارت آن مقام میگویم که ترا در آن مقام مناسبتی بهم
رسیده است بعرض وقوف نه آنکه نسبت باطن مثل اولیا متقدمین حاصل شده تا مساوات لازم آید
اگر بذکر و مراقبه مواظبت کنی و با مجاری قضا رضا پیش گیری از فتوحات آن مقام تمتعات خواهی گرفت
مستفیدان توجهی الی الله و انقطاعی ز ما سوا با اذواق و کیفیات از صحبت مرشدان حاصل نموده در خلوتها
نشسته بتعمیر اوقات بوظائف و عبادات در مقامات الهیه ترقیات نموده اند در مبدأ فیاض بخلی نیست
قصور در همم سالکان است یکی از جله نعمای الهی درباره فقیر که شکر آن مقدور بیان نیست آنست که فقیر
را درینوقت کشف مقامات الهیه مطابق نفس الامر و تسلیک سالکان راه تا غایت اینطریقه از بزرگان این
خاندان که درینوقت ارشاد طالبان مینماید امتیاز بخشید - خواطر قلوب عزیزان زیاده تر از ایشان می شناسم
که درچه باب خطور می نماید ما فقیریم مقدور مدادا نداریم بتوسل بجناب پیران کبار ساده عرض می نمائیم

بزرگان پیشین تقدم مجاهده
و تفصیل مقامات و سلوک راه
ولایت رسیده اند و در سالهای سلوک
شان برریاضات شاقه و بالنهایه
انجا سیده حالات قوی وانوار
ولایت او جهه احسن از ایشان
ظاهر گشت و درین طرفه
بجذب و توجه مرشد اجلال مشایخ
بمقامات بهم میرسد بقدر مناسب
انوار و برکات مقصودی نماید
اما مجاهده بین طرفه التزام
ذکر و عبادت
بیگذرانند تصفیه قلب از هوا
عمر
و اطمینان بالکیفیات و حالات
تزکیه نفس از رذائل
نقد احوال آنها میگردد و در حین
عادات موقوف بر مجاهدات
ترتب قرب ولایت "
مقامات نظری



وبعنایت الهی اینهمار اشفا حاصل میشود یکبار بی زاد و راحله بسفر میرفتم الله تعالی در هر منزل از دست بیگانگان
سامان ضروری مهیا می نمود ناگهان در راه بارانی شدید نازل شد هوا سرد بود و رفقا ایذا کشیدند دعا نمودم
الهی باران گرد بر گرد ما ببارد و ما با رفیقان خشک بمنزل رسیم آنچنان واقع شد - در اوائل حال مردم را که
طریقه از من گرفته بودند از اظهار نام خود منع کرده بودم که پیش هر کسی نام فقیر نباید گرفت روزی حضرت حافظ
سعد الله رحمة الله علیه از محمد رفیع پرسیدند که شما طریقه از که گرفته اید وی گفت از بزرگان خود بالیستی که روبروی
آنحضرت نام فقیر میگرفتند مرا غیرتی آمد و سخت ناخوش شدم دیدم که مشائخ طریقه تا حضرت ابابکر صدیق
رضوان الله علیهم از وی برگشتند در دو سه روز هلاک شد مزاج فقیر نازک ست و غضب در نهایت شدت
و همچنین شایان هدایت و ارشاد نیست سالها دعا نمودیم تا الله تعالی تیغ غضب ما را کند فرمود اما جذب غضب
چنانچه باید نرفته است و مغضوب علیه را البته ایذا میرسد و نسبت باطنش تباه می شود بمجرد غضب نسبت وی
مثل شهاب ثاقب از مقام خود فرو می آید و باندک رضای خاطر نسبت مرضی عنه مانند هوای آتشین بفوق
میرود هر چند طریق اجابت دعوت از طرق مسنونه است لیکن درین جزو زمان از فساد نیات و فقدان
شرائط عدم اجابت آن اولیست زیرا که یاران زمانه بیشتر از ضیق معاشی و حالت گرفتاری بسیار معذور
و بی مقدورند بضیافت چه رسد بتکلف زر سودی قرض کشیده ضیافت میکنند پس مشروعیت ضیافت اینطور
معلوم و فقیر بیشتر مضرتهای اینطور ضیافت از راه تجربه و نور فراست دریافته ترک آن نموده که المومن
لا یلدغ فی جحر واحد مرتین حدیث صحیح است فقیر را در قبول نیاز شرائط کثیره است **اول** آنکه
صاحب نیاز اشراف و نجیب باشد **دوم** آنکه با دنیا داران که محل شبه اند چندان اختلاط ندارد **سوم**
آنکه اندک صلاح و تقوی هم دارد **چهارم** آنکه حرام را از حلال بشناسد **پنجم** آنکه از دو اغصب و نهیب تازه هوارد
نشده باشد **ششم** آنکه از اخلاص دل و خلوص نیت آورده باشد باینطور که از صمیم قلب بداند که اگر
حضرت این نیاز قبول خواهند فرمود ما را ممنون و مرهون خواهند نمود پس اینطور نیاز قبول می افتد زیرا که
حق سبحانه و تعالی ما را فراستی عطا فرموده است که از نور آن اینطور دقائق خفیه ظاهر میشود و خلاف این عقیده
مقبول نمیگردد فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم و مرتبه ابدال را از غیر ابدال با آنکه مستور الحال
میباشند امتیاز میکنم فقیر از یاران خود ناامید نمیشوم مگر از دو چیز یکی از اختلاط با دنیا داران دوم سوء اعتقاد

با پیران لیکن بقدر حاجت اختلاط با ایشان مضائقه ندارد و بشرط صلاح نیت و محافظت نسبت دنیا مبغوضهٔ حق ست سبحانه از وقتی که در عرصه ظهور آورده گاهی نظر رحمت بروی نکرده اگر میکرد بمقدار پر پشه در نصیب کفار نمیرسید بلکه تمام و کمال در حصه مسلمانان خوان یغما میشد - الحمد لله که دنیاداران اینوقت با فقرا سری ندارند و الا ایشان از نه حال میماندند نه فراغ وقت چنانکه حضرت خواجه هاشم کشمی در مقامات حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمایند که روزی بنده در خدمت خواجه حسام الدین احمد که از خلفای حضرت خواجه باقی بالله اند حاضر بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای روزگار آغاز نمود که با فقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیش را آنقدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هر چند اغنیا با ایشان راه ارتباط میکشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز مینمودند و فقرای اینوقت ما اکثر ایشان چنانند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان التفات نمایند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور تمام روی دهد پس کرم الهی باین فقرا حارس و حافظ ست جائیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم قدم گذاشته است حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه در ان جا سر نهاده و حضرت صدیق اکبر جائیکه قدم گذاشته حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه در آنجا سر نهاده و حضرت مجدد جائیکه قدم گذاشته فقیر در آنجا سر نهاده یعنی فقیر اصلا درین طریقه تصرف نکرده مگر در دو جای یکی آنکه در وقت توجه گونه حرکت بدن میکند - دوم بشمار نفس توجه میدهد و این هم از بعض اکابر این طریقه اخذ نموده که در حرکت اثر توجه در قلب متوجه الیه بقوت و سرعت میرسد و در شمار نفس رعایت مساوات در توجه بیاران میشود و نیز ازین عمل تفاوت استعداد طلاب معلوم میگردد آنچه فقیر از بعض اذواق و مواجید خود اظهار میکند محمول بر دعوای کمال و تزکیه نفس نباید کرد بلکه تحدیث نعمت امریست که بآن ماموریم وَ اَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ اگر نعمتی را از نعمای الهی که بر صوفی نازل میشود اخفا نماید حق شکر آن تلف کرده باشد مثلا شخصی طویل القامت ست در وقت بیان خود را قصیر القامت میتواند گفت و اگر گوید دروغ گفته باشد -

نصائح و وصایا

طریق ورع وتقوی پیش گیر ومتابعت مصطفی بجان بپذیر صلی الله علیه وسلم احوال خود بر کتاب وسنت ۱
عرض نما اگر موافق ست شایان قبول انکار واگر مخالف ست مردود پندار بالتزام عقیده اهل سنت
وجماعت حدیث وفقه آموز ودر صحبت علما ثواب اخروی اندوز در عمل بر حدیث مواظبت کن اگر
میتوانی والا گاهی بعمل آر تا از نور آن محروم نمانی عمل به نیت اتباع حبیب خدا یا بمحض رضا رسوے
اختیار کن ودل را از اعراض هر دو جهان بیزار کن عملت چیست که آنرا در معرض بیع آری استطاعت
از کیست که آنرا بخود منسوب پنداری بالتزام خلوت صفائی وقت بدست آر که سرمایه درویشی نقد
صفاست از اسباب دنیا انچه گیری مختصر گیر که حطام دنیوی را روز حساب در قفاست در عبادت وذکر
خدا خود را گرم ساز عمل امروز بر فردا میند از در صحبت مشائخ رسوخ عقیدت بیفزا که دوستی دوستان
خداست موجب قرب خدا در حضور پیر التفات بغیر منما در صحبت او بر نوافل طاعت میفزا تا ممکن ست
اوقات بصبر وتوکل بسر کن واندیشه التجا بغیر از سر بدر کن کار خود را بخدا سپار ودموت یقین وصدق
وعدا در اسرمایه خلوت انکار در دل تو اگر تردد نیست عزلت می باید که رزق بوقت معین خود می آید اگر
اندیشه عیال تشویش فرماست تشبث باسباب سنت انبیاست علیهم السلام در حد معین که دل را بر آن
اعتماد نبود منافی توکل وسبیل ارشاد نبود راس المال فقر افراغ بال وجمعیت خاطر ست ودولی وارسته
در انتظار مقصود ناظر مباد اجمعیت بتفرقه بدل شود ودر توجه ویکسوئی خاطر خلل شود قناعت پیشه گیر
حرص وطمع از دل برگیر از یار واغیار ناامید باش وبود ونابود شان یکی شناس در هیچکس بچشم حقارت
منگر وخود را از همه کمتر وقاصر شمر در راه طلب مولی کبر از سر بنه غرور از کف برون ده از ینجا گفته اند درویشی
آنست که انچه در سر داری بنهی واز انچه بر سر آید نجهی واز اندیشه دی وفردا برهی بر طاعت وعبادت خود
منازو دیده قصور ونیستی را سرمایه خود ساز - مخالفت نفس چندانکه بود زیباست اما نه آنقدر که تنگ آید
ونشاط شوق در طاعت نیفزاید - گاهی با او مواسات باید نمود که رضا نفس مومن موجب ثواب
میگردد یکبار نفس فقیر متمثل گردیده آرزو کرد هر که مرا اینچنین طعام بخوراند هر مقصودیکه دارد بر آید اتفاقاً
در آنوقت کسی نبود که با او گفته شود باز بعد مدتی متشکل گشته التماس طعامی نمود شخصی در آنوقت حاضر بود
بامر فقیر آن طعام مهیا نمود عقده مشکل داشت که بناخن هیچ تدبیر وا نمیشد باین عمل منحل گشت - طعام

اگر بنیت ادای شکر بامزه سازند احسن می نماید که درصورت بیمزگی شکر از ته دل نمی برآید - طعام لذیذ را بآمیزش
آب بیمزه ساختن نعمت الهی را بخاک انداختن ست پیغامبر خدا صلی الله علیه وسلم مرغوب تناول میفرمودند
واگر رغبتی نمی بود دست باز می نمودند نفوس ما مثل نفوس جنید و شبلی نیست رحمة الله علیهما که تلخی را شکر انگارند
وگویند الصبر تجرع المرارة بلا عبوسة الوجه شکری که محض بر زبان بود شبیه صبر ست
که تلخی آن در جان بود - بزیارت مزارات اولیا دریوزه فیض جمعیت کن و ارواح طیبه مشایخ کرام را باتحاف ثواب
تحفه فاتحه درود بجناب الهی وسیله ساز که سعادت ظاهر و باطن ازینمعنی حاصل ست اما مبتدیان را بغیر تصفیه
قلبی از قبور اولیا حصول فیض متعسر ست لهذا حضرت خواجه نقشبند قدس الله سره العزیز فرموده اند که مجاور
بودن حق سبحانه از مجاورت قبور اولیست و برسوم متعارفه از عرس و چراغان مقید مباش که اینمعنی مستلزم سوال
خیمه و فروش و عدم حفظ مراتب از اثر دهام مردم میگردد و زر نقد خفیه بارباب احتیاج دادن اسرع ست
ثواب در متابعت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم لباس تقوی و طهارت بیارا و بر ملازمت عقیده اهل سنت
و جماعت از ظلمت هوا و بدعت بدرآ و همیشه احوال خود را بر کتاب و سنت عرض نما اگر قبول افتد قبول
واگر رد افتد مردود و هر حدیثی صحیح که از نظر گذرد مهما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش والا هر قدر که توانی بر آن
عمل نمای اگرچه در تمام عمر یکبار باشد از نور آن محروم نمانی و از لزوم خلوت صفای وقت حاصل باید نمود - فقیر
در نعمت العمر که کسب نموده صفائی وقت ست و کسیکه چیزی یافته از صفای وقت یافته در راه طلب سرگرم
و مقید باید بود ؎ کار مردان روشنی و گرمی ست * کار دونان حیله و بیشرمیست هرچه گیر مختصر گیر و هر جا
باش باخدا باش باید که قدر و مقدار خود نصب العین دارد تا از مدح مسرور و از ذم مکسور نباشد زیرا که بیشتر سبب
تغیر حال عدم اطلاع بر احوال و مرتبه خود ست مثلاً مرتبه او بوزن یک سیر باشد و بران اعتقاد و یقین دارد
درینصورت اگر کسی نسبت منقصت یا منقبت در مرتبه و مقدار او کند هرگز متغیر ازین نگردد چراکه او بیقین میداند
که من همان یک سیرم که بودم آنکه نیم سیر میگوید کافرست و آنکه دو سیر میگوید فضول قدم بر جاده شریعت
و طریقت مستقیم دار و در محبت مشایخ همچو کوه راسخ و استوار باش در حضور پیر متوجه بغیر نباید بود و التفات
بکس نباید نمود اگرچه التفات بجواب خطاب کس باشد چنانچه نقل ست که شخصی در حضور حضرت محمد صدیق
قدس سره از مرید مخصوص ایشان خطاب کرد آن مرید اصلا جواب آن نداد و التفات بدو نکرد و چون آن

شخص در خطاب بسیار مبالغه کرد حضرت محمد صدیق خطاب بمرید خود نموده فرمودند که این بیت در جواب وی بگو

بیت من گم شده ام مرا مجوئید ❊ از گم شدگان سخن نگوئید ❊ راه اوقات زندگانی بقدم توکل بسر باید برد

و اصلا محتاج و ملتجی بکس نباید شد که در توکل نظر توجه بطرف حق ست سبحانه و در غیر توکل بطرف خلق و جه

معین بی سوال اگر بر آن اعتماد کلی نباشد منافی توکل نیست و فتوحی که محل شبه نباشد نیز از آن مقبول نه

درین حجر و زمان توکل صرف باعث بی جمعیتی ست و راس المال صوفیه همین جمعیت ست بقوت کفاف

قناعت ورزد و بقطع طمع قطع ماده تشویش بسازد و از اجل نعمای الهی برین فقیر دو چیز ست که زندگانی بدان

خوش میگذرد یکی هر چه می باید بر وقت مهیا میشود دوم نهال طمع از زمین دل مستاصل و ناپیدا میگردد

از یار و اغیار نومید باید بود و عدم و وجود ایشان برابر باید شمرد **فرد** نومیدی از مطالب کلفت

زدای من شد ❊ هر کار بسته آخر مشکل کشای من شد ❊ تا تواند نیک و بد را بچشم احتقار ننگرد و اگر چه سگ

و گربه باشد بر طاعت و عبادت خود مغرور نباید بود که ترک اختیار و دید قصور اعمال از لوازم این طریقه است

فرد انفعال جرم بهتر از غرور طاعت ست ❊ مظهر او در از حقیقت بر نماز خود مناز ❊ مخالفت

نفس چندانکه تواند کند زیباست **فرد** نفس اژدرهاست این کی مرده است ❊ از غم بی آلتی

افسرده است ❊ لیکن آنقدر مخالفت و معاندت با او نباید کرد که تنگ آید و تاب و تحمل بار گران فقر و فاقه نیارد

و از بیطاقتی راه ضجرت پیش گرفته شوخی و سرکشی آغاز نماید و از کاریکه مقصود بالذات ست باز دارد باید که گاه

بیگاه با او بسازد و بآرزو برساند که آخر نفس مومن ست خدمت آن اجر دارد چنانکه در خدمت بنده مومن هر چه

طلبد همانوقت او را بدهد بلکه باینطور هر چه خواهد و تمنای آن کند اول او را وعده دهد اگر باز ماند فهو المطلوب و الا

باز وعده دهد اگر بایستد فبها و اگر باز متقاضی شود همچنین او را در لیت و لعل دارد تا آنکه بتدریج آنرا فراموش

کند چون داند که هرگز از آرزو باز نمی ایستد و تخلل در اوقات می اندازد یکبار شکم سیر هر چه خواهد او را بدهد بشرطیکه

مشروع و مباح باشد تا باز آرزوی آن نکند نفس فقیر یک بار صورت مثالی خود گرفته در پیش فقیر

حاضر شد و تمنای شیر و برنج نمود و گفت هر گاه اینوقت مرا بشکم خوراند هر حاجتی که دارد روا گردد فقیر چون این

قصه را بعزیزی گفتم آن عزیز بسیار تاسف نمود و گفت اگر باز این معامله رو دهد مرا آگاه فرمایند که خدمت

او بجا آرم فقیر گفت چه مضائقه بعد از مدت باز همچنان اتفاق شد چون آن عزیز را اطلاع کردم زود شیر و برنج

له ضجرت بالضم تنگدلی و بیقراری از غم ۱۲ ۱۳

مهیا کرده پیش من آورده و آنرا بخورانید بعد از چند روز آنعزیز گفت از مدتی حاجتی در دل داشتم حاصل نمیشد
از برکت این عمل حق سبحانه و تعالی حاجت روا کرد ـ طعام بیمزه را از برای تحصیل شکر از مصالح گونه اگر بامزه
سازند مضائقه ندارد بلکه احسن نماید و کسانیکه طعام بامزه و لذیذ را از خلط آب بیمزه میکنند عجب می نماید زیرا که
از طعام بیمزه شکر از دل او نخواهد شد مگر بظاهر زبان که صورت شکر ست نه حقیقت آن بلکه در حقیقت آن
شکر از انشعاب صبر ست که معنی آن حبس النفس ست پس ایمعنی مستلزم خلاف شکر و منافی اتباع سنت ست
که برای مخالفت نفس بحث تر چیزی ازان نیست و در تلقی تجلی خاص آن طعام علاوه حق سبحانه تعالے
مارا بزد فائق مکر و فریب شیطان آنقدر واقف و آگاه فرموده است که اگر خواهد که حبیب من برد طاقت ندارد
مگر بزور که آن امر دیگر ست بزیارات مزارات متبرکه باید رفت و بوسیله ارواح پاک ایشان فتوحات ظاهری
و باطنی باید طلبید و فاتحه نیز بارواح ایشان هر روز باید خواند که موجب برکات بسیار ست و فتوحات بیشمار
مبتدیان طریقت را صحبت شیخ مفید ست و سزاوار نه زیارات قبور و مجاورت مزار نمی بینی که مردم بزیارت
مزار رسول الله صلی الله علیه وسلم میروند و بسعادت زیارت مشرف میشوند از جهت عدم مناسبت همچنان
بی بهره و بی نصیب از کمالات باطنی آنحضرت باز می آیند **فرد** خر عیسی اگر بمکه رود ✤ چون بیاید هنوز
خر باشد ✤ مگر هر که لطیفه روح او قوی باشد و از عالم امر مناسبت تام دارد پس او را از زیارت مضائقه ندارد
بلکه سودمند خواهد افتاد زیرا که از جهت مناسبت روحی اقتباس انوار برکات اهل مزار بلا واسطه خواهد نمود
چنانچه حضرت خواجه عبید الله احرار قدس سره میفرمایند که من مدت چهل روز بخدمت خواجه علاء الدین
غجدوانی قدس سره که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند اند قدس الله سره ملاقات و اختلاط داشتم
روزی بکمال تصرف و برکات مجلس حضرت خواجه بزرگ را یاد کردند و در آخر گفتند که صحبت عزیزان وقت
نیز غنیمت ست اگرچه در مرتبه مردم ماضی نباشند و فرمودند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند که اکابر گفته اند
اگر گربه زنده به از شیر مرده **قطعه** تا کے بزیارت مقابر ✤ عمری گذرانی ای فسرده ✤ یک گربه زنده پیش
عارف ✤ بهتر ز هزار شیر مرده ✤ حضرت خواجه علاء الدین عطار میفرمایند که حضرت خواجه بزرگ میفرمودند
که مجاور حق تعالی سبحانه بودن احق و اولی ست از مجاورت خلق او عز و جل و این بیت بر زبان مبارک
بسیار گذشتی **بیت** تو تا کی گور مردان را پرستی ✤ بگرد کار مردان گرد رستی ✤ مقصود از زیارت مشاهد

ازینجا باید دریافت که این ظلم نفس کامل ست که از عدم اتباع سنت و موهوم نفس ... ١٢

مراد مسند ... چنانکه فقیر راقم در حضور حضرت ایشان یکبار قسمی از طعام را که نمک و چیزی بیمزه کرده بود از معاینه این معامله ایشان خوش شدند و فرمودند که چون ... خلاف خاص این طعام ... نموده ... ست ١٢

واین قسم سهل از زدوش صوفیان ... ثقات نیست ١٢ محمد عمر

اکابر دین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین می باید که توجه بحق سبحانه باشد و روح آن برگزیده حضرت حق وسیله
کمال توجه بحق گردد چنانچه در حال تواضع با خلق باید که هر چند تواضع ظاهر با خلق بود بحقیقت با حق سبحانه
باشد زیرا که تواضع با خلق آنگاه پسندیده افتد که مر خدای را عزوجل باشد بانیمعنی که آنرا مظاهر آثار قدرت
و حکمت بیند و الا آن صنعت ست نه تواضع انتهی - بر رسمیات عرفی از عرس وغیره مقید نباید شد که در
ارتکاب آن شناعت بسیار ست **یکی** التزام خلاف حضرات اینطریقه که از قید رسمیات خارج ست **دوم**
استلزام سوال از خیمه و فرش وغیره **سوم** لزوم اسراف در اخراجات و چراغان **چهارم** تضییع اوقات
که محافظت آن ضرورت ست **پنجم** شکایت مردم از نشیب و فراز مجالس و قصور در اهتمام حفظ
مراتب از کثرت و ازدحام **ششم** در استمرار این رسمیات گاه ارتکاب استقراض زر سودی میشود
که آن در شریعت حرام است زیرا که درین زمانه پرفتنه اسباب معاش فقرا همواره بهنج مساوی نی و ترک
عادت و رسوم عرس بر ایشان متعذر و دشوار ست بنا بر اضطرار محتاج بقرض شده رسم بجا می آرند **هفتم**
نیاز غیر مشروع قبول نخواهد افتاد زیرا که ان الله طیبٌ لا یقبل الا الطیب ونیز در حدیث آمده
صدقه که در راه خدای تعالی داده میشود اول در دست حق سبحانه و تعالی می افتد بعد ازان بدست آن
مسکین پس اینچنین نیاز سزاوار جناب قدس او تعالی چگونه باشد تا ثواب آن بآن بزرگ برسد ازینجاست
که معمول حضرت شیخ در عرس مشایخ رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنین بود که بروز عرس گاه در خانه میگفتند
که امروز قدری در طعام معمول اضافه باید کرد و از یاران هر که در خدمت شریف حاضر میشد میفرمودند که
امروز همین جا چیزی تناول نمائید زر نقد اگرچه قلیل باشد در نیاز انفع ست بمراتب از غیر آن که حوایج کثیره
بآن سرانجام میشود و از اقسام خدمات خدمت بدنی اسرع ست بنفع و اسبق است بوصول راحت بدل
دعای حزب البحر هر روز میخوانده باشد و سوره لایلاف یکصد و یکبار یا یازده بار درود اول و آخر پنج بار
بعد نماز فجر برای رفع تنگی مجرب ست و ختم حضرت خواجها و ختم حضرت مجدد رضی الله عنهم نیز اگر یاران جمع آیند
بعد از حلقه صبح بران مواظبت نمایند که از معمولات مشایخ ست و فائده بسیار و برکت بیشمار دارد و مدار کار
طریقه این حضرات استقامت ست که فوق کرامت ست **فرد** بر اهل استقامت فیض نازل
میشود مظهر + نمیدانی تجلی گرد کوه طور میگردد + کشف را درین راه بار نیست + و کرامت را اعتبار نه وجد سماع

قدر و مقداری نیارد و عرس و چراغان منزلتی ندارد خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی
این بزرگان به بیعت و رسوم نه در جنب جمعیت باطن ایشان اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه درویش
اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدر و مقداری نه ازینجاست که حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه میفرمودند
که در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقه عالیه نقشبندیه اولی و انسب ست چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال درویشی
هیچ ندارند خورسند اند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال نمی پسندند ازینجاست که سماع
و رقص را تجویز نکرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار ننموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع فرموده اند
و ثمراتی که مترتب شود التفات بان ننموده روزی بمجلس طعام حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه باقی بالله
قدس سره حاضر بودم شیخ کمال که از مخلصان حضرت خواجه ما بود در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان
اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدیکه زجر بلیغ فرمودند که او را منع کنید که در مجلس طعام حاضر
نشود و از حضرت ایشان یعنی حضرت خواجه خود شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علمای بخارا را جمع کرده بخانقاه
حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعت ست
مکنید ایشان در جواب فرمودند که نکنم اکابر این طریقه در منع جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و تواجد
چه گوید احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب میشوند نزد فقیر از قبیل استدراج است اهل استدراج
را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه که در مرایای صور عالم بظهور می آید
حکمای یونان و براهمه هند در ینمعنی شریکند علامت صدق موافقت علوم شرعیه است با اجتناب
از امور محرمه و مشتبهه - حضرت شیخ سیف الدین قدس الله سره شبی بر تخت برای تهجد وضو میکردند ناگاه
از ذوق وجد و سماع که دران جوار میشد حالت بیخودی آمد یکبار بر زمین افتادند ضرب شدید بر دست
مبارک شان رسید چون بوقت صباح بافاقت آمدند و مردم بعیادت هجوم آوردند فرمودند که ارباب
سماع ما را بیدرد میدانند حال آنکه از سماع یکبارگی حالم بآن نوبت رسیده بود که عنقریب رشته حیاتم
منقطع گردد و مرغ روحم از قالب عنصری به پرواز آید آنانکه بکثرت میل سماع میدارند چه طور زندگی بسر
می برند پس انصاف باید کرد که ما از بیدردان هستیم یا ایشان لیکن معذور اند که از درد درونی ما خبر ندارند

نیز همچنین دعا معمول بود - طریق ختم حضرت مجدد هم برای حصول جمیع مقاصد و حل مشکلات دینی و دنیوی مجرب ست - اول درود صد بار بعد ازان کلمه لا حول و لا قوة الا بالله پانصد بار بعد ازان نیز درود صد بار بعد ازان بخوانند - مطلوب حاصل شود حل مشکل گردد - معمولات مظهری

۲۶
(۹۱)

اگرچه در ظاهر ہمچو خاکستر سکون داریم لیکن آتش کده باطن ما از سوز درد و غم شعله زن است ؎ با همه کس
در میان و ز همه کس برکران ٭ سوختن و ساختن دین فقیر ست و بس ٭ لهذا میل بوجد و سماع نمی آریم
و مخدرات درد و غم را سوکشان بخاص و عام نمی نمائیم زیرا که طریقه ما منسوب بحضرت صدیق ست رضی الله
تعالی عنه که بظاهر مزین بکمال تمکنت و وقار بودند و مهذب بنهایت سکون و استقرار لهذا بیشتر اوقات
سنگریزه ها در دهان میداشتند و از احوال باطن بجز محرمان راز دیگری خبر نداشت مگر بعد وفات چون حضرت
عمر رضی الله تعالی عنه بخانه ایشان تشریف فرمودند ناگاه سقف خانه را دیدند که جابجا سوخته و سیاه شده است
سبب آن پرسیدند محرمان گفتند که گاهی از دل پر درد آهی میکشیدند از اثر دود و حرارت و گرمی آن سقف
این خانه سوخته و سیاه شده ؎ از درون شو آشنا و ز برون بیگانه باش ٭ اینچنین زیبا روش
کم می بود اندر جهان ٭ بزرگی از طریقه نقشبندیه در راه میرفت ناگاه زخم تیر سماع بر گوش ذوقش رسید
و از دل برون گذشت از غایت بیتابی بنشست و گفت سماع بیت المال مهلک ست لهذا احرام شد
فقیر را در باب سماع دلیلی قوی بهم رسیده که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرای این مقدمه بدیهی ست
و آن اینست السماع یورث الرقة و الرقة تجلب الرحمة فالنتیجة السماع یجلب
الرحمة با این همه ارباب سماع فقیر را از منکران اذواق احوال آن میدانند و حال آنکه حق سبحانه
و تعالی در مزاج فقیر غایت اعتدال و انصاف و نهایت چاشنی هر ذوق و مذاق عطا فرموده چون
پدرم قادری و جدم چشتی بود فقیر اگرچه در سلسله حضرات علیه نقشبندیه ملتزمم لیکن بسبب شور
مذاق طینت عشق و عاشقی نیز اکثری از اذواق و مواجید حضرات چشتیه خوب میدانم لهذا اجرائت بر انکار
احوال ایشان نمی کنم که این بزرگواران بحکم السکاری معذورون بمقام سماع از ظهور وجد
و حال در غلبه سکر معذورند و ارباب صحو که از آداب دربار واقف و آگاهند حرکات و سکنات ایشان
بی قاعده نمیشود علی الخصوص حضرات طریقه عالیه نقشبندیه مجددیه که از اتباع سنت نصیب وافر دارند اصلا
خلاف سنت حرکت تجویز نمی کنند پس طریق اسلم درین باب آنست که نه انکار آن دارد و نه ارتکاب و قول
حضرت خواجه بزرگ هم مدا همین ست که نه انکار میکنیم و نه این کار ـ مرید را خاصیت مگس مے باید
هر چند دور کنند دور نشود و قول شیخ الاسلام عبدالله انصاریست هر که استاد ترا رنجه دارد و تو ازو

؎ مؤید اوست شعری که انتساب آن بجناب حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره الاقدس مشهور ست درباره سماع ؏ زنده دلان مرده تنان را رواست ؏ مرده دلان زنده تنان را خطاست ۱۲

رنجه نباشی سگ به از تو بود. اگر کسی رجوع بطریقه نزد تو نماید او را کم از شیر درنده در حق خود تصور باید نمود از

مواخذهٔ قوت حق خدمتش ترسان ولرزان باید بود خود را از قید هستی و خود پرستی خلاص باید کرد **قطعه** رخت

واکردن همان رخت از جهان بربستن است ✦ در سبکباری خجل وضع حبابم کرده است ✦ این قدرها غافل

از اندیشه روز حساب ✦ رحمت بحد و لطف بحسابم کرده است ✦ رستن از قید خودی مظهر بحق پیوستن است

✦ قطره بودم بحر یک کشت شرابم کرده است ✦ **فرد** مظهر طلبی گر بجهان منزل راحت ✦

بگذر تو ز خود در پس این پرده مقام است ✦

وصیت نامه

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و صلوة فقیر جانجانان محمدی مجددی در حالتی که اقرار معتبر بحکم شرع صحیح و معتبر ست وصیتی چند باحباب که اخذ طریقه فقیر کرده میکنم که در تجهیز جنازه و دفن فقیر دقیقه از سنت فرو نگذارند و بعد از ان دکانی بر مزار من نچینند که در حین حیات هم ازین عادت برکنار بودم و نام خدا به بندگان خدا تعلیم مینمودم و گر بس و مخلصان ما را همین وصیت جامعه کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت بکوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی ندانند و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول الله صلی الله علیه وسلم ندانند و از رسوم و عادات درویشان متعارف و از اختلاط با دنیاداران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل علوم دینی خود را معذور ندارند اللهم وفقهم

ذکر کیفیت انتقال حضرت ایشان از عالم فانی بعالم جاودانی از تحریرات حضرت شاه غلام علی شاه رحمه

حضرت ایشان را چند مدت قبل از انتقال خود شوق رفیق اعلی غالب آمد و اظهار ملال از توجه خاطر با اهل اینجهان فرمودند هر لحظه در استغراق در شهود خود می افزودند و بر وظائف عبادات زیادتی نمودند و در این ایام ازدحام ارباب طریقه بسیار شد و فوج فوج آمده داخل طریقه گردیدند و حلقه های ذکر و مراقبه بجمعیت تمام حضور افزای مخلصان گشت در دو وقت زیاده از صد کس در صحبت مبارک حاضر می شدند و انوار و برکات توجهات شریفه با کمال تمام ترقی گرفت ملا نسیم را بوطنش رخصت نموده فرمودند که باز ملاقات ما و شما معلوم نمیشود این کلمه که مشعر از قرب انتقال حضرت ایشان بود در دلها تاثیر نمود و اشکها از چشمها روان شد بملا عبدالرزاق نوشتند که عمر از هشتاد متجاوز گردید وقت نزدیک رسید بدعای خیر یاد آور باشند همچنین بدیگر عزیزان سخنی که



مجز از واقعه ناگزیر باشد تحریری نمودند روزی در اظهار نعمتهای الهیه که مستلزم شکر منعم است میفرمودند الله تعالی بتفضلات خود هیچ آرزو در دل
فقیر نگذاشت که بحصول نه پیوست باسلام حقیقی مشرف ساخت از علم حظ وافر بخشید و بر عمل نیک استقامة کرامة فرمود از لوازم طریقه آنچه می باید
از کشف و تصرف و کرامت عنایت نمود و صلحا را بجهت کسب فیوض نزد بنده فرستاد و بمقامات طریقه رسانیده بهدایت راه خود مقرر گردانید از دنیا
و اهل آن بر کنار داشت و در دل غیر خود را جا نگذاشت آرزوی نمانده مگر شهادت ظاهری که در قرب الهی درجهٔ علیا دارد و بزرگان فقیر اکثر شربت
شهادت چشیده اند اما فقیر پیر ناتوانم و ضعف در غایت قوت و جهاد درین وقت میسر نیست حصول این مرتبه نظر بظاهر متعسر می نماید و عجب است
از کسی که مرگ را دوست ندارد مرگ است که موجب لقای الهی است مرگ است که سبب زیارت رسالت پناهی است مرگ است که بدیدار اولیا
میسر ساند مرگ است که بدیدار عزیزان مسرور میگرداند فقیر مشتاق زیارت ارواح طیبه کبرای دین است و بسخت آرزو دارد که بدیدار مصطفی و خلیل
خدا مشرف گردد علیهما الصلوة والتسلیمات و بزیارت امیر المؤمنین صدیق اکبر و امام حسن مجتبی سید الطائفه حضرت جنید و حضرت خواجه نقشبند
و حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه فیض یاب شود و دل فقیر بخدمت این اکابر محبت خاص دارد رضی الله تعالی عنهم الله تعالی این آرزوی
حضرت ایشان بر منصهٔ ظهور جلوه گر ساخت ایشان را بدرجهٔ شهادت رسانید تا شهادت ظاهری با شهادت باطنی که باصطلاح صوفیه
عبارت از حصول مرتبهٔ فنا فی الله است انضمام یافته درجات قرب آنحضرت باعلی علیین مرتقی گردانید شب چارشنبه هفتم محرم سنه هزار و
صد و نود و پنج هجری پاسی از شب گذشته چند کس بر در حضرت ایشان دستک زدند خادم عرض نمود که بعضی مردم برای زیارت آمده اند فرمودند
بیائید سه کس درون در آمدند یکی از آنها مغل ولایت زای بود حضرت ایشان از خوابگاه برآمده برابر آنها ایستادند مغل پرسید که مرزا جانجانان
شمائید فرمودند آری دو کس دیگر گفتند بلی مرزا جانجانان ایشان اند پس آن بدبخت گوله طمانچه بر حضرت ایشان زد و گوله بر پهلوی
چپ قریب بدل رسید آنحضرت که از ضعف و ناتوانی پیری طاقت نداشتند بخاک افتادند مردم خبر شد جراح حاضر آمد صبح نواب نجف خان
جراح فرنگی باین پیغام فرستاد که اشقیا که مرتکب این گناه بزرگ شده اند معلوم نمیشود اگر بتحقیق رسد قصاص کرده شود فرمودند اگر ارادهٔ
الهی بشفا تعلق یافته بهر صورت زخم به میشود و حاجت جراح دیگر نیست شخصی که ارتکاب این امر نموده اگر معلوم شود ما او را بحل نمودیم
شما نیز معاف فرمائید سه روز بقید حیات بودند هر روز ضعف قوی تر میشد و از نهایت ضعف آواز مبارک شنیده نمیشد روز سوم
روز جمعه بعد نماز صبح از بنده پرسیدند که یازده نماز از ما قضا شده و تمام بدن خون آلوده است طاقت برداشتن سر نیست مسئله این است
اگر بیمار را قوت برداشتن سر نباشد نماز موقوف باید داشت و باشاره ابرو ادا نکند شما را درین مسئله چه معلوم است عرض نمودم مسئله
آن است که حضرت ایشان فرمودند بعد از گذشتن نیم روز هر دو دست برداشته تا دیری فاتحه خواندند چنانچه حضرت خواجه نقشبند در چنین
حالت فاتحه خوانده بودند وقت عصر بنده حاضر بودم فرمودند که روز چه قدر باقی است عرض نمودم چهار گهڑی فرمودند هنوز مغرب دور است
وقت نماز مغرب شب شنبه که بیگاه دهم محرم بود دو سه بار تنفس بشدت نمودند و جان مبارک بعالم جاودانی انتقال فرمود رضی الله
تعالی عنه و جزاه الله عنا خیر الجزا تاریخهای وفات حضرت ایشان بسیار گفته اند دو تاریخ نوشته میشود اول آیهٔ شریفه اولئک مع
الذین انعم الله دوم جملهٔ حدیث شریف که در حق یکی از اصحاب رضی الله تعالی عنهم از زبان مبارک حبیب خدا صلی الله علیه وسلم
برآمده تاریخ وفات حضرت ایشان است عَاشَ حَمِیدًا مَاتَ شَهِیدًا

تمت